

- 4..... ابوبکر، همراهی همیشه محزون.....
- 4..... طرح بحث:
- 10..... سابقه استدلال به آیه غار:
- 14..... محورهای استدلال اهل سنت به آیه غار:
- 15..... گفتار اول: انتخاب ابوبکر برای همراهی:
- 16..... نقد و بررسی:
- 16..... آیا ابوبکر، همراه رسول خدا (ص) بوده است؟
- 17..... هیچ آیه‌ای در حق خاندان عائشه نازل نشده است:
- 19..... ابوبکر، قبل از رسول خدا به قبا رسیده بود:
- 27..... رسول خدا (ص) به تنهایی هجرت کرده است:
- 30..... همراهی ابوبکر، با دستور یا اجازه رسول خدا (ص) نبوده است:
- 31..... آیه شهادت می‌دهد که رسول خدا به تنهایی خارج شده است:
- 32..... حرکت ابوبکر بعد از خروج رسول خدا (ص) از مکه:
- 34..... بررسی سند روایت:
- 37..... ابوبکر، نزدیک غار ثور به رسول خدا (ص) ملحق شد:
- 41..... کرز قیافه شناس، فقط اثر پای رسول خدا (ص) را دنبال کرد:
- 44..... نقد روایت انتخاب ابوبکر برای همراهی:
- 45..... بررسی سند روایت:
- 55..... بررسی دلالت و متن روایت:
- 59..... گفتار دوم: تنها ابوبکر، به همراه رسول خدا (ص) باقی ماند:
- 59..... نقد و بررسی:
- 59..... ابوبکر، پیش از آن یکبار به تنهایی هجرت کرده بود:
- 60..... این سخن فخررازی، مذمت دیگر اصحاب است:
- 60..... هجرت مسلمانان به دستور رسول خدا (ص) بوده است:
- 61..... تعداد دیگری از اصحاب نیز باقی مانده بودند:

- 65..... گفتار سوم: دلالت جمله «ثاني اثنين» بر فضيلت ابوبكر:
- 66..... نقد و بررسي:
- 66..... منظور از «ثاني اثنين» رسول خدا (ص) بوده است:
- 68..... «ثاني اثنين» فضيلتي را براي ابوبكر به اثبات نمي رساند:
- 71..... گفتار چهارم: استدلال به روايت « ما ظنك باثنين الله ثالثهما»:
- 72..... نقد و بررسي:
- 72..... اصل روايت:
- 72..... بررسي سند روايت:
- 77..... حساسيت انس نسبت به علي عليه السلام در قضيه طير:
- 79..... بررسي دلالت روايت:
- 79..... همنشيني با اهل بيت عليهم السلام، افتخاري براي جبرائيل:
- 81..... گفتار پنجم: استدلال به جمله: « إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ»::
- 82..... نقد و بررسي:
- 87..... صحابي، در كلام پيامبر:
- 90..... گفتار ششم: استدلال به «لَا تَحْزَنُ»::
- 93..... حزن هميشگي ابوبكر و عدم اعتنا به دستور رسول خدا:
- 95..... مواردی از حزن ابوبكر:
- 100..... آیا حزن ابوبكر، براي رسول خدا بود؟:
- 103..... گفتار هفتم: استدلال به جمله «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»::
- 105..... نقد و بررسي:
- 111..... گفتار هشتم: استدلال به «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»::
- 113..... نقد و بررسي:
- 114..... وجوب بازگشت ضمير به اقرب المذكورات:
- 115..... سكينه، تنها بر رسول خدا نازل شده است:
- 116..... الف: تصريح علمای اهل سنت بر نزول سكينه بر رسول خدا (ص)::

- ب: وحدت سياق:.....121
- ج: عطف جمله «وايده بجنوده» بر نزول سکينه:.....123
- د: عطف جمله «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» بر جمله «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»:.....126
- گفتار نهم: خرید مرکب توسط ابوبکر و مشارکت فرزندان وي در امر هجرت:.....127
- نقد و بررسی:.....128
- امیرمؤمنان عليه السلام، مرکب خرید و تجهيزات سفر را آماده کرد:.....129
- گفتار دهم: ورود رسول خدا و ابوبکر به مدینه:.....132
- نقد و بررسی:.....133
- گفتار یازدهم: بررسی پاسخ‌های فخررازي به استدلال‌های شیعه:.....133
- مقایسه حزن ابوبکر با خوف پیامبران:.....133
- پاسخ:.....135
- پیامبر، ابوبکر را به خاطر لو ندادن اخبار هجرت، با خود برد:.....135
- پاسخ:.....136
- مقایسه فضیلت ابوبکر با فضیلت امیرمؤمنان عليه السلام:.....137
- ابوبکر در خدمت پیامبر حاضر و علي عليه السلام غائب بود:.....137
- پاسخ:.....138
- سختي عمل ابوبکر بیشتر از سختي عمل امیرمؤمنان عليه السلام:.....139
- پاسخ:.....139
- خشم کفار بر ابوبکر بیشتر از خشم آنها بر علي عليه السلام بود:.....139
- پاسخ:.....140
- نزول آیه « وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ » در باره امیرمؤمنان عليه السلام
-143
- نتیجه:.....147

ابوبکر، همراهی همیشه محزون

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. التوبة 40.

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد (و در مشکل ترین ساعات، او را تنها نگذاشت) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (یک نفر بیشتر همراه نداشت) در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است و خداوند عزیز و حکیم است.

طرح بحث:

یکی از آیاتی که اهل سنت برای اثبات افضلیت ابوبکر بر دیگر اصحاب و در نتیجه استحقاق وی برای خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن استدلال کرده اند، آیه 40 سوره توبه معروف به آیه «غار» است.

این آیه در نظر اهل سنت از جایگاه ویژه ای برخوردار است و آن را بیان کننده فضائل و مناقب والا و ارزشمند ابوبکر و ویژگی منحصر به فرد او دانسته اند؛ تا جائی برخی از بزرگان سنی آن را برترین فضیلت ابوبکر، دلیل بر استحقاق وی بر خلافت و حتی باارزش تر از خوابیدن امیرمؤمنان علیه السلام در بستر پیامبر، قلمداد کرده اند.

ابن حجر عسقلانی و بدرالدین عینی شارحان صحیح بخاری به نقل از ابن التین می نویسند:

وهي أعظم فضائله التي استحق بها ان يكون الخليفة من بعد النبي صلى الله عليه وسلم ولذلك قال وانه أولى الناس بأمرهم قوله فقوموا فبايعوه.

آیه غار، برترین فضیلت ابوبکر است که به او شایستگی خلافت بعد از رسول خدا (ص) را می دهد، به همین دلیل بود که عمر می گفت: ابوبکر بهترین فرد برای حکومت بر شما است، برخیزید و با او بیعت کنید.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852 هـ)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج 13، ص 209، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت؛
العيني، بدر الدين ابومحمد محمود بن أحمد الغيتابي الحنفي (855 هـ)، عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج 24، ص 280، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

و کتاب دیگرش آن را یکی از فضائل برتر ابوبکر می داند:

ومن أعظم مناقبه قول الله تعالى إلا تنصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصحابه لا تحزن إن الله معنا فإن المراد بصاحبه أبو بكر بلا نزاع

از برترین مناقب ابوبکر این سخن خداوند است که فرمود: اگر او را یاری نکنید....؛ زیرا مراد از «صاحبه» ابوبکر است، بدون این که کسی در آن اختلاف کرده باشد.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852 هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 4، ص 172، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى 1412 هـ - 1992 م.

آلوسی نیز این فضیلت را از ویژگی های ابوبکر دانسته و می گوید:

وفيهما النص على صحبته رضي الله تعالى عنه لرسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم ولم يثبت ذلك لأحد من أصحاب رسول الله عليه الصلاة والسلام سواه.

در این آیه، بر همراهی ابوبکر با رسول خدا تصریح شده است، و این فضیلت برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا غیر از ابوبکر ثابت نشده است.

الآلوسي البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (1270 هـ)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 10، ص 100، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

برخی جانبداری از ابوبکر را به حدی رسانده اند که به خاطر نزول این آیه در حق ابوبکر، وی را برتر از لقمان حکیم دانسته اند.

همان مرد وارسته و پرهیزگاری که خداوند چشمه های علم و حکمتش را در قلب او به جوشش درآورده و پندها و حتی نصیحت های خود را از زبان او نقل می کند.

عجلی در معرفة الثقات می نویسد:

سألت الفريابي ما تقول أبو بكر أفضل أو لقمان قال ما سمعت هذا إلا منك أبو بكر أفضل من

لقمان رضي الله عنهما قال عاتب الله الخلق في هذه الآية ما خلا أبا بكر الصديق إلا تنصروه فقد

نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه...

از فریابی سؤال کردم: ابوبکر برتر است یا لقمان؟ در جواب گفت: این مقایسه را فقط از شما شنیده‌ام! ابوبکر برتر از لقمان است؛ زیرا خداوند در این آیه تمام مخلوقاتش را سرزنش کرده است؛ غیر از ابوبکر: اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری خواهد کرد...

العجلی، أبي الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح (261هـ)، معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم، ج 2، ص 387، تحقيق: عبد العليم عبد العظيم البستوي، ناشر: مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية، الطبعة: الأولى، 1405_1985م.

اما با تدبر در آیه روشن می‌شود سرزنشی که خداوند در این آیه متوجه مسلمانان کرده است، به طور مسلم شامل همه صحابه نمی‌شود؛ چه رسد به تمام خلائق و حضرت لقمان که قرن‌ها پیش از این قضیه می‌زیسته است؛ زیرا خطاب در این آیه به آن گروه از اصحاب نیست که به ندای پیامبر خدا لبیک گفته و به جبهه جنگ تبوک رفتند؛ زیرا دلیلی ندارد که آن‌ها با وجود اطاعت از خدا و پیامبرش، سرزنش شوند.

ابن عطیه اندلسی در این باره می‌گوید:

أقول بل خرج منها كل من شاهد غزوة تبوك ولم يتخلف وإنما المعاتبه لمن تخلف فقط.

خداوند تمام کسانی را که در جنگ تبوک شرکت کرده و از فرمان پیامبر سرپیچی نکردند، استثناء کرده و تنها کسانی را که از رفتن به جهاد خودداری کردند، سرزنش نموده است.

الاندلسي، ابو محمد عبد الحق بن غالب بن عطية (546هـ)، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج 3، ص 36، تحقيق: عبد السلام عبد الشافي محمد، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان، الطبعة: الاولى 1413هـ-1993م.

بر فرض که مذمت در آیه شامل همه اصحاب شود، شامل ابوبکر نیز خواهد شد؛ چرا که سرزنش در این آیه مربوط به جنگ تبوک و زمانی است که مسلمانان در مدینه به سر می‌بردند؛ اما جریان آیه غار مربوط به ده سال پیش و زمان هجرت پیامبر است.

از این گذشته، آیه غار، جز این که ثابت می‌کند ابوبکر در این سفر همراه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دائم الحزن بوده و با بی‌تابی، اندوه و گریه و ناله‌های که از ترس مشرکان سر می‌داد و بر زحمت پیامبر می‌افزود، فضیلتی را برای او به ارمغان نمی‌آورد؛ از این رو مقایسه ابوبکر با لقمان حکیم، سخنی نسنجیده است.

برخی از تندروان سنی، پارا فراتر گذاشته و کسانی را که منکر این فضیلت شوند، کافر پنداشته‌اند: فخر رازی در این باره می‌نویسد:

قال الحسين بن فضيل البجلي: من أنكر أن يكون أبو بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم كان كافراً.

حسين بن فضيل بجلی گفته است: هر کس همراهی ابوبکر با رسول خدا (ص) را انکار کند، کافر است. الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (604هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب ، ج 16، ص 52، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1421هـ - 2000م.

واحدی نیشابوری در تفسیرش می گوید:

وقال الحسين بن فضيل: من أنكر أن يكون عمر أو عثمان أو أحد من الصحابة كان صاحب رسول الله فهو كذاب مبتدع و من أنكر أن يكون أبوبكر صاحب رسول الله كان كافراً، لأنه ردّ نص القرآن.

حسين بن فضيل گفته است: هر کس صحابی بودن عمر، عثمان و یا یکی دیگر از صحابه را انکار کند، دروغ و بدعت گذار شمرده می شود؛ ولی کسی که صحابی بودن ابوبکر را انکار کند، کافر شده است؛ چرا صریح قرآن را رد کرده است!

الواحدي النيسابوري، ابوالحسن علي بن أحمد (468هـ)، الوسيط في تفسير القرآن المجيد، ج 2، ص 499، ذيل آيه 40 توبه.

قرطبی نیز همین مطلب را به نقل از «بعض العلماء» نقل کرده است:

الأنصاري القرطبي، ابو عبد الله محمد بن أحمد (671هـ)، الجامع لأحكام القرآن، ج 8، ص 146، ناشر: دار الشعب - القاهرة.

و بهوتی حنبلي، منکران مصاحبت ابوبکر را این گونه تکفیر می کند:

ومن أنكر أن يكون أبو بكر الصديق رضي الله عنه صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد كفر لقوله تعالى (إذ يقول لصاحبه).

هر کس صحابی بودن ابوبکر را انکار کند، به درستی که کافر شده است؛ به دلیل این سخن خداوند که

فرموده: «إذ يقول لصاحبه».

البهوتي الحنبلي، منصور بن يونس بن إدريس (1051هـ)، كشاف القناع عن متن الإقناع، ج 6، ص 172، تحقيق: هلال مصيلحي

مصطفى هلال، ناشر: دار الفكر - بيروت 1402هـ

بدر الدين زركشي، می نویسد:

من أنكر كون أبيها بكر الصديق رضي الله عنه صحابيا كان كافرا نص عليه الشافعي فإن

الله تعالى يقول (إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا).

هر کس صحابی بودن ابوبکر را انکار کند، کافر شده، شافعی بر این مطلب تصریح کرده است؛ زیرا خداوند

فرموده: در آن هنگام که او به همراه خود می گفت: غم مخور که خداوند با ما است.

الزركشي، بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله (794هـ)، الإجابة لإيراد ما استدرسته عائشة على الصحابة، ج 1، ص 53، تحقيق: سعيد الأفغاني، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية 1390هـ - 1970م.

ابن حجر هيثمي در تكفير منكرين صحابي بودن ابوبكر مي گويد:

وكذلك إنكار صحبة أبيها كفر إجماعاً أيضاً لأن فيه تكذيباً للقرآن أيضاً قال تعالى إذ يقول

لصاحبه لا تحزن إن الله معنا.

همچنين به اجماع علما، انكار همراهی ابوبكر، كفر است؛ زیرا تكذيب قرآن نیز هست، خداوند فرموده است:

در آن هنگام كه او به همراه خود گفت: غم مخور كه خداوند با ما است.

الهيثمي، ابوالعباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر (973هـ)، الزواج عن اقرار الكبار، ج 2، ص 948، تحقيق: تم التحقيق والاعداد بمركز الدراسات والبحوث بمكتبة نزار مصطفى الباز، ناشر: المكتبة العصرية - لبنان / صيدا - بيروت، الطبعة: الثانية، 1420هـ - 1999م.

ملا علی هروی می نویسد:

أجمع المفسرون على أن المراد بصاحبه في الآية هو أبو بكر. وقد قالوا: من أنكر صحبة أبي

بكر كفر، لأنه أنكر النص الجلي بخلاف إنكار صحبة غيره من عمر أو عثمان أو علي رضوان الله

عليهم أجمعين.

مفسران، اجماع دارند كه مراد از «بصاحبه» در آیه، ابوبكر است. و به درستی گفته اند كه هر كس همراهی

ابوبكر را انكار كند، كافر شده است؛ زیرا نص صریح را انكار کرده است؛ بر خلاف انكار همراهی غیر ابوبكر؛

همانند عمر، عثمان و یا علی.

ملا علي القاري، نور الدين أبو الحسن علي بن سلطان محمد الهروي (1014هـ)، مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، ج 11، ص

172، تحقيق: جمال عيتاني، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت، الطبعة: الأولى، 1422هـ - 2001م.

و در دیگر کتابش با ادعای تفاوت بین انكار صحبت ابوبكر با دیگر صحابه، می گوید:

لكن الفرق بين الصديق وغيره أن من أنكر صحبة الصديق كفر لاستلزام إنكار صحبته إنكار

نص القرآن المجمع على أنه هو المراد به، بخلاف من أنكر صحبة غيره، فإنه لا يكفر.

بین انكار همراهی ابوبكر با دیگران تفاوت وجود دارد، اگر کسی همراهی ابوبكر را انكار كند، كافر شده

است؛ زیرا مستلزم انكار نص قرآن است كه همگی اجماع دارند مراد از آن ابوبكر است، بر خلاف انكار همراهی

دیگران كه مستلزم كفر نیست.

ملا علي القاري، نور الدين أبو الحسن علي بن سلطان محمد الهروي (1014هـ)، شرح شرح نخبة الفكر في مصطلحات أهل الأثر،

ج 1، ص 591، قدم له: الشيخ عبد الفتاح أبو غدة، حققه وعلق عليه: محمد نزار تميم وهيثم نزار تميم، ناشر: دار الأرقم - لبنان / بيروت.

و مناوی می گوید:

قالوا من أنكر صحبة الصديق كفر لإنكاره النص الجلي.

گفته‌اند: کسی که همراهی ابوبکر را انکار کند، کافر شده است؛ زیرا نص صریح قرآن را انکار کرده است. المناوي، محمد عبد الرؤوف بن علي بن زين العابدين (1031هـ)، فيض القدير شرح الجامع الصغير، ج 1، ص 90، ناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى 1356هـ.

عاصمی مکی، تکفیر منکران صحبت ابوبکر را اجماعی می‌داند:

أجمع المسلمون على أن المراد بالصاحب هنا أبو بكر ومن ثم من أنكر صحبته كفر إجماعاً.

مسلمانان بر این مطلب اجماع دارند که مراد از «صاحب» در این آیه ابوبکر است، به همین خاطر اگر کسی همراهی ابوبکر را انکار کند، به اجماع مسلمانان کافر شده است.

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (1111هـ)، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، ج 2، ص 414، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية.

ابوسعید خادمی می‌نویسد:

وَلَوْ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ لَمْ يَكُنْ مِنَ الصَّحَابَةِ كَفْرًا؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَمَّاهُ صَاحِبًا.

اگر کسی بگوید که ابوبکر صحابی نیست، کافر شده است؛ زیرا خداوند او را «صاحب» نامیده است. الخادمي، أبو سعيد محمد بن محمد (متوفى 1156هـ) بريقة محمودية، ج 2، ص 104، طبق برنامه الجامع الكبير.

و آلسی بعد از استدلال به برخی از فرازهای آیه می‌گوید:

ومن هنا قالوا: إن إنكار صحبته كفر

به همین دلیل گفته‌اند که انکار صحابی بودن ابوبکر کفر است.

الأوسي البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (1270هـ)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 10، ص 100، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

ابوبکر دمیاطی نیز در تکفیر منکران صحابی بودن ابوبکر، ادعای اجماع می‌کند:

أجمع المسلمون على أن المراد بالصاحب هنا أبو بكر رضي الله عنه ومن ثم من أنكر صحبته

كفر إجماعاً ولا كذلك إنكار صحبة غيره.

مسلمانان اجماع دارند که مراد از «صاحب» در این آیه ابوبکر است، به همین خاطر اگر کسی صحابی بودن

ابوبکر را انکار کند، به اجماع مسلمانان کافر شده است؛ در حالی که انکار صحابی بودن دیگران این چنین نیست.

الدمياطي، أبي بكر ابن السيد محمد شطا (معاصر)، حاشية إعانة الطالبين على حل ألفاظ فتح المعين لشرح قرّة العين بمهمات

الدين، ج 4، ص 138، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت.

روشن است که دلیل این گفتار تندروانه، چیزی جز جانبداری متعصبانه نیست؛ چرا که در آیه

قرآن هیچ اشاره‌ای به نام همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله نشده و تنها ثابت می‌کند که شخصی به

همراه رسول خدا در غار بوده است؛ پس باید به کمک روایات، اجماع و... ثابت کرد که این فرد ابوبکر بوده است.

اگر این مطلب به کمک ادله‌ای خارج از قرآن، ثابت می‌شود، صحابی بودن دیگر یاران رسول خدا نیز با همان دلایل ثابت می‌شود؛ پس انکار نص صریح قرآن در کار نیست و اگر منکران صحبت ابوبکر کافر باشند، منکران صحبت دیگر اصحاب نیز کافر هستند، دلیلی برای تبعیض قائل شدن وجود ندارد.

سابقه استدلال به آیه غار:

استدلال به آیه غار، از دیر باز در میان جوامع اسلامی، محافل علمی و مناظرات مذهبی مطرح بوده است؛ اما تاکنون مستندی یافت نشده است که ابوبکر و یا یکی از اطرافیان وی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراهی ابوبکر اشاره و به آن استشهاد کرده باشند. سابقه استدلال به یار غار بودن ابوبکر طبق آنچه اهل سنت ادعا کرده اند به سقیفه بنی ساعده برمی‌گردد که خلیفه دوم و همپیمان دیگر آن دو، عثمان بن عفان با مطرح کردن این آیه، بر شایستگی ابوبکر بر خلافت استدلال کرده و مردم برای بیعت با او تشویق می‌کنند. عمر، فردای وفات رسول خدا بر منبر رفت و در حالی که ابوبکر سکوت اختیار کرده بود، این چنین سخن گفت:

فَإِنْ يَكُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ مَاتَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نُورًا تَهْتَدُونَ بِهِ بِمَا هَدَى اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَانِي اثْنَيْنِ فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِكُمْ فَتَقُومُوا فَبَايَعُوهُ.

اگر محمد (ص) از دنیا رفته است، خداوند در میان شما نوری قرار داده است که وسیله آن به همان چیزی که خداوند محمد (ص) را هدایت کرده است، هدایت شوید، ابوبکر صاحب رسول خدا و ثانی اثنین است، پس به درستی که او سزاوارترین فرد برای حکومت بر شما است، برخیزید و با او بیعت کنید.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 6، ص 6793، ح 6793، كتاب الأحكام، باب 51، باب الأسخلاف، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

و نسائی نحوه استدلال خلیفه دوم را این گونه بیان می‌کند:

عن سالم بن عبید أن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قبض قالت الأنصار منا أمير ومنكم أمير فقال عمر من له مثل هذه الثلاث إذ هما في الغار من هما إذ يقول لصاحبه من هو لا تحزن إن الله معنا من هما ثم بسط يده وبايعه الناس بيعة حسنة جميلة.

از سالم بن عبید نقل شده است که وقتی رسول خدا از دنیا رفت، انصار گفتند که یک امیر از ما و یک امیر از شما (مهاجرین) باشد، عمر گفت: چه کسی از شما، همانند این سه امتیاز را دارد؟ «اذهما فی الغار» کدام دو نفر هستند؟ «اذ يقول لصاحبه» کیست؟ «لا تحزن ان الله معنا» کدام دو نفر هستند؟ سپس دست ابوبکر را دراز کرد و مردم نیز با او بیعت کردند، بیعتی نیکو و زیبا.

النسائي، أحمد بن شعيب ابو عبد الرحمن (303 هـ)، السنن الكبرى، ج 6، ص 355، تحقيق: د. عبد الغفار سليمان البنداري، سيد كسروي حسن، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1411-1991.

و ابن كثير دمشقي به نقل از عمر می نویسد که او در کنار استشهاد به آیه غار، پیر بودن ابوبکر را نیز اضافه کرده است:

عن ابن عباس عن عمر أنه قال قلت يا معشر المسلمين ان أولى الناس بأمر النبي ثاني اثنين إذ هما في الغار وأبو بكر السابق المسن.

از ابن عباس از عمر نقل شده که گفت: من گفتم: از گروه مسلمانان سزاوارترین فرد به جانشینی رسول خدا (ص) کسی است که در غار همراه او بوده است. او ابوبکر پیشتاز و سالخورده است.

ابن كثير دمشقي، إسماعيل بن عمر ابوالفداء القرشي (774 هـ)، البداية والنهاية، ج 5، ص 247، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

طرابلسي و ابن عساكر به نقل از عثمان بن عفان می نویسد که او این چنین استدلال کرده است:

عَنْ حَمْرَانَ بْنِ أَبَانَ قَالَ: قَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا يَعْنِي الْخِلَافَةَ، إِنَّهُ لَصِدِّيقٌ، وَثَانِي اثْنَيْنِ، وَصَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ.

از حمران بن أبان نقل شده است که عثمان بن عفان گفت: ابوبکر صدیق، سزاوارترین فرد بر خلافت است، او صدیق، یار غار و همراه رسول خدا بوده است.

خريطة الأطرابلسي (343 هـ)، من حديث خيثة، ج 1، ص 134، طبق برنامه الجامع الكبير؛

ابن عساكر دمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (571 هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية

من حلها من الأمثال، ج 30، ص 276، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995.

خود ابوبکر نیز در زمان خلافتش در آن هنگام که عده‌ای از یهودیان از او خواستند پیامبر را

توصیف کند، به جای توصیف پیامبر داستان غار را این گونه بیان کرده است:

معاشر يهود لقد كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في الغار كإصبعي هاتين ولقد صعدت معه جبل حراء وإن خنصري لفي خنصر النبي ولكن الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم شديد. ای گروه یهود، من و رسول خدا (ص) در غار همانند دو انگشت به یکدیگر نزدیک بودیم، به همراه او از کوه حراء بالا می‌رفتیم؛ در حالی که انگشت کوچک من در انگشت کوچک پیامبر بود؛ ولی سخن گفتن از پیامبر خدا بسیار سخت است.

ابن عساکر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، (571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج 54، ص 197، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995.

نکته‌ای که در این روایت وجود دارد، این است که ابوبکر فراموش کرده غاری که در آن به همراه رسول خدا سه شب مانده و به قول خودش همانند دو انگشت به هم نزدیک بوده‌اند، غار حرا نبوده؛ بلکه غاری در کوه ثور بوده است.

وجود چنین مطالبی در این روایات، دیدگاه کسانی را تقویت می‌کند که می‌گویند ابوبکر هیچگاه به این مطلب استشهاد نکرده است؛ بلکه این مطالب در زمانی که جعل حدیث رواج یافته و برای برخی افراد دکان پردرآمدی شده بود، ساخته شده‌اند.

استدلال به آیه غار در عصر ائمه علیهم السلام نیز ادامه داشته است، در مواردی که شیعیان در این باره سؤال می‌کردند، آن حضرات جواب داده و حتی نحوه پاسخ دادن به استدلال مخالفین را نیز به آن‌ها یاد می‌دادند که ما از این میان فقط به یک مورد اشاره می‌کنیم.

سعد بن عبد الله قمی رضوان الله تعالی علیه بعد از مناظره با یکی از نواصب در باره آیه غار و نداشتن پاسخ در این باره، خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رسد و سؤالش را مطرح می‌کند، امام علیه السلام این چنین پاسخ می‌دهد:

يَا سَعْدُ وَحِينَ ادَّعَى خَصْمُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَخْرَجَ مَعَ نَفْسِهِ مُخْتَارَ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى الْغَارِ إِلَّا عِلْمًا مِنْهُ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنَّهُ هُوَ الْمُقَلَّدُ أُمُورَ التَّأْوِيلِ وَالْمُلْتَمَى إِلَيْهِ أَرْمَةٌ الْأُمَّةِ وَعَلَيْهِ الْمَعْوَلُ فِي لَمَّ الشَّعْثِ وَسَدِّ الْخَلَلِ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَتَسْرِيْبِ الْجِيُوشِ لِفَتْحِ بِلَادِ الْكُفْرِ فَكَمَا أَشْفَقَ عَلَى نُبُوتِهِ أَشْفَقَ عَلَى خِلَافَتِهِ إِذْ لَمْ يَكُنْ مِنْ حُكْمِ الْإِسْتِتَارِ وَالتَّوَارِي أَنْ يَرُومَ الْهَارِبُ مِنَ الشَّرِّ مُسَاعِدَةً مِنْ غَيْرِهِ إِلَى مَكَانٍ يَسْتَخْفِي فِيهِ وَإِنَّمَا أَبَاتَ عَلِيًّا عَلَى فِرَاشِهِ لِمَا لَمْ يَكُنْ يَكْتَرِثُ لَهُ وَلَمْ يَحْفَلْ بِهِ لِاسْتِثْقَالِهِ إِيَّاهُ وَعِلْمِهِ أَنَّهُ إِنْ قُتِلَ لَمْ يَتَعَدَّرْ عَلَيْهِ نَصْبُ غَيْرِهِ مَكَانَهُ لِلْخُطُوبِ الَّتِي كَانَ يَصْلِحُ

لَهَا فَهَلَّا نَقَضْتَ عَلَيْهِ دَعْوَاهُ بِقَوْلِكَ أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً فَجَعَلَ هَذِهِ مَوْقُوفَةً عَلَى أَعْمَارِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ هُمُ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ فِي مَذْهَبِكُمْ فَكَانَ لَا يَجِدُ بُدْأً مِنْ قَوْلِهِ لَكَ بَلَى.

قُلْتُ: فَكَيْفَ تَقُولُ حِينِنْدِ أَلَيْسَ كَمَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ أَنَّ الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِهِ لِأَبِي بَكْرٍ؟
عَلِمَ أَنَّهَا مِنْ بَعْدِ أَبِي بَكْرٍ لِعُمَرَ وَمِنْ بَعْدِ عُمَرَ لِعُثْمَانَ وَمِنْ بَعْدِ عُثْمَانَ لِعَلِيِّ؟ فَكَانَ أَيْضًا لَا يَجِدُ بُدْأً مِنْ قَوْلِهِ لَكَ نَعَمْ.

ثُمَّ كُنْتُ تَقُولُ لَهُ: فَكَانَ الْوَاجِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّرْتِيبِ إِلَى الْغَارِ وَيُشْفِقَ عَلَيْهِمْ كَمَا أَشْفَقَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَلَا يَسْتَخِفَّ بِقَدْرِ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ بِتَرْكِهِ إِيَّاهُمْ وَتَخْصِيصِهِ أَبَا بَكْرٍ وَإِخْرَاجِهِ مَعَ نَفْسِهِ دُونَهُمْ.

ای سعد! خصم تو می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مهاجرت برگزیده این امت را همراه خود به غار برد؛ چون می دانست که خلافت با او است و در تأویل پیشواست، زمام امور امت به دست او خواهد افتاد و او در ایجاد اتحاد و سدّ خلل و اقامه حدود و اعزام جیوش برای فتح بلاد کفر معتمد است و همان گونه که پیامبر بر نبوت خود می ترسید بر خلافت خود هم می هراسید؛ زیرا کسی که در جایی پنهان می شود یا از کسی فرار می کند قصدش جلب مساعدت دیگران نیست و علی را در بستر خود خوابانید چون به او اعتنایی نداشت و با او همسفر نشد؛ زیرا که بر او سنگینی می کرد و می دانست که اگر او کشته شود شخص دیگری را نصب خواهد کرد که بتواند کارهای او را انجام دهد.

پس چرا استدلال او را این چنین نقض نکردی که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به زعم شما نفرمود: دوران خلافت پس از من سی سال است و این سی سال مدت عمر خلفای راشدین است و گریزی نداشت جز آنکه تو را تصدیق کند، آنگاه می گفتم: آیا همان گونه که رسول خدا می دانست که خلیفه پس از وی ابو بکر است آیا نمی دانست که پس از ابو بکر عمر و پس از عمر عثمان و پس از عثمان علی خلیفه خواهند بود؟ و او راهی جز تصدیق تو نداشت سپس به او می گفتم: پس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب بود که همه آنها را به غار ببرد و بر جان آنها بترسد همچنان که بر جان ابو بکر می هراسید و به واسطه ترك آن سه و تخصیص ابو بکر به همراهی خود آنها را خوار نسازد.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (381هـ)، کمال الدین و تمام النعمة، ج2، ص462، باب ذکر من شاهد القائم علیه السلام و راه و کلمه، ح21، ناشر: اسلامیه - تهران، الطبعة الثانية 1395 هـ.

محورهای استدلال اهل سنت به آیه غار:

استدلال اهل سنت به آیه غار بر چند محور استوار است که اساسی‌ترین محورهای آن عبارتند از:

الف: انتخاب ابوبکر برای همراهی: چون اصل هجرت پیامبر به دستور خداوند انجام شده؛

انتخاب همراه نیز به دستور خداوند بوده است. این مطلب ثابت می‌کند که ابوبکر مؤمن راستین و صادق بوده است؛ زیرا رسول خدا از باطن او باخبر بود و اگر ابوبکر مؤمن واقعی نبود، رسول خدا او را برای چنین سفر پرخطری همراه خود نمی‌کرد؛ چرا که اگر نفاقی در وجود او بود، هر لحظه امکان داشت مشرکین را از جای آن حضرت باخبر ساخته و او را به دست مشرکان بسپارد.

از طرف دیگر رسول خدا یاران مخلص دیگری که از نظر نسب نزدیکتر از ابوبکر بودند، نیز

داشته است؛ ولی از این میان وی را برای همراهی انتخاب کرده است، دادن چنین شرافتی به ابوبکر از جانب خدا و رسول او، دلالت بر مقام بلند ابوبکر در دین دارد؛

ب: عدم هجرت ابوبکر پیش از پیامبر: همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را تنها گذاشته

و پیش از آن حضرت هجرت کردند؛ اما ابوبکر در آن زمان که اوج ترس و سختی بود، همراهی آن حضرت را انتخاب و ملازمت و مصاحبت با ایشان را بر هجرت و نجات جان خود ترجیح داد و این امتیاز بزرگ و ویژه‌ای برای او محسوب می‌شود؛

ج: «ثانی اثین»: در این عبارت، خداوند ابوبکر را دومین نفر، هم‌ردیف و هم‌سان پیامبر قرار داده

است؛

د: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ» در این فراز از آیه، خداوند ابوبکر را «صاحب» پیامبر نامیده و چون در قرآن

کریم این عنوان فقط به ابوبکر داده شده است، دلالت می‌کند که او برترین صحابی رسول خدا و جانشین بعد از آن حضرت باشد؛

ه: «لا تحزن»: رسول خدا به خاطر شفقت و محبتی که نسبت به ابوبکر داشت، او را دلداری داد،

همچنین حزن و اندوهی که ابوبکر در آن زمان داشت، برای خودش نبود؛ بلکه نگرانی او به خاطر دلسوزی بر پیامبر و آینده اسلام بود. او می‌ترسید که مشرکان جایگاه رسول خدا را پیدا کند و خدای ناکرده با کشته شدن آن حضرت آینده اسلام به خطر بیفتد و این نشان‌دهند کمال ایمان ابوبکر بوده است؛

و: «ان الله معنا»: در این فراز از آیه، پیامبر گرامی اسلام معیت و همراهی خداوند را نسبت به خود و ابوبکر نسبت می‌دهد و هرکس که خداوند با او باشد و این مطلب ابوبکر را در زمره متقین و محسنان قرار می‌دهد و این از ویژگی‌های منحصر بفرد ابوبکر به شمار می‌رود؛

ز: نزول سکینه بر ابوبکر؛ از آن جایی که خوف و حزن امر طبیعی است، ابوبکر در آن لحظه دچار حزن و اندوه شد؛ ولی چون مقام و منزلت زیادی نزد خداوند داشت، باریتعالی سکینه‌اش را بر او نازل کرد تا ایمانش قوی‌تر شده و حزن و اندوهش پایان یابد؛

ح: خرید مرکب برای پیامبر: زمانی که رسول خدا قصد خود را مبنی بر هجرت با ابوبکر در میان گذاشت، ابوبکر به خاطر دوستی و محبتی که نسبت به آن حضرت داشت، علاوه بر درهم و دیناری که همراه ایشان کرد، مرکبی برای مسافرت آن حضرت خرید.

ط: مشارکت فرزندان ابوبکر: زمانی که ابوبکر و رسول خدا در غار به سر می‌بردند، عبد الرحمن و اسماء (فرزندان ابوبکر) به یاری آنان شتافته و با آوردن آب و غذا در هجرت آنان سهیم شدند.

ی: ورود ابوبکر و رسول خدا به مدینه: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، انصار و مهاجر فقط ابوبکر را با آن حضرت دیدند و اگر خدای نخواستہ رسول خدا در این سفر از دنیا می‌رفتند، تنها کسی که می‌توانست خلافت بعد از آن حضرت را به عهده گرفته و جانشین وی در میان امتش شود، ابوبکر بود و اگر در اثناء این سفر وحیی بر پیامبر نازل می‌شد، تنها کسی که از آن آگاهی داشت، ابوبکر بود، همه این‌ها دلالت بر منزلت و مقام رفیع ابوبکر دارد.

از میان دانشمندان سنی، فخر الدین رازی تفسیرپرداز شهیر آن‌ها، بیش از دیگران روی این آیه مانور داده و در دوازده مسأله مستقل آن را بررسی کرده است که از این دوازده مسأله، نه مسأله آن مستقیماً به بحث ما مربوط می‌شود؛ از این رو، ما نیز رویکرد اصلی خود را در این مقاله پاسخ دادن به ادعاهای وی قرار خواهیم داد؛ هر چند که به مناسب دیدگاه‌های دیگر دانشمندان سنی را نیز مطرح کرده و از پاسخ آن‌ها نیز غفلت نخواهیم کرد.

گفتار اول: انتخاب ابوبکر برای همراهی:

فخر رازی در چهارمین مسأله‌ای که در ذیل آیه مطرح می‌کند، در باره نحوه استفاده برتری و فضیلت ابوبکر از این آیه می‌نویسد:

المسألة الرابعة: دلت هذه الآية على فضيلة أبي بكر رضي الله عنه من وجوه:

الأول: أنه عليه السلام لما ذهب إلى الغار لأجل أنه كان يخاف الكفار من أن يقدموا على قتله، فلولا أنه عليه السلام كان قاطعاً على باطن أبي بكر، بأنه من المؤمنين المحققين الصادقين الصديقين، وإلا لما أصبحه نفسه في ذلك الموضع، لأنه لو جوز أن يكون باطنه بخلاف ظاهره، لخافه من أن يدل أعداءه عليه، وأيضاً لخافه من أن يقدم على قتله. فلما استخلصه لنفسه في تلك الحالة، دل على أنه عليه السلام كان قاطعاً بأن باطنه على وفق ظاهره.

الثاني: وهو أن الهجرة كانت بإذن الله تعالى، وكان في خدمة رسول الله جماعة من المخلصين، وكانوا في النسب إلى شجرة رسول الله أقرب من أبي بكر، فلولا أن الله تعالى أمره بأن يستصحب أبا بكر في تلك الواقعة الصعبة الهائلة، وإلا لكان الظاهر أن لا يخصه بهذه الصحبة، وتخصيص الله إياه بهذا التشريف دل على منصب عال له في الدين.

مسأله چهارم: این آیه به چند صورت بر فضیلت ابوبکر دلالت می‌کند:

اول: رسول خدا (ص) هنگامی که از ترس کشته شدن توسط کفار به طرف غار رفت، اگر از باطن ابوبکر باخبر نبود که او از مؤمنان حقیقی راستگو و راستین است، هرگز او را به همراه خود نمی‌برد؛ زیرا اگر ظاهر ابوبکر با باطن ابوبکر تفاوت داشت، ترس آن را داشت که ابوبکر او را به دشمنانش نشان دهند و همچنین می‌ترسید که خود ابوبکر او را بکشد؛ اما وقتی رسول خدا او را در این زمان در کنار خود نگه‌داشته، ثابت می‌کند که آن حضرت یقین داشته که باطن ابوبکر با ظاهر او یکسان بوده است.

دوم: بی‌تردید هجرت با اجازه خداوند صورت گرفته و در خدمت رسول خدا (ص) جماعتی از افراد مخلص بوده است که از نظر نسب به رسول خدا نزدیک‌تر از ابوبکر بوده‌اند؛ پس اگر همراهی ابوبکر در چنین موقعیت سخت و ترسناکی به دستور خداوند نبوده است، نباید رسول خدا او را به همراه خود می‌برد؛ بنابراین دادن چنین شرافتی به ابوبکر از جانب خداوند، دلالت بر مقام بلند ابوبکر در دین است.

نقد و بررسی:

اثبات این دو ادعای فخررازی، در گرو اثبات مقدماتی است که به نظر می‌رسد هیچ یک از آنها تمام نباشد؛

آیا ابوبکر، همراه رسول خدا (ص) بوده است؟

اولاً: باید ثابت شود همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غار، ابوبکر بوده نه شخص دیگری. روشن است که از خود آیه قرآن کریم چنین مطلبی هرگز ثابت نمی‌شود؛ چرا که در آیه غار، هیچ

اسمی از ابوبکر برده نشده و صرفاً سخن از همراهی است که با رسول خدا در غار بوده است؛ اما این که آن همراه چه کسی است، باید به کمک روایات موجود در منابع تاریخی و روایی ثابت شود که آن‌هم با مشکلاتی مواجه است که ما به صورت مختصر بعد از نقل اصل روایات در منابع اهل سنت به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد:

حدثنا محمد بن سنانٍ حدثنا همامٌ عن ثابتٍ عن أنسٍ عن أبي بكرٍ رضي الله عنه قال : قلت للنبيِّ صلى الله عليه وسلم وأنا في الغارِ : لو أنَّ أحدَهُمَ نظرَ تحتَ قدميهِ لأبصرنا فقال ما ظنُّكَ يا أبا بكرٍ باثنينِ الله ثالثُهُما.

انس از ابوبکر نقل کرده است که گفت: هنگامی در غار بودم، به رسول خدا (ص) گفتم: اگر یکی از آن‌ها (کفار قریش) زیر پاهای خود را نگاه کند، ما را خواهد دید، آن حضرت فرمود: چرا نگرانی در باره دو نفری که سومی آن دو، خداوند است.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1337، ج 3453، كتاب المناقب، باب مناقب المهاجرين وفضلهم، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

همین روایت را با تفاوت‌هایی در متن و سند در جاهای دیگر بخاری نیز نقل کرده است:

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1427، ج 3707 و ج 4، ص 1712، ج 4386، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

این روایات ثابت می‌کند که ابوبکر به همراه رسول خدا در غار بوده است. صرف نظر از مشکلاتی که در سند آن و به ویژه در انس بن مالک که با امیر مؤمنان علیه السلام میانه خوشی نداشته وجود دارد، این روایت با روایت دیگری که بخاری در صحیح خود از عائشه نقل کرده است، در تعارض است:

هیچ آیه‌ای در حق خاندان عائشه نازل نشده است:

بخاری در صحیح خود به نقل از عائشه می‌نویسد که وی تصریح کرده است که هیچ آیه‌ای در

قرآن کریم در باره خاندان وی نازل نشده است:

حدثنا موسى بن إسماعيل حدثنا أبو عوانة عن أبي بشرٍ عن يوسف بن ماهك قال كان مروانٌ على الحجاز استعمله معاوية فخطب فجعل يذكرُ يزيد بن معاوية لكي يبايع له بعد أبيه فقال له عبد الرحمن بن أبي بكرٍ شيئاً فقال خذوه فدخل بيت عائشة فلم يقدرُوا فقال مروانٌ إن هذا الذي أنزل

الله فيه «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي» فقالت عائشة من وراء الحجاب ما أنزل الله فينا شيئاً من القرآن إلا أن الله أنزل عذري.

از یوسف بن ماهک نقل شده است که معاویه بن ابی سفیان، مروان را به حکومت حجاز منصوب کرده بود، مروان خطبه خواند و در آن از یزید بن معاویه نام برد تا برای حکومت بعد از پدرش از مردم بیعت بگیرد. عبد الرحمن بن ابی بکر چیزی گفت، مروان گفت: او را بگیرد. عبد الرحمن وارد خانه عائشه شد و آن‌ها نتوانستند او را دستگیر کنند. مروان گفت: او کسی است که خداوند این آیه را در باره او نازل کرده است: «و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: «اف بر شما، آیا به من وعده می‌دهید که زنده خواهم شد...».

عائشه از پشت پرده گفت: هیچ چیزی از قرآن در باره ما خاندان نازل نشده است؛ مگر این که خداوند [آیه] عذر مرا نازل کرده است (اشاره به آیه افک).

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 4، ص 1827، 455Q، كتاب التفسير، باب «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا...»، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

طبق قواعد زبان عربی، در جمله «ما أنزل الله فينا شيئاً» کلمه «شيئاً» نکره در سیاق نفی است و دلالت بر عموم می‌کند؛ یعنی هیچ آیه‌ای در قرآن کریم به صورت اختصاصی در باره عائشه و اطرافیان او نازل نشده است.

از طرف دیگر کلمه «إلا» در جمله «إلا أن الله أنزل عذري» از ادات حصر است و طبق قواعد ثابت شده در علم اصول، جمله استثنائیه، دلالت بر حصر می‌کند و دارای مفهوم است. بنابراین، این روایت ثابت می‌کند که هیچ آیه‌ای در قرآن کریم به صورت اختصاصی در باره خاندان عائشه که ابوبکر نیز جزو آن است، نازل نشده است. در نتیجه این روایت با روایاتی که ثابت می‌کند ابوبکر به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غار بوده و آیه «غار» در باره او نازل شده است، در تعارض است.

آیا مراد از «فینا» فرزندان ابو بکر است؟

برخی از علمای اهل سنت پاسخ داده‌اند که مراد از «فینا» فرزندان ابوبکر است و شامل خود ابوبکر نمی‌شود. عینی در عمدة القاری می‌نویسد:

قوله: «فینا» أرادت به بني أبي بكر لأن أبا بكر، رضي الله تعالى عنه. نزل فيه «ثاني اثنين» (التوبة: 40) وقوله: «محمد رسول الله والذين معه» (الفتح: 92) وقوله: «والسابقون والأولون» وفي آي كثيرة.

مراد از «فینا» فرزندان ابوبکر است؛ زیرا در باره ابوبکر آیه «ثانی اثین» و «محمد رسول الله...» و آیه «والسابقون الأولون» و آیات بسیاری نازل شده است.

العینی، بدر الدین ابومحمد محمود بن أحمد الغیتابی الحنفی (855هـ)، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج 19، ص 1827، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت.

ابن حجر عسقلانی نیز در فتح الباری همین ادعا را کرده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (852 هـ)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 8، ص 577، تحقیق: محب الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفة - بیروت.

در پاسخ می‌گوییم: اولاً: این ادعائی است بدون دلیل؛ بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد؛ چرا که طبق ادعای مروان بن حکم آیه «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا...» در مذمت عبد الرحمن و تکریم پدر و مادر او؛ یعنی ابوبکر و ام رومان نازل شده است و عائشه با گفتن جمله « مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا شَيْئًا » نزول هر نوع آیه‌ای در باره تمام افراد مورد ادعای مروان نفی می‌کند که از جمله آنها والدین عبد الرحمن است. ثانیاً: طبق پنداشت اهل سنت، آیات «محمد رسول الله...» و آیه «والسابقون الأولون» شامل فرزندان ابوبکر و از جمله خود عائشه نیز می‌شود و عائشه، و دیگر فرزندان ابوبکر را از بارزترین مصادیق همراهان رسول خدا و سابقون الأولون دانسته‌اند. آیا بدر الدین عینی می‌تواند قبول کند که آیه «محمد رسول الله» و «والسابقون الأولون» شامل عائشه نمی‌شود؟ بنابراین، سخن عینی و ابن حجر، مردود است.

ابوبکر، قبل از رسول خدا به قبا رسیده بود:

سیره نویسان بر این مطلب اتفاق دارند که بیشتر مسلمانان، پیش از رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه هجرت کردند، امام جماعت مسلمانان در مدتی که آن حضرت حضور نداشتند، به عهده سالم مولی حذیفه بود و این به آن سبب بود که وی در قرائت قرآن از دیگران بهتر بود. بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

حدثنا إبراهيم بن المنذر قال حدثنا أنس بن عياض عن عبيد الله عن نافع عن بن عمر قال لما قدم المهاجرون الأولون العصبه موضع بقباء قبل مقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يؤمهم سالم مولی أبي حذيفة وكان أكثرهم قرأنا.

از ابن عمر نقل شده است که وقتی مهاجران نخستین، قبل از آمدن رسول خدا (ص) به منطقه عصبه که جای در قباء است، رسیدند، سالم مولیٰ ابی حذیفه امامت جماعت آن‌ها را به عهده داشت و او از همه آن‌ها بیشتر قرآن بلد بود.

البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل ابو عبدالله (256هـ)، صحیح البخاری، ج 1، ص 246، ح 660، کتاب الجَمَاعَةِ وَالْإِمَامَةِ، بَابُ إِمَامَةِ الْعَبْدِ وَالْمَوْلَى، تحقیق د. مصطفیٰ دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

سوالی که این جا پیش می‌آید، این است که چه کسانی در این مدت که رسول خدا در میان آن‌ها نبود، به امامت سالم مولی حذیفه نماز خوانده‌اند؟

جواب این سؤال را محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود داده و خلیفه اول و دوم را جزء افرادی به شمار آورده که در این نماز حضور داشته‌اند:

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ صَلَاحٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي بَنُ جُرَيْجٍ أَنَّ نَافِعًا أَخْبَرَهُ أَنَّ بَنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ قَالَ كَانَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ يَوْمَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَأَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِ قُبَاءٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو سَلَمَةَ وَزَيْدٌ وَعَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ.

از عبد الله بن عمر نقل شده که گفت: سالم مولیٰ ابی حذیفه، امامت نماز جماعت نخستین مهاجرین و اصحاب رسول خدا (ص) را در مسجد قباء به عهده داشت، ابوبکر، عمر، ابوسلمه، زید و عامر بن ربیعه نیز در این نماز جماعت شرکت داشتند.

البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل ابو عبدالله (256هـ)، صحیح البخاری، ج 6، ص 2625، ح 6754، بَابُ اسْتِقْضَاءِ الْمَوَالِيِ وَاسْتِعْمَالِهِمْ، تحقیق د. مصطفیٰ دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

بنابراین، داستان همراهی ابوبکر با رسول خدا در غار، با این دو روایتی که بخاری در صحیح‌ترین کتاب اهل سنت بعد از قرآن نقل کرده است، زیر سؤال می‌رود.

این نماز در چه زمانی برگزار شده است:

شارحان بخاری در توجیه این روایت دچار اضطراب، نگرانی و هراس شده و در حل آن سردرگم مانده‌اند. بدرالدین عینی می‌پذیرد که این مشکل بر طبق روایت عبد الله بن عمر وجود دارد و ثابت می‌کند که ابوبکر جزء نمازگذاران به امامت سالم مولی حذیفه بوده است:

قلت: لا إشكال إلا على قول ابن عمر: إن ذلك كان قبل مقدم النبي.

من می‌گویم: اشکالی در این مطلب نیست؛ مگر بر بنابر نقل عبد الله بن عمر که گفته: (داستان نماز خواندن ابوبکر پشت سر سالم) قبل از ورود رسول خدا (ص) بوده است.

العيني، بدر الدين ابومحمد محمود بن أحمد الغيتابي الحنفي (855هـ)، عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج 24، ص 254، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

پس طبق نظر عيني، روایت عبد الله بن عمر ثابت می‌کند که ابوبکر در این نماز حضور داشته و به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غار نبوده است.

دیگر شارحان بخاری، سعی کرده‌اند که این مشکل را به نحوی؛ حتی اگر شده با کلمه «شاید» و «احتمال» حل نمایند. بیهقی در سنن کبرای خود در این باره می‌نویسد:

قال الشيخ [مصنف] كذا قال في هذا وفيما قبله وفيهم أبو بكر وعمر ولعله في وقت آخر فإنه إنما قدم أبو بكر رضي الله عنه مع النبي صلى الله عليه وسلم ويحتمل أن تكون إمامته إياهم قبل قدومه وبعده وقول الراوي وفيهم أبو بكر أراد بعد قدومه والله أعلم.

در این روایت و روایات گذشته آمده است که در این نماز جماعت، ابوبکر و عمر نیز حضور داشته‌اند، شاید این نماز در زمان دیگری بوده است؛ زیرا ابوبکر به همراه رسول خدا وارد شد. ممکن است این نماز جماعت قبل یا بعد از آمدن رسول خدا (ص) بوده، هر دو احتمال وجود دارد؛ اما این که راوی گفته که در این نماز ابوبکر نیز حضور داشته، ثابت می‌کند که این نماز بعد از آمدن رسول خدا (ص) بوده است.

البیهقی، أحمد بن الحسين بن علي بن موسي ابوبكر (458هـ)، سنن البیهقی الكبرى، ج 3، ص 89، ناشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة، تحقیق: محمد عبد القادر عطا 1414 1994.

و ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

والمراد بهذا: أَنَّهُ كَانَ يَوْمَهُمْ بَعْدَ مَقْدَمِ النَّبِيِّ؛ وَلِذَلِكَ قَالَ: «فِي مَسْجِدِ قَبَاءٍ»، وَمَسْجِدِ قَبَاءٍ إِنَّمَا أَسَّسَهُ النَّبِيُّ بَعْدَ قُدُومِهِ الْمَدِينَةَ، فَلِذَلِكَ ذَكَرَ مِنْهُمْ: أَبَا بَكْرٍ، وَأَبُو بَكْرٍ إِنَّمَا هَاجَرَ مَعَ النَّبِيِّ، وَلَيْسَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «قَبْلَ مَقْدَمِ النَّبِيِّ» كَمَا فِي الرَّوَايَةِ الَّتِي خَرَجَهَا الْبُخَارِيُّ هَاهُنَا فِي هَذَا الْبَابِ، فَلَيْسَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ إِشْكَالٌ كَمَا تَوَهَّمَهُ بَعْضُهُمْ.

مراد این است که سالم امامت آن‌ها را بعد از رسیدن رسول خدا (ص) به عهده داشته است، به همین خاطر در روایت آمده است که این نماز در مسجد قباء برگزار شده است و مسجد قباء توسط رسول خدا (ص) و بعد از آمدن به مدینه تأسیس شده است؛ به همین خاطر ابوبکر نیز جزء شرکت کنندگان ذکر شده است، ابوبکر به همراه رسول خدا (ص) هجرت کرده است. در این روایت نیامده است که این نماز قبل از آمدن رسول خدا تشکیل شده است؛ چنانچه در روایت بخاری که در همین باب نقل کرده، این مطلب آمده است؛ پس این حدیث اشکالی ندارد؛ چنانچه برخی خیال کرده‌اند.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852 هـ)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج 4، ص 175، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

در باره زمان برگزاری این نماز سه احتمال وجود دارد:

1. قبل از ورود رسول خدا صلی الله علیه وآله برگزار شده است که طبعاً ثابت می شود که ابوبکر به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله نبوده و پیش از آن حضرت هجرت کرده است؛
 2. بعد از ورود آن حضرت برگزار شده و آن حضرت در نماز جماعت شرکت داشته و به امامت سالم مولی حذیفه نماز خوانده است؛
 3. بعد از ورود آن حضرت برگزار شده و آن حضرت در نماز جماعت حاضر نشده‌اند.
- آن چه از ظاهر روایت استفاده می شود، این است که این نماز قبل از ورود رسول خدا برگزار شده است و ثابت می کند که ابوبکر قبل از رسول خدا مهاجرت کرده و به همراه آن حضرت در غار نبوده است.

اما این که بیهقی گفته است: «ولعله في وقت آخر؛ شاید این نماز در زمان دیگری برگزار شده» غیر قابل قبول است؛ زیرا اولاً: با اصل روایت سازگاری ندارد؛ چرا که در روایت زمان آن مشخص و تصریح شده است که این نماز با ورود نخستین مهاجران برگزار شده است که در میان آن‌ها ابوبکر و عمر نیز بوده‌اند.

كان سالم مولی أبي حذيفة يوم المهاجرين الأولين...

ثانیاً: با وجود رسول خدا، چه دلیلی وجود دارد که امامت سالم مولی حذیفه حتی بعد از ورود آن حضرت همچنان ادامه داشته است؟ بنابراین نمی توان زمان دیگری را برای آن در نظر گرفت.

اما این که ابن حجر ادعا کرده که این نماز بعد از ورود رسول خدا صلی الله علیه وآله برگزار شده و دلیل آن نیز این است که در روایت از مسجد قبا نام برده شده و این مسجد بعد از ورود رسول خدا تأسیس شده است، به چند دلیل مردود است:

اولاً: طبق مدارك موجود در منابع اهل سنت، این مسجد ابتدا توسط نخستین مهاجرانی که وارد قباء شده بودند، تأسیس شده و مسلمانان در آن نماز می خوانده‌اند و بعد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله ساختمان آن تکمیل شده است.

بلاذری در فتوح البلدان می نویسد:

وكان المتقدمون في الهجرة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن نزلوا عليه من الأنصار بنوا قباء مسجدا يصلون فيه والصلاة يومئذ إلى بيت المقدس فلما ورد رسول الله صلى الله عليه وسلم قباء صلى بهم فيه فأهل قباء يقولون إنه المسجد الذي يقول الله تعالى فيه «لمسجد أسس على التقوى من أول يوم أحق أن تقوم فيه».

نخستین مهاجران از اصحاب رسول خدا و انصاری که به آنها پیوسته بودند، مسجد قباء را تأسیس کردند و در آن نماز می خواندند. در آن زمان به سوی بیت المقدس نماز خوانده می شد، زمانی که رسول خدا وارد قباء شد، امامت آنها را به عهده گرفت؛ از همین رو بود که مردم قبا می گفتند: این مسجد همان مسجدی است که خداوند تبارک و تعالی در باره آن فرموده است:

«آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته تر است که در آن (به عبادت) بایستی...»

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (279هـ)، فتوح البلدان، ج 1، ص 17، تحقيق: رضوان محمد رضوان، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت 1403هـ

و در انساب الأشراف می نویسد:

وكان من تقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى المدينة بعد أبي سلمة بن عبد الأسد، ومن نزلوا عليه قباء بنوا مسجداً يصلون فيه. والصلاة يومئذ إلى بيت المقدس. فجعلوا قبلته إلى ناحية بيت المقدس، فلما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى بهم فيه، وكان سالم مولى أبي حذيفة يؤم المهاجرين من مكة إلى المدينة. ثم أمهم بالمدينة حتى قدم النبي.

کسانی که قبل از رسول خدا و بعد از ابی سلمه بن عبد الأسد هجرت کرده بودند و نیز کسانی که وارد قباء شده بودند، مسجدی بنا کرده و در آن نماز می خواندند، در آن زمان نماز به طرف بیت المقدس خوانده می شود؛ به همین خاطر قبله این مسجد را به طرف بیت المقدس ساختند. زمانی که رسول خدا (ص) وارد آن جا شد، امامت نماز را به عهده گرفت، و سالم مولى ابی حذیفه امامت مهاجرین از مکه به مدینه مدینه را به عهده داشت، سپس این امامت در مدینه نیز ادامه داشت تا این که رسول خدا به آن جا رسیدند.

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (279هـ)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 114، طبق برنامه الجامع الكبير.

و ابن جوزی در کتاب المنتظم می نویسد:

وكان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قدم قباء قد بنوا مسجدا يصلون فيه فصلی بهم فيه ولم يحدث في المسجد شيئاً فأقام صلى الله عليه وسلم الإثنين والثلاثاء والأربعاء والخميس

وركب من قباء يوم الجمعة إلى المدينة فجمع في بني سالم فكانت أول جمعة جمعها في الإسلام وخطب يومئذ.

اصحاب رسول خدا وقتی وارد قبا شدند، مسجدی بنا کردند که در آن نماز می خواندند، سپس رسول خدا امامت نماز آن‌ها را به عهده گرفت، بنای برای مسجد نساخته بودند، رسول خدا (ص) روزها دوشنبه، سه شنبه و پنج شنبه در آن اقامت کردند و سپس روز جمعه به طرف مدینه حرکت کردند و نماز جمعه را در قبیله بنی سالم خواندند و این نماز نخستین نماز جمعه‌ای بود که در اسلام برگزار شد، رسول خدا (ص) در آن روز خطبه خواندند. ابن جوزي، ابوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (597 هـ)، المتظم في تاريخ الملوك والأمم، ج 3، ص 65، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى 1358.

ثانياً: همان طور که پیش از این گذشت، در روایت دیگری که بخاری نقل کرده است، این مطلب تصریح شده است که امامت سالم مولی‌ی‌ابی‌حذیفه، مربوط به قبل از آمدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است:

حدثنا إبراهيم بن المنذر قال حدثنا أنس بن عياض عن عبيد الله عن نافع عن بن عمر قال لما قدم المهاجرون الأوّلون العُصبة مَوْضِعَ قُبَاءٍ قبل مَقْدَمِ رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يؤمُّهم سالمٌ مولی أبي حذيفة وكان أكثرهم قرأناً.

از ابن عمر نقل شده است که وقتی مهاجران نخستین، قبل از آمدن رسول خدا (ص) به منطقه عصبه که جای در قباء است، رسیدند، سالم مولی‌ابی‌حذیفه امامت جماعت آن‌ها را به عهده داشت و او از همه آن‌ها بیشتر قرآن بلد بود.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256 هـ)، صحيح البخاري، ج 1، ص 246، 660، كتاب الجَمَاعَةِ وَالْإِمَامَةِ، باب إِمَامَةِ الْعَبْدِ وَالْمَوْلَى، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

این روایت و روایتی که تصریح به حضور ابوبکر در نماز سالم مولی‌حذیفه دارد، مکمل همدیگر هستند؛ هر دو از نافع از عبد الله بن عمر نقل شده، در هر دو نخستین مهاجران به سالم مولی‌حذیفه اقتدا کرده‌اند، در یکی به نام مأموین اشاره شده و در دیگری نامی از مأموین برده نشده است؛ بنابراین اشکال ابن حجر که گفته بود: «وليس في هذه الرواية: «قَبْلَ مَقْدَمِ النَّبِيِّ»، با این روایت حل شده و با کنار هم قرار دادن این دو روایت ثابت می‌شود که امامت سالم مولی‌ابی‌حذیفه برای مهاجرین نخستین، قبل از رسیدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است.

ثالثاً: با وجود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در میان صحابه، امامت فرد دیگر، موضوعیت ندارد؛ چرا که طبق روایات اهل سنت، امامت او بر ابوبکر، عمر و بقیه صحابه به خاطر این بوده که او بیش‌تر

و بهتر از آن‌ها قرآن بلد بوده است؛ بنابراین با وجود رسول خدا اصل امامت او از موضوعیت می‌افتد؛ چنانچه در روایت بخاری گذشت که:

كَانَ يَوْمُهُمْ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ وَكَانَ أَكْثَرَهُمْ قُرْآنًا.

سالم مولى ابي حذيفه امامت جماعت آن‌ها را به عهده داشت و او از همه آن‌ها بیشتر قرآن بلد بود.
البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 1، ص 246، ح 660، كتاب الجَمَاعَةِ وَالْإِمَامَةِ، بَابِ إِمَامَةِ الْعَبْدِ وَالْمَوْلَى، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

و بخاری در عنوان باب همین روایت می‌نویسد:

... لِقَوْلِ النَّبِيِّ (ص) يَوْمُهُمْ أَقْرَبُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ.

به خاطر این سخن خداوند که: هر کس بهتر کتاب خدا را قرائت می‌کند، امامت جماعت را به عهده بگیرد.
و مالك بن أنس رئيس مالكيها در المدونة الكبرى می‌نویسد:

قال بن وهب قال سمعت معاوية بن صالح يذكر عن بن المسيب أن النبي صلى الله عليه وسلم قال فليؤمهم أفقهم قال فذلك أمير أمره رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بن وهب وقد كان سالم مولى أبي حذيفة يؤم المهاجرين الأولين وأصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الأنصار في مسجد قباء فيهم أبو بكر وعمر وأبو سلمة وزيد وعامر بن ربيعة قال بن وهب وقال مالك يؤم القوم أهل الصلاح والفضل منهم.

از ابن مسیب نقل شده است که رسول خدا (ص) فرمود: داناترین شما، امام جماعت شما باشد... ابن وهب گفته است: سالم مولى ابي حذيفه، امامت نماز جماعت نخستین مهاجرین و اصحاب رسول خدا (ص) را در مسجد قباء به عهده داشت، ابوبکر، عمر، ابوسلمه، زید و عامر بن ربيعه نیز در این نماز جماعت شرکت داشتند. ابن وهب و مالك گفته‌اند: امام جماعت قوم باید کسی باشد که اهل صلاح و فضیلت است.

مالك بن أنس ابو عبدالله الإصباحي (179هـ)، المدونة الكبرى، ج 1، ص 85، ناشر: دار صادر - بيروت.

همچنین نمی‌توان ادعا کرد که این نماز با امامت سالم و با حضور رسول خدا صلى الله عليه وآله انجام شده است؛ چرا که اگر چنین مطلبی صحت داشت، نام رسول خدا صلى الله عليه وآله نیز به عنوان مأمومین ذکر می‌شد؛ همان طوری که نام ابوبکر و عمر که اهمیت کمتری نسبت به نام رسول خدا داشته، ذکر شده است.

از طرف دیگر طبق ادعای اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه وآله، تنها پشت سر ابوبکر و عبد الرحمن بن عوف نماز خوانده است، و نه شخصی دیگر؛ هرچند که ما این مطلب را از اباطیل می‌دانیم؛ اما از باب قاعده الزام، از آن استفاده می‌کنیم.

شمس الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء به نقل از مسند احمد می‌نویسد:

عن عمرو بن وهب الثقفي قال كنا مع المغيرة بن شعبة فسئل هل أم النبي صلى الله عليه وسلم أحد من هذه الأمة غير أبي بكر فقال نعم فذكر أن النبي صلى الله عليه وسلم توضعاً ومسح على خفيه وعلامة وأنه صلى خلف عبد الرحمن بن عوف وأنا معه ركعة من الصبح....

از عمرو بن وهب نقل شده است که: به همراه مغیره بن شعبه بودیم که سؤال شد، آیا رسول خدا پشت سر شخص دیگری غیر از ابوبکر نماز خوانده است؟ در جواب گفت: بلی، سپس نقل کرد که رسول خدا وضو گرفت، بر پاپوش و عمامه خود مسح کرد، و به امامت عبد الرحمن بن عوف نماز خواند؛ در حالی که من نیز در يك رکعت از نماز صبح با او بودم.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 1، ص 79، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة 1413هـ.

این روایت را احمد در مسند خود ج 4، ص 244، 18159 به صورت مفصل نقل کرده است. اگر رسول خدا به امامت سالم مولی حذیفه نماز خوانده بودند، این مطلب منقبت عظیمی برای وی محسوب می‌شد که قطعاً مورخان و محدثان این مطلب را با آب و تاب فراوان نقل می‌کردند و اثری از آن در کتاب‌های تاریخی یافت می‌شد؛ در حالی که حتی يك روایت ضعیف نیز در این باره نقل نشده است.

نکته دیگر این که رسول خدا برخی از اصحاب را در موارد اضطراری؛ همانند سفر و یا بیماری به امامت جماعت گماشته است. حال می‌پرسیم که اضطراری وجود داشت که سالم با وجود رسول خدا امامت جماعت مسلمانان را به عهده بگیرد؛ در حالی که نه رسول خدا در سفر بوده‌اند و نه بیماری برای آن حضرت گزارش شده است؟

و نیز نمی‌توان ادعا کرد که این نماز بعد از ورود رسول خدا صلی الله علیه وآله برگزار شده؛ ولی آن حضرت در نماز جماعت شرکت نداشته است؛ زیرا طبق روایات صحیح السند موجود در منابع فریقین، رسول خدا صلی الله علیه وآله به نماز جماعت اهمیت بسیاری می‌دادند و حتی غائبین نماز جماعت را تهدید به آتش زدن کرده‌اند. محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

عن أبي هريرة أن رسول الله (ص) قال والذي نفسي بيده لقد هممت أن أمر بحطب فيحطب ،
 ثم أمر بالصلاة فيؤذن لها، ثم أمر رجلاً فيؤم الناس ثم أخالف إلى رجال فأحرق عليهم بيوتهم ،
 والذي نفسي بيده لو يعلم أحدهم أنه يجد عرقاً سمياً أو مرماتين حسنتين لشهد العشاء.

قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، قصد کرده‌ام تا دستور به جمع آوری هیزم دهم سپس مؤذن را بگویم تا اذان دهد و شخصی را برای امامت مردم مقرر نمایم و خود به خانه متخلفان بروم و خانه هایشان را بر آنان آتش زنم.

قسم به خداوندی که جانم در قبضه قدرت او است اگر این ها می دانستند که این جا استخوان گوشت دار (یا به مقدار گوشت میان دو سُم حیوان) و یا تیر آموزشی تقسیم می کنند در نماز جماعت حاضر می شدند.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 1، ص 231، ع 618. كتاب الجماعة والائمة ، باب وجوب صلاة الجماعة، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407- 1987.

حال چگونه می توان تصور کرد که خود آن حضرت با وجود نماز جماعت از شرکت در آن خودداری کرده باشند؟

به این نکته نیز باید توجه داشت عمر و ابوبکر، همواره در سفر و حضر ملازم و همراه یکدیگر بوده و در تاریخ کمتر ثبت شده است که این دو نفر از همدیگر جدا شده باشند، در روایت بخاری نیز آمده بود که عمر و ابوبکر هر دو در این نماز حضور داشته‌اند.

در نتیجه توجیهات بیهقی و ابن حجر بی اساس بوده و تنها گزینه‌ای قابل قبول این است که ابوبکر به همراه نخستین مهاجران، قبل از رسول خدا صلی الله علیه وآله در قبا حاضر بوده و همراه رسول خدا هجرت نکرده است.

رسول خدا (ص) به تنهایی هجرت کرده است:

ابن کثیر دمشقی در کتاب البداية والنهاية در فصلی تحت عنوان « فصل فی سبب هجرة رسول الله بنفسه الکریمه» روایت مفصلی را از نحوه هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که ثابت می کند رسول خدا به تنهایی هجرت کرده است. در تمام این روایات هیچ اشاره‌ای که رسول خدا ابوبکر را به همراه خود برده باشد نشده است. ما تکه‌های از این روایت را نقل می کنیم:

فخرج رسول الله فأخذ حفنة من تراب في يده ثم قال نعم أنا أقول ذلك أنت أحدهم وأخذ الله على أبصارهم عنه فلا يروونه فجعل ينثر ذلك التراب على رؤسهم وهو يتلو هذه الآيات «يس والقرآن الحكيم إنك لمن المرسلين على صراط مستقيم (إلى قوله) وجعلنا من بين أيديهم سدا ومن خلفهم

سدا فَاغْشِيَانَهُمْ فَهَمَّ لَا يَبْصُرُونَ» ولم يبق منهم رجل الا وقد وضع على رأسه ترابا ثم انصرف إلى حيث أراد أن يذهب...

رسول خدا از خانه خارج شد، مشتی از خاک برداشت، خداوند چشمان مشرکان را نابینا کرد و آن‌ها رسول خدا را ندیدند، آن حضرت خاک‌ها را را بر سر آن‌ها پاشید؛ در حالی که این آیه را می‌خواند: «یس و القرآن...» مردی از آن‌ها باقی نماند؛ مگر این که خاک بر سر او نشست، سپس رسول خدا به سمتی که می‌خواست برود، حرکت کرد....

ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 177، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

احمد بن حنبل نیز در مسند خود داستان هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله را نقل می‌کند؛ که در این روایت هیچ اشاره‌ای به همراهی ابوبکر با آن حضرت نشده است:

عَنْ بِنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ) قَالَ تَشَاوَرَتْ قُرَيْشٌ لَيْلَةَ بَمَكَةَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِذَا أَصْبَحَ فَأَثْبِتُوهُ بِالْوَتَاقِ يُرِيدُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ بَعْضُهُمْ بَلِ اقْتُلُوهُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ بَلِ أَخْرِجُوهُ.

فاطلع الله عز وجل نبيه على ذلك فبات على فراش النبي صلى الله عليه وسلم تلك الليلة وخرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى لحق بالغار وبات المشركون يحرسون عليا يحسبونه النبي صلى الله عليه وسلم فلما أصبحوا ثاروا إليه فلما رأوا عليا رد الله مكرهم فقالوا أين صاحبك هذا قال لا أدري فافتصوا أثره فلما بلغوا الجبل خلط عليهم فصعدوا في الجبل فمروا بالغار فرأوا على بابه نسج العنكبوت فقالوا لو دخل ههنا لم يكن نسج العنكبوت على بابه فمكث فيه ثلاث ليالٍ.

ابن عباس در باره این سخن خداوند «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ؛ یاد کن ای رسول ما! هنگامی که کافران از راه حيله‌گری تصمیم گرفتند تا تو را به بند کشند(الانفال|۳۰)» نقل شده است که در یکی از شبها، کفار قریش در شهر مکه به مشورت پرداختند و نتیجه مشورتشان آن بود که بعضی گفتند: بامداد که شد، محمد را دستگیر کرده او را به بند کشیم؛ دیگری پیشنهاد کرد: چنین نیست بلکه او را می‌کشیم؛ دیگری پیشنهاد داد او را تبعید می‌کنیم.

خدای تعالی، رسول (ص) را از تصمیم‌های قریش، آگاه ساخت. آن شب علی علیه السلام در بستر پیغمبر (ص) خوابید و آن حضرت از خانه بیرون رفت تا به غار ثور رسید. کافران آن شب علی علیه السلام را که خیال می‌کردند پیغمبر (ص) است، تحت نظر گرفته بودند که مبادا شبانه از خانه بیرون برود!

بامداد که به خانه رسول خدا (ص) حمله‌ور شدند، علی علیه السلام را مشاهده کردند و دانستند که از حيله‌گری خود بهره‌ای نبرده‌اند. از علی علیه السلام پرسیدند: مصاحب تو (رسول خدا) کجاست؟ حضرت علی علیه السلام اظهار بی‌اطلاعی کرد. کفار قریش اثر پای حضرت را دنبال کرده تا به کوه منتهی شد. آنجا اثر پائی به چشم نخورد، ناچار بر فراز کوه آمدند غار ثور را دیدند، تارهایی بر در غار تنیده شده بود، اگر پیغمبر با وجود همین تارهای عنکبوت وارد غار شده بود، تارهای عنکبوت از هم گسیخته می‌شد. و به این ترتیب، از تصمیمی که داشتند منصرف شدند. رسول خدا (ص) سه شبانه روز در غار به سر برد.

الشیبانی، أحمد بن حنبل ابو عبدالله (241هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج 1، ص 348، ج 3251، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛
الصنعاني، ابوبکر عبد الرزاق بن همام (211هـ)، المصنف، ج 5، ص 389، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية 1403هـ -
الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (310هـ)، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج 9، ص 228، ناشر: دار الفكر، بيروت - 1405هـ

ابن کثیر دمشقی بعد از نقل این روایت می‌گوید:

وهذا اسناد حسن وهو من أجود ما وري في قصة نسج العنكبوت على فم الغار وذلك من

حماية الله رسوله.

سند این روایت «حسن» است و این بهترین داستانی است که در قصه تنیدن تار عنکبوت بر در غار نقل شده است و این تنیدن تار عنکبوت به منظور حکایت خداوند از پیامبرش بوده است.

ابن کثیر دمشقی، إسماعيل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 180-181، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

ابن حجر عسقلانی نیز این روایت را «حسن» می‌داند:

وذكر أحمد من حديث بن عباس بإسناد حسن في قوله تعالى وإذ يمكر بك الذين كفروا

الآية....

أحمد بن حنبل روایت ابن عباس را با سند «حسن» در باره این سخن خداوند «واذ يمكر..» نقل کرده است.
العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852هـ)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج 7، ص 236، تحقیق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در راه سفر به مدینه، به خیمه زنی به نام ام معبد رسید، در این قضیه معجزات شگفت‌انگیزی از رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده شده است. در این داستان نیز هیچ نامی از ابوبکر نیست. ابن کثیر دمشقی این گونه نقل می‌کند:

عن ابن اسحاق فنزل رسول الله بخيمة أم معبد واسمها عاتكة بنت خلف بن معبد بن ربيعة بن أصرم فأرادوا القرى فقالت والله ما عندنا طعام ولا لنا منحة ولا لنا شاة إلا حائل فدعا رسول الله ببعض غنمها فمسح ضرعها بيده ودعا الله وحلب في العس حتى أرغى وقال اشربي يا أم معبد فقالت اشرب فانت أحق به فرده عليها فشربت ثم دعا بحائل أخرى ففعل مثل ذلك بها فشربه ثم دعا بحائل أخرى ففعل بها مثل ذلك فسقى دليله ثم دعا بحائل أخرى ففعل بها مثل ذلك فسقى عامرا ثم تروح وطلبت قريش رسول الله حتى بلغوا أم معبد فسألوا عنه فقالوا أرأيت محمدا من حليته كذا وكذا فوصفوه لها فقالت ما أدري ما تقولون قدمنا فتى حالب الحائل قالت قريش فذاك الذي نريد....

از ابن اسحاق نقل شده است که رسول خدا به خیمه ام معبد وارد شد. اسم او عاتکه بنت خلف بن معبد بود. رسول خدا و همراهان او می خواستند در آن جا بمانند، ام معبد گفت: به خدا سوگند که در نزد ما نه طعامی وجود دارد، نه شتری که شیر دهد و نه گوسفندی؛ جز این گله بز. پس رسول خدا بعضی از حیوانات او را پیش خود خواند و ضراع او را با دستش لمس کرد و به درگاه خداوند دعا کرد. شیر آن حیوان را در کاسه ای دوشید تا این که پر شد و فرمود: ام معبد بنوش. ام معبد گفت: شما بنوشید که شما سزاوارتر هستید. رسول خدا شیر به او پس داد، ام معبد از آن نوشید. سپس بز دیگری را خواست و همانند داستان قبلی اتفاق افتاد و خود آن حضرت شیر نوشید. سپس بز دیگری را خواست و این بار راهنمای آن حضرت شیر نوشید. سپس بز دیگری را خواست و عامر از آن شیر نوشید و سپس به راه افتادند. قریش به دنبال رسول خدا می گشتند تا این که به ام معبد رسیدند و از او سؤال کردند و گفتند: آیا محمد را ندیدی که چنین و چنان بود... ام معبد گفت: نمی دانم که شما چه می گوئید ولی جوانی پیش ما آمد و از این گله بز شیر نوشید. قریش گفتند که ما به دنبال او هستیم...
ابن کثیر الدمشقی، إسماعيل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 191، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

همراهی ابوبکر، با دستور یا اجازه رسول خدا (ص) نبوده است:

ثانیاً: همان طور که فخررازی گفته است، بی تردید هجرت به دستور خداوند صورت گرفته است و حتی تمامی کارهای رسول خدا به دستور خداوند است؛ اما باید ثابت شود که همراهی ابوبکر نیز به دستور رسول خدا بوده است و آن حضرت به خاطر مصالحی مجبور به بردن ابوبکر نشده است؛ در حالی که طبق مدارك موجود در منابع اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه وآله ابتدا به تنهایی به طرف غار رفته بوده و ابوبکر بعد از با خبر شدن از حرکت رسول خدا به دنبال آن حضرت راه افتاد و رسول

خدا نیز به خاطر این که ابوبکر زیر شکنجه قریش جای آن حضرت را نشان ندهد، ابوبکر را به همراه خود برده است.

آیه شهادت می‌دهد که رسول خدا به تنهایی خارج شده است:

از آیه قرآن کریم نیز استفاده می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام خروج از مکه تنها بوده و در غار «ثانی اثنین» شده است؛ چرا که خداوند در آیه غار می‌فرماید:

إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ

آن هنگام که کافران او را از مکه بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت) در آن هنگام که آن دو در غار بودند.

علامه شهاب الدین آلوسی از مفسران شهیر اهل سنت در ذیل این آیه می‌نویسد:

(إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) مِنْ مَكَّةَ وَإِسْنَادَ الْإِخْرَاجِ إِلَيْهِمْ إِسْنَادٌ إِلَى السَّبَبِ الْبَعِيدِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أذِنَ لَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِالْخُرُوجِ حِينَ كَانَ مِنْهُمْ مَا كَانَ فَخْرًا صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنَفْسِهِ.

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد، آن هنگام که کافران او را از مکه بیرون کردند، اسناد اخراج به قریشیان، اسناد به سبب بعید است؛ زیرا خداوند به آن حضرت اجازه خروج داد در آن هنگام که اوضاع به این صورت درآمد، رسول خدا خودش (یا به تنهایی) از مکه خارج شد.

الآلوسی البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (1270هـ)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 10، ص 96، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

اگر ابوبکر در زمان خروج از مکه به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، باید «اخرج» به صورت تشبیه می‌آمد نه به صورت مفرد؛ همان طور که در زمان حضور در غار، ضمیر به صورت تشبیه آمده است (اذ هما فی الغار).

اگر ادعا شود که مقصود از اخراج در این آیه، آن است که کفار به آن حضرت فشار فراوانی وارد کردند، تا آن حضرت از مکه بیرون رود، می‌گوییم این مطلب در مورد همه صحابه مشترك است؛ زیرا تمام مسلمانان در آن زمان تحت فشار کفار بوده و به خاطر خطراتی که از جانب آنها تهدیدشان می‌کرد مجبور به خروج شدند؛ پس هر کس که از مکه هجرت می‌کرد، در واقع توسط مشرکان اخراج شده بود؛ خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.

إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. الممتحنة/8-9

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون‌راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!

حرکت ابوبکر بعد از خروج رسول خدا (ص) از مکه:

احمد بن حنبل در فضائل الصحابه و مسند خود و طبرانی در المعجم الكبير و... می‌نویسند:
حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يحيى بن حماد ثنا أبو عوانة ثنا أبو بلج ثنا عمرو بن ميمون قال:
إني لجالس إلى بن عباس إذا أتاه تسعة رهط فقالوا يا أبا عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلونا هؤلاء؟

قال: فقال: ابن عباس بل أقوم معكم قال: وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى . قال : فابتدوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا. قال: فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وثف وقعوا في رجل له عشر ، وقعوا في رجل قال له النبي (ص) لأبعثن رجلاً لا يخزيه الله أبداً يحب الله ورسوله...
قال: وكان أول من أسلم من الناس بعد خديجة قال : وأخذ رسول الله (ص) ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن وحسين فقال إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً.
قال: وشري علي نفسه لبس ثوب النبي (ص) ثم نام مكانه.

قال: وكان المشركون يرمون رسول الله (ص) فجاء أبو بكر وعلي نائم. قال: وأبو بكر يحسب أنه نبي الله قال: فقال: يا نبي الله. قال: فقال له علي: إن نبي الله (ص) قد انطلق نحو بشر ميمون فأدركه. قال: فأنطلق أبو بكر فدخل معه الغار.

قال: وجعل علي يرمي بالحجارة كما كان يرمي نبي الله وهو يتصور قد لف رأسه في الثوب لا يخرج حتى أصبح ثم كشف عن رأسه....

عمرو بن میمون می‌گوید: با عبد الله بن عباس نشسته بودم، افرادی که در نه گروه بودند نزد او آمدند و گفتند: یا برخیز و با ما بیا و یا شما ما را با ابن عباس تنها گذارید. این ماجرا زمانی بود که ابن عباس بینا بود و هنوز کور نشده بود. ابن عباس گفت: من با شما می‌آیم [آنان به گوشه‌ای رفتند و] با ابن عباس مشغول گفت و گو شدند. من نمی‌فهمیدم چه می‌گویند. پس از مدتی عبد الله بن عباس در حالی که لباسش را تکان می‌داد تا غبارش فروریزد آمد و گفت: اف و تف بر آنان، به مردی دشنام می‌دهند و از او عیب‌جویی می‌کنند که ده ویژگی برای اوست؛

[یک] - رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: «مردی را روانه میدان می‌کنم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند هرگز خدا او را خوار نمی‌کند»...

[پنج] - علی [علیه السلام] نخستین کسی بود که پس از خدیجه اسلام آورد.

[شش] - علی [علیه السلام] لباس رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم را بر تن کرد و به جای ایشان خوابید. مشرکان همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم را ناسزا می‌گفتند، به ناسزاگویی پرداختند به گمان این که وی پیامبر خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم است. ابو بکر رسید و گفت: ای پیامبر خدا. علی [علیه السلام] به وی گفت: پیامبر به طرف چاه میمون رفته‌اند. ابو بکر را چاه میمون را در پیش گرفت و با حضرت به درون غار شد، مشرکان نیز همچنان به ناسزاگویی خود ادامه می‌دادند.

ابن عباس گفت: کفار قریش علی (علیه السلام) را با سنگ می‌زدند؛ همان طوری که رسول خدا را می‌زدند؛ در حالی که علی (ع) از درد به خود می‌پیچید، سرش را در لباسش پنهان کرده بود و تا صبح سرش را بیرون نیاورد....

الشیبانی، أحمد بن حنبل ابو عبد الله (241هـ)، فضائل الصحابة، ج 2، ص 685، 3062، تحقیق د. وصی الله محمد عباس، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى 1403هـ - 1983م؛

الشیبانی، أحمد بن حنبل ابو عبد الله (241هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج 1، ص 3053، 3062، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛ الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن یوب ابوالقاسم (360هـ)، المعجم الكبير، ج 12، ص 98، تحقیق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية 1404هـ - 1983م.

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می‌گوید:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه بهذه السياقة.

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم به این صورت نقل نکرده‌اند.

النیشابوری، محمد بن عبدالله ابو عبدالله الحاکم (405هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 143، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت، الطبعة: الأولى 1411هـ - 1990م.

ذهبی نیز در تلخیص المستدرک بعد از نقل این روایت گفته:

صحيح.

المستدرک علی الصحیحین و بذیلہ التلخیص للحافظ الذہبی، ج 3، ص 134، کتاب معرفة الصحابة، باب ذکر اسلام امیر المؤمنین،
طبعة مزیدة بفهرس الأحادیث الشریفة، بإشراف د. یوسف عبد الرحمن المرعشلی، ناشر: دارالمعرفة، بیروت 1342هـ.

حافظ ابوبکر هيثمی نیز بعد از این روایت می گوید:

رواه أحمد والطبراني في الكبير والأوسط باختصار ورجال أحمد رجال الصحيح غير أبي بلج

الفزاري وهو ثقة.

این روایت را احمد و طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط به صورت خلاصه نقل کرده اند، راویان احمد همگی
راویان صحیح بخاری هستند؛ غیر از ابی بلج فزاری که او نیز مورد اعتماد است.

الهيثمي، ابوالحسن علي بن أبي بكر (807 هـ)، مجمع الزوائد ومنيع الفوائد، ج 9، ص 120، ناشر: دار الريان للتراث / دار الكتاب
العربي - القاهرة، بيروت 1407هـ.

همچنین ابن ابی حاتم می نویسد:

حدثنا ابى ثنا أبو مالك - كثير بن يحيي - ثنا أبو عوانة عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن

ابن عباس قال: وشري علي بنفسه نام علي فراش رسول الله (ص) فكان المشركون يرمونه فجاء أبو

بكر فقال: يا رسول الله وهو يحسب انه رسول الله فقال: لست نبي الله ادرك نبي الله ببئر ميمون فدخل

معه الغار وكانوا يرمون رسول الله فلا يظهور وكان علي يتضور....

عمرو بن ميمون از ابن عباس نقل کرده است که « علی با جان خودش (رضایت خداوند را) خرید، بر بستر

رسول خدا خوابید؛ در حالی که مشرکان قریش او را با سنگ می زدند. پس ابوبکر آمد و گفت: ای رسول خدا! او

خیال می کرد که او رسول خدا است. علی (علیه السلام) گفت: من پیامبر خدا نیستم، رسول خدا را در منطقه چاه

میمونه می توانی پیدا کنی. پس ابوبکر با رسول خدا داخل غار شد. مشرکان قریش رسول خدا را با سنگ می زدند؛

ولی آن حضرت از درد به خود نمی پیچید؛ ولی علی از درد به خود می پیچید....

إبن أبي حاتم الرازي، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس، تفسير ابن أبي حاتم، ج 6، ص 1799، 10038، تحقيق: أسعد محمد

الطيب، ناشر: المكتبة العصرية - صيدا.

بررسی سند روایت:

أبو حاتم الرازي

ابو حاتم رازی، از برترین دانشمندان تاریخ اهل سنت و بی نیاز از تعریف و تمجید است، ذہبی در

بارہ او می گوید:

محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الامام الحافظ الناقد شيخ المحدثين. .. كان من

بحور العلم طوف البلاد وبرع في المتن والاسناد وجمع وصنف وجرح وعدل وصحح وعلل.

محمد بن ادریس، پیشوا، حافظ، نقد کنند و استاد محدثین بود. وی از دریاهاى عمل بود، شهرها را گشت و در متن و اسناد روایات مهارت یافت، آنها را جمع آوری و تصنیف کرد، روایات آنها را بررسی و صحت و ضعف آنها را مشخص کرد.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 13، ص 247، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة 1413هـ.

و در کتاب دیگرش می گوید:

فيها (277) توفي حافظ المشرق أبو حاتم محمد بن إدريس الحنظلي الرازي في شعبان وفي عشر التسعين وكان بارع الحفظ واسع الرحلة من أوعية العلم سمع محمد بن عبد الله الأنصاري وأبا مسهر وخلقاً لا يحصون وكان جارياً في مضمار البخاري وأبي زرعة الرازي.

در سال ۲۷۷ حافظ شرق، ابو حاتم رازی در ماه شعبان از دنیا رفت. وی در حفظ روایات مهارت داشت، زیاد مسافرت می کرد و یکی از سرچشمه های علم بود. از محمد بن عبد الله انصاری و ابومسهر و افراد بی شماری روایت شنید و در ردیف بخاری و ابوزرعه رازی قرار می گیرد.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ابوعبد الله (748 هـ)، العبر في خبر من غير ، ج 2، ص 64، تحقيق: د. صلاح الدين المنجد، ناشر: مطبعة حكومة الكويت - الكويت، الطبعة: الثاني 1984.

كثير بن يحيى بن كثير:

ذهبی در باره او می گوید:

كثير بن يحيى بن كثير، أبو مالك... قال ابن أبي حاتم: روى عنه أبي، وأبو زرعة، وقال:

صدوق. توفي سنة اثنتين وثلاثين ومائتين.

كثير بن يحيى ابومالك، ابن أبي حاتم در باره او گفته: پدرم و ابوزرعه از او روایت نقل کرده اند، راستگو است و در سال ۲۳۲هـ از دنیا رفته است.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، ج 17، ص 304، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، 1407هـ - 1987م.

أبو عوانة:

ذهبی در باره او می گوید:

وضاح بن عبد الله الحافظ أبو عوانة اليشكري... ثقة متقن لكتابه.

وضاح بن عبد الله، ثقة و مورد اعتماد است.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، ج 2، ص 349، رقم: 6049، تحقيق محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولى 1413هـ - 1992م.

و ابن حجر می گوید:

وضاح... الواسطي البزاز أبو عوانة مشهور بكنيته ثقة ثبت.

وضاح واسطي که به کنیه اش مشهور است، مورد اعتماد و اطمینان است.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852هـ)، تقریب التهذیب، ج 1، ص 580، رقم: 7407، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى 1406 1986. علي بن عباس.

ابوبلج الفزاري:

ذهبی در باره او می گوید:

أبو بلج الفزاري يحيى بن سليم أو بن أبي سليم عن أبيه وعمرو بن ميمون الأودي وعنه شعبة

وهشيم وثقه بن معين والدارقطني وقال أبو حاتم لا بأس به.

ابوبلج فزاري، از پدرش و عمرو بن ميمون روايت نقل کرده و شعبة و هشيم از او نقل کرده اند. ابن معين او را

توثيق کرده و دارقطنی و ابو حاتم گفته اند که مشکلی ندارد.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، ج 2، ص 414، رقم: 6550، تحقيق محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولى 1413هـ - 1992م.

عمرو بن ميمون:

ابن حجر در باره او می گوید:

عمرو بن ميمون الأودي أبو عبد الله ويقال أبو يحيى مخضرم مشهور ثقة عابد.

عمرو بن ميمون إودي مشهور، مورد اعتماد و عابد بود.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852هـ)، تقریب التهذیب، ج 1، ص 427، رقم: 5122، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى 1406 1986. علي بن عباس.

البته ابن كثير دمشقى سلفى در البداية والنهاية می نویسد:

وقد حكى ابن جرير عن بعضهم أن رسول الله سبق الصديق في الذهاب إلى غار ثور وأمر

عليا أن يدلّه على مسيره ليلحقه فلحقه في أثناء الطريق.

ابن جرير از برخی نقل کرده است که رسول خدا پيش از ابوبکر به طرف غار ثور رفت و به علي عليه السلام

دستور داد که ابوبکر را از مسير او آگاه کند تا به او ملحق شود. پس ابوبکر در بين راه به رسول خدا ملحق شد.

یعنی اصل مطلب را نقل کرده؛ ولی با اضافه این نکته که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امیر مومنان دستور دادند که ابوبکر را به نزد ایشان راهنمایی کند!

البته اینکه این مطلب در کدام قسمت روایت آمده است، را بیان نمی‌کند. همچنین چون این روایت مضر به اعتقادات اهل سنت است و از جهت سندی نیز اشکالی ندارد، با دست‌پاچگی تلاش می‌کند که آن را خلاف مشهور جلوه دهد:

وهذا غریب جدا وخلاف المشهور من أنهما خرجا معا.

این روایت بسیار غریب و بر خلاف روایت مشهور است که آن دو باهم از مکه خارج شدند.
ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر ابوالفداء القرشی (774هـ)، البدایة والنهایة، ج 3، ص 179، ناشر: مکتبة المعارف - بیروت.

ابوبکر، نزدیک غار ثور به رسول خدا (ص) ملحق شد:

جلال الدین سیوطی در الدر المنثور می‌نویسد:

وأخرج ابن مردويه وأبو نعیم فی الدلائل عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: لما خرج رسول الله (ص) من اللیل لحق بغار ثور قال: وتبعه أبو بکر رضی الله عنه فلما سمع رسول الله (ص) حسه خلفه خاف أن یكون الطلب، فلما رأى ذلك أبو بکر رضی الله عنه تنحنح فلما سمع ذلك رسول الله (ص) عرفه فقام له حتی تبعه فأتیا الغار فأصبحت قریش فی طلبه فبعثوا إلى رجل من قافة بنی مدلیج ف تبع الأثر حتی انتهى إلى الغار وعلى بابه شجرة فبال فی أصلها القائف ثم قال: ما جاز صاحبکم الذی تطلبون هذا المكان.

قال: فعند ذلك حزن أبو بکر رضی الله عنه فقال له رسول الله (ص) لا تحزن إن الله معنا قال: فمکث هو وأبو بکر رضی الله عنه فی الغار ثلاثة أيام یختلف إلیهم بالطعام عامر بن فهیره وعلي یجهزهم فاشتروا ثلاثة أباغر من إبل البحرین واستأجر لهم دلیلا فلما کان بعض اللیل من اللیلة الثالثة أتاهم علی رضی الله عنه بالإبل والدلیل فركب رسول الله (ص) راحلته وركب أبو بکر أخرى فتوجهوا نحو المدینة وقد بعثت قریش فی طلبه.

رسول خدا (ص) شبانه از خانه بیرون آمد و به غار ثور رسید. ابن عباس می‌گوید: ابو بکر وقتی دید که آن جناب از شهر بیرون می‌رود به دنبالش به راه افتاد و صدای حرکتش به گوش رسول خدا (ص) رسید، آن حضرت ترسید مبادا یکی از دشمنان باشد که در جستجوی او است، وقتی ابو بکر این معنا را احساس کرد، شروع کرد به

سرفه کردن. رسول خدا (ص) صدای او را شناخت و ایستاد تا او برسد، ابو بکر هم چنان به دنبال آن جناب بود تا به غار رسیدند.

صبحگاهان قریش به جستجوی آن حضرت برخاستند، و نزد مردی قیافه شناس از قبیله بنی مدلج فرستادند. او جای پای آن حضرت را از در منزلش گرفته هم چنان پیش رفت تا به غار رسید. دم در غار درختی بود، مرد قیافه شناس در زیر آن درخت ادرار کرد و پس از آن گفت: مرد مورد نظر شما از این جا تجاوز نکرده. ابن عباس می گوید: در این هنگام ابو بکر در اندوه شد، رسول خدا (ص) فرمود: "محزون مباش که خدا با ماست". ابن عباس سپس اضافه می کند: رسول خدا (ص) و ابو بکر سه روز تمام در غار بودند و تنها علی بن ابی طالب و عامر بن فهیره با ایشان ارتباط داشتند. عامر برای آن ها غذا می آورد و علی (ع) تجهیزات سفر را فراهم می نمود. علی (ع) سه شتر از شتران بحرین خریداری نمود و مردی راهنما برای آنان اجیر کرد. پس از آنکه پاسی از شب سوم گذشت علی (ع) شتران و راهنما را بیاورد. رسول خدا (ص) و ابو بکر هر یک بر راحله و مرکب خویش سوار شده بطرف مدینه رهسپار گردیدند. در حالی که قریش بهر سو در جستجوی آن جناب شخصی را گسیل داشته بودند.

السیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر جلال الدین (191هـ)، الدرالمشور، ج4، ص196، ناشر: دار الفکر - بیروت 1993.

طبق این روایات، رسول خدا صلی الله علیه وآله به تنهایی به طرف غار حرکت کرده و اصلاً ابوبکر را خبر نکرده است؛ پس این سخن فخررازی که گفته بود: «فلولا أنه عليه السلام كان قاطعاً علی باطن ابی بکر، بأنه من المؤمنین المحققین الصادقین الصدیقین، وإلا لما أصبحه نفسه في ذلك الموضوع... فلما استخلصه لنفسه في تلك الحالة، دل علی أنه عليه السلام كان قاطعاً بأن باطنه علی وفق ظاهره» استدلال باطلی است؛ چرا که این سخنی در صورتی درست است که آن حضرت ابوبکر را برای همراهی خود انتخاب کرده باشد، نه این که ابوبکر بعد از هجرت آن حضرت با خبر شده و به آن حضرت ملحق شده باشد.

طبیعی است که اگر رسول خدا در آن شب ابوبکر را به همراه خود نمی برد، بی تردید ابوبکر به دست مشرکان قریش می افتاد و با توجه به شناختی که از ابوبکر وجود داشت، ممکن بود زیر شکنجه جای رسول خدا و مسیر حرکت آن حضرت را فاش سازد؛ از این رو، رسول خدا او را همراه خود به غار برد.

ابن ابی الحدید معتزلی به نقل از استادش ابوجعفر اسکافی می نویسد که وی بعد از مقایسه خوابیدن امیرمؤمنان با یار غار بودن ابوبکر این چنین استدلال کرده است:

ثم في ذلك - إذا تأمله المتأمل - وجوه من الفضل: منها أنه وإن كان عنده في موضع الثقة، فإنه غير مأمون عليه ألا يضبط السرّ فيفسد التدبير بإفشائه تلك الليلة إلى من يُلقيه إلى الأعداء. ومنها أنه وإن كان ضابطاً للسر وثقة عند من اختاره، فغير مأمون عليه الجبن عند مفاجأة المكروه، ومباشرة الأهوال، فيفر من الفراش، فيفطن لموضع الحيلة، ويطلب رسول الله (ص) فيظفر به.

ومنها أنه وإن كان ثقةً ضابطاً للسر، شجاعاً نجداً، فلعله غير محتمل للمبيت على الفراش، لأن هذا أمر خارج عن الشجاعة إن كان قد قامه مقام المكتوف الممنوع، بل هو أشد مشقة من المكتوف الممنوع، لأن المكتوف الممنوع يعلم من نفسه أنه لا سبيل له إلى الهرب، وهذا يجد السبيل إلى الهرب وإلى الدفع عن نفسه، ولا يهرب ولا يدافع.

ومنها أنه وإن كان ثقةً عنده، ضابطاً للسر، شجاعاً محتملاً للمبيت على الفراش، فإنه غير مأمون أن يذهب صبره عند العقوبة الواقعة، والعذاب النازل بساحته، حتى يبوح بما عنده، ويصير إلى الإقرار بما يعلمه، وهو أنه أخذ طريق كذا فيطلب فيؤخذ.

اگر کسی در این مطلب تأمل کند، به چند جهت به برتری امیرمؤمنان بر ابوبکر پی خواهد برد: یکی از این وجوه این است که اگر چه ابو بکر مورد اطمینان رسول خدا بود؛ اما پیامبر اکرم به رازداری وی اطمینان نداشت؛ زیرا ممکن بود ابوبکر راز هجرت رسول خدا را در آن شب فاش کند و دشمنان به حضرت دست پیدا کنند، در نتیجه تمام نقشه‌های رسول خدا نقش بر آب می‌شد. حتی اگر بپذیریم که ابوبکر در رازداری مورد اطمینان رسول خدا بوده؛ ولی رسول خدا از نترسیدن وی در هنگام مقابله با سختی اطمینان نداشتند؛ شاید از خوابگاه رسول خدا فرار نموده، متوجه محل نقشه رسول خدا شده و دنبال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برود؛ که در نتیجه جای رسول خدا را پیدا کرده و به آن حضرت دست می‌یافتند.

حتی اگر بپذیریم که ابو بکر در نگهداری راز رسول خدا مورد اطمینان بود و شجاعت نیز داشته است؛ ولی شاید توانایی خوابیدن در جایگاه رسول خدا را نداشت؛ چون تحمل آن حالت، خارج از شجاعت است؛ زیرا باید شجاع را در حالت دست بسته و ممنوع از مقابله قرار دهی (یعنی شجاع جرأت دفاع از خود را دارد؛ اما در اینجا نمی‌تواند از خود دفاع کند)؛ بلکه این امر سخت تر از شخص دست بسته است؛ زیرا شخص دست بسته می‌داند که راه فراری ندارد؛ اما این شخص هم می‌تواند فرار کند و هم می‌تواند از خود دفاع نماید (اما اجازه چنین کاری را ندارد).

حتی اگر بپذیریم که او شخص رازدار و شجاعی بود و حتی می توانست در جای رسول خدا بخوابد و فرار هم نکند؛ ولی رسول خدا از آن جهت اطمینان نداشت که اگر قریشیان ابوبکر را زنده گرفته و شکنجه کنند، به آنچه می داند اقرار نکند و مسیر رسول خدا را به کفار نشان ندهد تا در نتیجه قریشیان به دنبال رسول خدا راه افتاده و ایشان را پیدا کنند.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (655 هـ)، شرح نهج البلاغة ، ج 13، ص 157، تحقيق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى 1418 هـ - 1998 م.

این استدلال يك عالم سنی است که با رعایت جانب انصاف تصریح می کند که همراهی ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه وآله نه از روی میل؛ بلکه به خاطر عدم اطمینان رسول خدا به رازداری، شجاعت، و صبر ابوبکر در مقابل شکنجه قریشیان بوده است.

سید بن طاووس رضوان الله تعالی علیه نیز در کتاب الطرائف به نقل از کتاب النور والبرهان ابن صباغ مالکی نقل می کند که عده ای از مردم مکه اعتقاد داشته اند همراه بردن ابوبکر به خاطر این بوده است که مبدا وی نقشه هجرت را برای کفار فاش سازد:

ومن طريف الروايات في أن النبي صلي الله عليه وآله ما صحب أبا بكر إلى الغار الا خوفا منه أن يدل الكفار عليه ما ذكره أبو هاشم بن الصباغ في كتاب النور والبرهان فقال في باب ما أنزل الله تعالى على نبيه صلي الله عليه وآله «قم فأنذر» وقوله تعالى «فاصدع بما تؤمر» وما ضمن رسول الله صلي الله عليه وآله لمن أجابه وصدقه، رفع الحديث عن محمد بن إسحاق قال: قال حسان: قدمت مكة معتمرا وأناس من قریش يقذفون أصحاب رسول الله صلي الله عليه وآله فقال ما هذا لفظه: فأمر رسول الله عليا عليه السلام فنام على فراشه، وخشي ابن أبي قحافة أن يدل القوم عليه فأخذه معه ومضى إلى الغار.

دسته ای از روایات دلالت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از ترس این که ابوبکر جای او را به کفار نشان ندهد او را با خود به غار برد، بنابر آن چه شیخ ابوهاشم بن صباغ در کتاب النور والبرهان باب: ما أنزل الله على نبيه ذيل آية «قم فأنذر» و آية «فاصدع بما تؤمر» و باب «ما ضمن رسول الله (صلي الله عليه وآله) لمن أجابه وصدقه» به نقل از محمد بن اسحاق نقل کرده است که: حسان می گوید برای انجام حج عمره به مکه آمدم دیدم مردمی از قریش نسبت به اصحاب رسول خدا بدگویی کرده و می گفتند: رسول خدا به علی علیه السلام (در شب لیلة المبيت) امر نمود (که در جای ایشان بخوابد) علی علیه السلام نیز اجابت نمود؛ ولی از پسر ابوقحافة ترسید که مبدا جای ایشان را به کسانی که دنبال پیامبر بودند نشان دهد، به همین خاطر او را با خود به غار برد.

الحلي، رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى ابن طاووس (664هـ)، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ص410، ناشر: مطبعة الخيام - قم، الطبعة الأولى 1399هـ.

کرز قیافه شناس، فقط اثر پای رسول خدا (ص) را دنبال کرد:

مشرکان قریش، بعد از آن که متوجه شدند رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه خارج شده است، فردی به نام کرز بن علقمه را که در قیافه شناسی و ردیابی اثر پا، تبحر زیادی داشت، استخدام کردند.

آن چه در داستان کرز قیافه شناس آمده، این است که وی تنها و تنها اثر پای رسول خدا صلی الله علیه وآله را در مسیر غار دنبال کرده است و هیچ اثری از ابوبکر در این داستان دیده نمی شود. اگر ابوبکر به همراه رسول خدا از مکه خارج شده بود، باید قیافه شناس اثر پای او را نیز می دید و به آن اشاره می کرد. این نشان می دهد که رسول خدا به تنهایی از مکه خارج شده و کسی همراه او نبوده است. و همان طور که در روایت سیوطی تصریح شده بود، ابوبکر نزدیک غار به رسول خدا ملحق شده است.

امام شمس الدین سخاوی در کتاب معتبر التحفة اللطيفة و ابو البقاء حنفی در تاریخ مکه مشرفه می نویسند:

كانوا استأجروه لما خرج النبي صلى الله عليه وسلم إلى المدينة مهاجرا فاقتفى أثره حتى أنتهى إلى غار ثور فرأى نسج العنكبوت على بابه فقال إلى هنا انتهى أثره ثم لا أدري أخذ يمينا أو شمالا أو صعد الجبل.

آن گاه که رسول خدا (ص) به سوی مدینه هجرت کرد، مشرکان قریش او (کرز بن علقمه) را استخدام کردند، وی اثر رسول خدا را دنبال کرد تا به غار ثور رسید، وقتی به آن جا رسید، دید که عنکبوت بر در آن تار تنیده است، پس گفت: در این جا اثر پایان یافته است، بعد از آن نمی دانم که به طرف راست رفته یا چپ و یا از کوه بالا رفته است.

السخاوي، شمس الدين محمد بن عبد الرحمن (902هـ)، التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة ج 2، ص394، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى 1414هـ-1993م؛

أبو البقاء المكي الحنفي، محمد بن أحمد بن محمد ابن الضياء (854هـ)، تاريخ مكة المشرفة والمسجد الحرام والمدينة الشريفة والقبر الشريف، ج 1، ص202، تحقيق: علاء إبراهيم، أيمن نصر، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الثانية، 1424هـ - 2004م.

طبق این نقل، کرز فقط اثر رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیده است؛ زیرا همان طور که ملاحظه می‌شود در این روایت کلمات «خرج»، «اثره»، «اخذ» و «صعد» به صورت صیغه مفرد آمده است و اگر ابوبکر نیز به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، باید این کلمات به صیغه تشبیه می‌آمد و اثر ابوبکر نیز دیده می‌شد.

ابن حزم اندلسی می‌نویسد:

کان کرز بن علقمة بن هلال بن جریبة بن عبدنهم بن حلیل، الذي **قفا أثر رسول الله** - صلی الله علیه وسلم - حتى انتهى إلى الغار: فرأى عليه نسج العنكبوت وعش الحمامة بيضها؛ فقال: ها هنا انقطع الأثر؛ **فإما غاص** في الأرض، أو **ارتفع** إلى السماء، فانصرفوا.

کرز بن علقمه، اثر رسول خدا (ص) را تا در غار دنبال کرد، پس دید که بر در آن عنکبوت تار تنیده و کبوتر برای تخم‌گذاری لانه ساخته است، پس گفت: در این جا اثر قطع شده است، یا در زمین فرو رفته و یا به آسمان رفته است، پس قریشیان منصرف شدند.

ابن حزم الظاهري، علي بن أحمد بن سعيد ابومحمد (456هـ)، *جمهرة أنساب العرب*، ج 1، ص 236، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الثالثة 1424 هـ - 2003 م.

ابن خلدون در مقدمه‌اش می‌نویسد:

کان کرز بن علقمة بن علال بن حریبة بن عبد فهم بن حلیل الذي **قفا أثر رسول الله** حتى انتهى إلى الغار ورأى عليه نسج العنكبوت وعش اليمامة بيضها فرخوا عنه.

کرز بن علقمه همان کسی است که اثر رسول خدا (ص) را تا غار دنبال کرد و دید که عنکبوت بر در آن تار تنیده و کبوتر برای تخم‌گذاری لانه ساخته است، پس قریشیان منصرف شدند.

ابن خلدون الحضرمي، عبد الرحمن بن محمد (808 هـ)، *مقدمة ابن خلدون*، ج 2، ص 376، ناشر: دار القلم - بيروت - 1984، الطبعة: الخامسة.

بلاذری در انساب الأشراف می‌نویسد:

وبعثت قریش قائفین یقضان آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم. أحدهما کرز بن علقمة بن هلال الخزاعي. فاتبعاه، حتى انتهى إلى غار ثور. فرأى کرز عليه نسج العنكبوت. فقال: ها هنا انقطع الأثر. فانصرفوا.

قریش، دو نفر قیافه‌شناس را فرستادند تا آثار رسول خدا (ص) را دنبال کنند، یکی از آن‌ها کرز بن علقمه بود، آن دو نفر اثر را دنبال کردند تا به غار ثور رسیدند، وقتی کرز دید که عنکبوت بر آن لانه کرده است، گف: اثر در این جا قطع شده است؛ پس قریشیان منصرف شدند.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (279هـ)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 112، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن اثیر در اسد الغابه می‌نویسد:

وهذا کرز هو الذي قفا أثر النبي ليلة الغار، فلما رأى عليه نسج العنكبوت قال: هاهنا انقطع

الأثر، وهو الذي قال حين نظر إلى قدم النبي فقال: «هذا القدم من تلك القدم التي في المقام».

این کرز همان کسی است که اثر رسول خدا را در شب غار دنبال کرد، وقتی دید که عنکبوت بر آن تار تنیده، گف: در این جا اثر قطع شده است. او همان کسی است که وقتی به جای پای رسول خدا نگاه کرد، گف: این جای پا همان جای پایی است که در مقام (ابراهیم) دیده‌ام.

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (630هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 4، ص 496، تحقيق عادل أحمد

الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م.

بسیاری از بزرگان دیگر نیز داستان را به همین صورت نقل کرده‌اند که ما به جهت اختصار به

همین اندازه بسنده می‌کنیم.

از این مطلب استفاده می‌شود که ابوبکر به همراه رسول خدا از مکه خارج نشده است و گرنه باید کرز بن علقمه لا اقل در يك جا به اثر پای او نیز اشاره می‌کرد و یا قریشیان از او سؤال می‌کردند که اثر دوم از آن کیست؟ در حالی که در تمام این نقل‌ها، فقط اثر رسول خدا صلی الله علیه وآله مورد بحث است و اصلاً اثری از اثر ابوبکر دیده نمی‌شود.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا امیرمؤمنان علیه السلام مسیر رسول خدا صلی الله علیه

وآله را به ابوبکر نشان داد؟

جواب واضح است؛ چون اگر امیرمؤمنان علیه السلام جای رسول خدا را نشان نمی‌داد، ممکن

بود که ابوبکر با ایجاد سروصدا و یا پرس و جو از این و آن، مشرکان را متوجه عدم حضور رسول

خدا نماید و مشرکان همان لحظه به دنبال رسول خدا راه می‌افتادند و آن حضرت را قبل از آن که به

غار برسد، دستگیر نمایند؛ بنابراین امیرمؤمنان علیه السلام برای حفظ اسرار هجرت، مسیر رسول خدا

را به ابوبکر نشان داد.

نقد روایت انتخاب ابوبکر برای همراهی:

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

قال بن شهاب قال عروة قالت عائشة فبينما نحن يوماً جلوساً في بيت أبي بكر في نحر الظهيرة قال قائل لأبي بكر هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم متقنًا في ساعة لم يكن يأتينا فيها. فقال أبو بكر: فداء له أبي وأمي والله ما جاء به في هذه الساعة إلا أمرٌ. قالت: فجاء رسول الله (ص) فاستأذن فأذن له فدخل فقال النبي (ص) لأبي بكر أخرج من عندك. فقال أبو بكر: إنما هم أهلك بأبي أنت يا رسول الله؟ قال: فإنني قد أذن لي في الخروج. فقال أبو بكر الصحابة بأبي أنت يا رسول الله؟ قال رسول الله (ص): نعم. قال أبو بكر: فخذ بأبي أنت يا رسول الله إحدى راحتي هاتين! قال رسول الله (ص): بالثمن. قالت عائشة: فجهزناهما آحت الجهاز وصنعنا لهما سفرة في جراب فقطعت أسماء بنت أبي بكر قطعة من نطاقها فربطت به على فم الجراب فبذلك سميت ذات النطاقين. قالت: ثم لحق رسول الله (ص) وأبو بكر بغار في جبل ثور فكمنا فيه ثلاث ليل بيوت عندهما عبد الله بن أبي بكر وهو غلام شاب ثقف لقن فيدلج من عندهما بسحر فيصبح مع قريش بمكة كبات فلا يسمع أمرًا يكتادان به إلا وعاه حتى يأتيهما بخبر ذلك حين يختلط الظلام. ويرعى عليهما عامر بن فهيرة مولى أبي بكر منحة من غنم فيريحها عليهما حين تذهب ساعة من العشاء فيبيتان في رسل وهو لبن منحتهما ورضيفهما حتى ينق بها عامر بن فهيرة بغلس يفعل ذلك في كل ليلة من تلك الليالي الثلاث.

واستأجر رسول الله (ص) وأبو بكر رجلاً من بني الدليل وهو من بني عبد بن عدي هاديًا خريتا والخريتا الماهر بالهداية قد غمس حلقاً في آل العاص بن وائل السهمي وهو على دين كفار قريش فأمناه فدفعنا إليه راحتيهما وواعداه غار ثور بعد ثلاث ليل فاتاهما براحتيهما صبح ثلاث وانطلق معهما عامر بن فهيرة والدليل فأخذ بهم طريق السواحل.

ابن شهاب از عروه نقل کرده است که عائشه گفت: روزی در خانه ابوبکر در اول ظهر نشسته بودیم که شخصی به ابوبکر گفت: این رسول خدا (ص) است که صورت خود را پوشانده است، او هیچگاه در چنین ساعتی پیش ما نمی‌آید. ابوبکر گفت: پدر و مادرم به فدایش، سوگند به خدا او در این ساعت نیامده مگر این کار مهمی دارد. رسول خدا (ص) آمد و اجازه ورود خواست، به او اجازه داده شد، وارد شده و سپس خطاب به ابوبکر گفت:

بیا بیرون، ابوبکر گفت: این‌ها همه اهل تو هستند، پدرم به فدایت ای رسول خدا. رسول خدا فرمود: به من اجازه خروج داده شده است.

سپس ابوبکر گفت: من هم به همراه شما بیایم پدرم به فدایت این رسول خدا؟ رسول خدا فرمود: بلی. ابوبکر گفت: پدرم به فدایت ای رسول خدا، یکی از دو مرکب مرا بگیر، رسول خدا فرمود: با پرداخت قیمت می‌گیرم. عائشه گفت: ما هر دو مرکب را سریعاً آماده کردیم، و برای آن دو توشه‌ای در داخل مشك ساختیم، اسماء دختر ابوبکر تکه‌ای از پیش بند خود را پاره و دهانه مشك را با آن بست، به همین خاطر او را «ذات النطاقین؛ صاحب دو پیش بند» نامیده شد.

عائشه این گونه ادامه داد: سپس رسول خدا و ابوبکر به غاری در کوه ثور رفتند و سه شب در آن پنهان شدند، عبد الله بن ابی بکر که در آن زمان پسر جوان، ماهر و تیزهوشی بود، شب‌ها در کنار آن دو می‌ماند، هنگام سحر از کنار آن‌ها راه می‌پیمود تا این که هنگام صبح پیش قریشیان همانند کسی که در آن جا بوده، صبح کند، قریش حيله‌ای نمی‌کرد؛ مگر این که عبد الرحمن آن را شنیده و خبر آن را در هنگام تاریکی شب به رسول خدا و ابوبکر می‌رساند.

عامر بن فهیره غلام ابوبکر، گوسفند شیردهی را می‌چراند و هنگامی که ساعتی از شب می‌گذشت نزدیک آن‌ها می‌برد؛ پس آن دو با فراخی و نعمت استراحت می‌کردند. عامر بن شیر دوشیده شده را روی سنگ داغ می‌کرد و تا تاریک شدن هوا نگه می‌داشت، این کار در طول این شب ادامه داشت

رسول خدا و ابوبکر مردی از بنی دیل از فرزندان عبد بن عدی را که راهنمای کارکشته و ماهری بود، استخدام کردند.

رسول خدا و ابوبکر مرکبشان را به او دادند و با بعد از سه روز در غار ثور وعده گذاشتند، راهنما در صبح سوم به همراه مرکب پیش آن‌ها آمد. عامر بن فهیره نیز با آن‌ها آمد و راهنما راه ساحل در پیش گرفت.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1418، ذيل حديث 3692، كتاب فضائل الصحابة، باب هجرة النبي e وَأَصْحَابِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

بررسی سند روایت:

این روایت از نظر سندی اشکالات متعددی دارد؛ از جمله همین که بخاری این روایت را جزء روایات اصلی نیاورده، خود دلیل بر عدم اعتماد وی به این روایت است. افرادی نیز در سند این روایت وجود دارد که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و از عمال بنی امیه بوده‌اند.

محمد بن مسلم بن شهاب

هر چند که در باره زهری توثیقات فراوانی نیز نقل شده است؛ اما در عین حال مطالبی در باره او وجود دارد که با تأمل بیشتر تمام روایات او را زیر سؤال می‌برد. ما به چند مورد اشاره می‌کنیم.

زهری، عضو گروه جعل حدیث بنی امیه:

زهری از کسانی است که در دربار بنی امیه، عضو گروه جعل حدیث بوده است؛ چنانچه ابن عساکر، از عالمان بزرگ اهل سنت در کتاب تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد:

نا جعفر بن ابراهیم الجعفري قال كنت عند الزهري أسمع منه فإذا عجوز قد وقفت عليه فقالت يا جعفري لا تكتب عه فإنه مال إلى بني أمية وأخذ جوائزهم فقلت من هذه قال أختي رقية خرفت قالت خرفت أنت كتمت فضائل آل محمد.

جعفر بن ابراهیم جعفری می‌گوید: در حال شنیدن حدیث از زهری بودم، ناگهان زن کهن سالی آمده و گفت: ای جعفری از زهری حدیث نقل نکن. چون به بنی امیه گرایش یافته و جوایزشان را دریافت کرده است! گفتیم: این زن کیست؟ زهری گفت: خواهر من است و خرفت - دیوانه - شده است.

آن زن در پاسخ گفت: تو خرفت - دیوانه - شده ای؛ زیرا که فضائل آل محمد را کتمان و پنهان می‌کنی!

ابن عساکر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، (571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج 42، ص 228، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995.

ابن حجر در ترجمه اعمش می‌گوید:

وحكى الحاكم عن ابن معين أنه قال أجود الأسانيد الأعمش عن إبراهيم عن علقمة عن عبد الله فقال له انسان الأعمش مثل الزهري فقال برئت من الأعمش أن يكون مثل الزهري الزهري يرى العرض والإجازة ويعمل لبني أمية والأعمش فقير صبور بجانب للسلطان ورع عالم بالقرآن.

حاکم (نیشابوری) از ابن معین نقل کرده است که: بهترین سند این است که اعمش از ابراهیم، از علقمه و او از عبد الله نقل کند. شخصی از او پرسید: اعمش مثل زهری است؟ ابن معین گفت: بیزازم از این که اعمش مثل زهری باشد؛ چرا که زهری دنبال مال دنیا و گرفتن جایزه بود و برای بنی امیه کار می‌کرد؛ اما اعمش فقیر و صبور بود و از فرمانروایان دوری می‌کرد، اهل ورع و عالم به قرآن بود.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (852هـ)، تهذيب التهذيب، ج 4، ص 196، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى 1404 1984 م.

و همچنین ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد:

كان رحمه الله محتشما جليلا بزي الأجناد له صورة كبيرة في دولة بني أمية.

زهری، دارای مال و ثروت زیادی بود و در حکومت بنی امیه اسم و رسمی داشت.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 5، ص 337، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة 1413هـ

و ابن عساكر می نویسد:

عن عمر بن رديح قال كنت مع ابن شهاب الزهري نمشي فرآني عمرو بن عبيد فلقيني بعد

فقال ما لك ولمنديل الأمراء يعني ابن شهاب

از عمر بن رديح روایت شده است که گفت روزی به همراه زهري می رفتم؛ عمرو بن عبيد من را دید؛ پس از

آن روزی مرا دیده و گفت: با دستمال پادشاهان یعنی زهري چه می کردی؟

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، (571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية

من حلها من الأمثال، ج 55، ص 370، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995.

شمس الدين ذهبي می نویسد که شعبة بن حجاج روایات زهري را به خاطر این که جزء شرطه

بنی امیه به حساب می آمده، پاره کرده است.

حدثنا شعبة قال خرجت أنا وهشيم ألى مكة فلما قدمنا الكوفة رأني هشيم مع أبي إسحاق

فقال من هذا قلت شاعر السبيع فلما خرجنا جعلت أقول حدثنا أبو إسحاق قال وإين رأيتك قلت هو

الذي قلت لك شاعر السبيع فلما قدمنا مكة مررت به وهو قاعد مع الزهري فقلت أبا معاوية من هذا

قال شرطي لبني أمية فلما قفلنا جعل يقول حدثنا الزهري فقلت وأين رأيتك قال الذي رأيتك معي قلت

أراني الكتاب فأخرجه فخرقته.

شعبه براي من نقل کرد که : من و هشيم به سوي مکه حرکت کردیم، وقتی به کوفه رسیدیم، هشيم مرا با

أبي إسحاق دید، گفت: او کیست؟ گفتم: شاعر سبيع (محلّه و قبيله اي در کوفه) است . وقتی از کوفه خارج شدم، من

سند حدیث را این گونه قرار دادم: «حدثنا أبو إسحاق...»، هشيم گفت: او را در کجا دیدی؟ گفتم: او همان کسی

بود که گفتم شاعر سبيع است . وقتی به مکه رسیدیم، از کنار هشيم گذشتم، دیدم که در کنار زهري نشسته است،

گفتم: او کیست؟ گفت: یکی از کارگزاران بني امیه است. وقتی برمي گشتیم، هشيم سند روایت را این گونه قرار داد

«حدثنا زهري...» گفتم: او را در کجا دیدی؟ گفت: او همان کسی بود که به همراه من دیدی. گفتم: نوشته ات را به

من نشان بده، وقتی خارج کرد، من آن را پاره کردم.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 7، ص 226، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد

نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة 1413هـ

و در جای دیگر به همین مطلب اشاره کرده، می گوید: علت اینکه شعبة احادیث نقل شده از زهری را از دست هشیم گرفت و پاره نمود، این بود که شعبة فهمید زهری از مأموران حکومتی و از اعوان و انصار بنی امیه است؛ از این رو به او اعتماد نکرد و حاضر نشد از او حدیث بشنود:

قلت قد ذكرنا في ترجمة شعبة أنه اختطف صحيفة الزهري من يد هشيم فقطعها لكونه أخفى شأن الزهري على شعبة لما رآه جالسا معه وسأله من ذا الشيخ فقال شرطي لبني أمية فما عرفه شعبة ولا سمع منه.

پیش از این در شرح حال شعبه نقل کردیم، که شعبه نوشته زهری را از دست هشیم ربود و آن را پاره کرده؛ زیرا آن زمان هشیم را با زهری دید، نمی دانست که او چه کاره است، وقتی سؤال کرد که آن شیخ کیست و هشیم گفت که یکی از کارگزاران بنی امیه است، نه او را شناخت؛ و نه حدیثی از او شنید .

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 8، ص 292، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة 1413هـ.

ابن عبد البر قرطبی در جامع البيان العلم می نویسد:

وقد كان ابن معين عفا الله عنه يطلق في أعراض الثقة الأئمة لسانه بأشياء أنكرت عليه.. ومنها قوله في الزهري إنه ولي الخراج لبعض بني أمية وإنه فقد مرة مالا فاتهم به غلاما له فضربه فمات من ضربه.

یحیی بن معین که خداوند او را ببخشاید بازبانش آبروی برخی از افراد ثقه را برده است و چیزهایی گفته که شایسته نبود بگوید... یکی از آنها سخن او در باره زهری است که گفته: زهری از مأموران دریافت مالیات از طرف بعض از بنی امیه بود، زمانی مقداری از اموال او گم شد به یکی از غلامانش تهمت دزدی زد و او را آنقدر کتک زد که از شدت شکنجه جان داد.

النمري القرطبي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (463هـ)، جامع بيان العلم وفضله، ج 2، ص 159-160، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت 1398هـ؛

العيني، بدر الدين ابو محمد محمود بن أحمد الغيتابي الحنفي (855هـ)، مغاني الأخبار، ج 5، ص 159، طبق برنامه الجامع الكبير.

و ابونعیم اصفهانی داستان ابوحازم با زهری را نقل می کند که ابوحازم، زهری را با علمای بنی اسرائیل مقایسه کرده که آنها به خاطر دنیا حرمت الهی را شکستند و به جبت و طاغوت ایمان آوردند:

حيث كانت أمراؤهم يأتون إلى علمائهم رغبة في علمهم فلما نكسوا ونفسوا وسقطوا من عين الله تعالى وآمنوا بالجبت والطاغوت كان علماءهم يأتون إلى أمرائهم ويشاركونهم في دنياهم وشركوا معهم في قتلهم قال ابن شهاب: يا أبا حازم إياي تعني أو بي تعرض قال ما إياك اعتمدت

ولكن هو ما تسمع قال سليمان يا ابن شهاب تعرفه قال نعم جاري منذ ثلاثين سنة ما كلمته كلمة
قط قال أبو حازم انك نسيت الله فنسيتني ولو أحببت الله تعالى لأحبتني قال ابن شهاب يا أبا حازم
تشتمني قال سليمان ما شتمك ولكن شتمتك نفسك.

پادشاهان بنی اسرائیل بخاطر علم علمایشان به طرف علما رفتند، اما زمانی که حرمت الهی را شکستند و
احکام را زیر پا گذاشتند و به جبت و طاغوت ایمان آوردند در نتیجه به پادشاهان رو آوردند پس با آنها در دنیای
شان شریک شدند و پادشاهان هم علما را در جنایاتشان شریک کردند (کنایه از اینکه کشت و کشتارهایشان
به فتوا و تائید و تحت لوای علما بود)

در این هنگام ابن شهاب (زهري) گفت ای ابا حازم نکنند مقصودت من هستم؟ یا اینکه با این حرفها به من
تعریض و کنایه می زنی ابا حازم گفت

ولكن حرف همان بود که شنیدی. سليمان بن عبدالمكك گفت ای ابن شهاب آیا او را می شناسی؟ ابن شهاب
گفت بله ۳۰ سال است او همسایه من است ولی یک کلمه هم با او صحبت نکرده ام ابو حازم گفت تو خدا را
فراموش کرده ای من را هم فراموش کرده ای، زهري گفت ای ابن حازم به من اهانته می کنی؟! سليمان گفت
بلکه تو خود به خود اهانت کرده ای (اعمال خودت سبب شده در معرض اهانت واقع شوی).

الأصبهاني، ابونعیم أحمد بن عبد الله (430هـ)، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج 3، ص 236-237، ناشر: دار الکتب العربی -
بیروت، الطبعة: الرابعة 1405هـ

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، (571هـ)، تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية
من حلها من الأمثال، ج 22، ص 37، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفکر - بیروت 1995؛
ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (608هـ)، التذکرة الحمدونیة، ج 1، ص 204، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس،
ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى 1996م.

حدثنا العباس حدثنا زيد يحيي حدثنا علي بن حوشب الفزاري قال: سمعت مكحولاً وذكر

الزهري فقال:... أي رجل هو لولا افسد نفسه بصحبة الملوك.

زيد بن يحيي می گوید: علی بن حوشب در کلاس درسش برای ما از مکحول حدیث نقل می کرد، بحث از
زهري شد علی بن حوشب گفت: اگر نفس خودش را با همنشینی با پادشاهان فاسد نمی کرد دانشمند خوبی بود.
الفسوي، أبو يوسف يعقوب بن سفيان (277هـ)، المعرفة والتاريخ، ج 1، ص 359، تحقیق: خليل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة
- بیروت 1419هـ-1999م؛

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 5، ص 339، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد
نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: التاسعة 1413هـ

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج 8، ص 245، تحقیق د.
عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الکتب العربی - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، 1407هـ-1987م.

از طرفی عالمان اهل سنت؛ از جمله مزی و ذهبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

هشام بن عباد، قال: سمعت جعفر بن محمد، يقول: الفقهاء أمناء الرسل، فإذا رأيتم الفقهاء قد ركنوا إلى السلاطين فاتهموهم.

هشام بن عباد می‌گوید: از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: فقهاء امانت‌داران پیامبراند؛ پس هر گاه آنان را دیدید که به سلاطین تکیه کردند (با آنها ملازم شدند) به آنها بدبین شوید. الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، سیر أعلام النبلاء، ج 6، ص 262، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة 1413هـ.

با این حال، چگونه می‌شود به چنین شخصی که در دربار دشمنان امیرمؤمنان کارش جعل حدیث بر ضد امیرمؤمنان بوده است، اعتماد کرد؟
زهري، از تدلیس‌کنندگان در حدیث:

زهري از مدلسین بوده است؛ چنانچه نسائي، در کتاب ذکر المدلسین می‌نویسد:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب الزهري الفقيه المدني نزيل الشام مشهور بالامامة والجلالة من التابعين وصفه الشافعي والدارقطني وغير واحد بالتدليس.

النسائي، ابوعبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي (303 هـ)، ذکر المدلسین، ج 1، ص 45، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب «تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس»، زهري را در مرتبه سوم از مدلسین قرار داده و در تعریف این مرتبه از مدلسین گفته است:

الثالثة من أكثر من التدليس فلم يحتج الأئمة من أحاديثهم الا بما صرحوا فيه بالسماع ومنهم من رد حديثهم مطلقا.

افرادی که تدلیس بسیار داشته‌اند، ائمه به روایات آنان احتجاج نکرده‌اند، مگر روایاتی را که در آنها تصریح به سماع کرده باشند؛ و بسیاری از ائمه روایات آنان را مطلقاً رد کرده‌اند!

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (852 هـ)، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس، ج 1، ص 13، تحقیق وتعليق د. عاصم بن عبد الله القريوني، ناشر: مكتبة المنار - اردن، عمان، الطبعة الأولى.

و در ترجمه زهري می‌نویسد:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب الزهري الفقيه المدني نزيل الشام مشهور بالامامة والجلالة من التابعين وصفه الشافعي والدارقطني وغير واحد بالتدليس.

محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب زهری فقه مدنی، که در شام زندگی کرده و مشهور به امامت و جلالت و از تابعین بود؛ شافعی و دارقطنی و دیگران او را مدلس خوانده‌اند!

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (852 هـ)، تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس، ج 1، ص 45، تحقیق و تعلیق د. عاصم بن عبد الله القریونی، ناشر: مکتبه المنار - اردن، عمان، الطبعة الأولى.

از طرف دیگر عالمان اهل سنت تدلیس و مدلسین تقبیح کرده و تدلیس را برادر کذب دانسته‌اند؛ چنانچه خطیب بغدادی در *الکفایة فی علم الروایة* از قول شعبه بن حجاج می‌نویسد:

عن الشافعی، قال: «قال شعبه بن الحجاج: التدلیس أخو الکذب... وقال غندر: سمعت شعبه یقول: التدلیس فی الحدیث أشد من الزنا، ولأن أسقط من السماء أحب إلي من أن أدلس... المعافی یقول: سمعت شعبه یقول: لأن أزنی أحب إلي من أن أدلس.»

تدلیس، برادر دروغ است. غندر می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گفت: تدلیس در حدیث از زنا بدتر است، من از آسمان سقوط کنم برایم بهتر از این است که تدلیس کنم. معافی می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گفت: من زنا کنم، بهتر از این است که تدلیس کنم. و در ادامه می‌نویسد:

«خرب الله بیوت المدلسین، ما هم عندي إلا کذابون» و «التدلیس کذب»

خداوند، خراب کند خانه تدلیس کنندگان را، آن‌ها در نزد من جز دروغ نیستند. تدلیس همان دروغ است. البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (463 هـ)، *الکفایة فی علم الروایة*، ج 1، ص 356، تحقیق: أبو عبدالله السورقی، إبراهیم حمدي المدنی، ناشر: المکتبة العلمیة - المدینة المنورة.

آیا باز هم می‌توان به روایت زهری اعتماد کرد؟

زهری، دشمن امام علی علیه السلام است:

ثانیاً: زهری نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام بد گویی می‌کرده است. ابن ابی الحدید معتزلی

شافعی در شرح نهج البلاغه می‌نویسد:

وَ كَانَ الزُّهْرِيُّ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَام.

وَ رَوَى جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَيْبَةَ قَالَ شَهِدْتُ مَسْجِدَ الْمَدِينَةِ فَإِذَا الزُّهْرِيُّ وَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ جَالِسَانِ يَذْكُرَانِ عَلِيًّا فَنَلَا مِنْهُ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمَا فَقَالَ أَمَا أَنْتَ يَا عُرْوَةُ فَإِنَّ أَبِي حَاكَمَ أَبَاكَ إِلَى اللَّهِ فَحَكَمَ لِأَبِي عَلَى أَبِيكَ وَ أَمَا أَنْتَ يَا زُهْرِيُّ فَلَوْ كُنْتُ بِمَكَّةَ لَأَرَيْتُكَ كَرَامَتَكَ.

زهری نیز از منحرفان نسبت به علی علیه السلام بود. از محمد بن شبیه روایت شده است که روزی در مسجد مدینه زهری و عروه بن زبیر نشسته بودند و از علی بدگوئی ها میکردند. این خبر بعلی بن الحسین علیه السلام رسید پیش آن ها آمده و فرمود: اما تو عروه پدرم با پدرت پیش خدا حکومت بردند خدا به نفع پدرم حکومت کرد. و تو ای زهری! اگر در مکه بودی نشان می دادم که چه شخصیتی داری.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (655 هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 4، ص 61، تحقيق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى 1418 هـ - 1998 م.

و امام علی بن الحسین علیه السلام در نامه به زهری می نویسد:

... وَ اعْلَمْ أَنَّ أَدْنَى مَا كَتَمْتَ وَ أَخْفَى مَا احْتَمَلْتَ أَنَّ أَنْتَ وَ حَشَى الظَّالِمِ وَ سَهَلْتَ لَهُ طَرِيقَ
الْغِيِّ بِدُنُوكَ مِنْهُ حِينَ دَنْوَتْ وَ إِجَابَتِكَ لَهُ حِينَ دُعِيتَ فَمَا أَخَوْفَنِي أَنَّ تَكُونَ تَبَوَّءُ بِإِثْمِكَ غَدًا مَعَ
الْخَوْنَةِ وَ أَنَّ تُسْأَلَ عَمَّا أَخَذْتَ بِإِعَانَتِكَ عَلَى ظُلْمِ الظَّالِمَةِ إِنَّكَ أَخَذْتَ مَا لَيْسَ لَكَ مِنْ أَعْطَاكَ وَ
دَنْوَتْ مِنْ مَنْ لَمْ يَرُدَّ عَلَى أَحَدٍ حَقًّا وَ لَمْ تَرُدَّ بِاطِلًا حِينَ أَدْنَاكَ وَ أَحْبَبْتَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ أَوْ لَيْسَ بِدُعَائِهِ
إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ جَعَلُوكَ قُطْبًا أَدَارُوا بِكَ رَحَى مَظَالِمِهِمْ وَ جَسْرًا يَعْبرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بَلَايَاهُمْ وَ سَلَّمَا
إِلَى ضَلَالَتِهِمْ دَاعِيًا إِلَى غِيهِمْ سَالِكًا سَبِيلَهُمْ يُدْخِلُونَ بِكَ الشُّكَّ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَ يَقْتَادُونَ بِكَ قُلُوبَ
الْجُهَالِ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَبْلُغْ أَخْصَ وُزْرَائِهِمْ وَ لَا أَقْوَى أَعْوَانِهِمْ إِلَّا دُونَ مَا بَلَغْتَ مِنْ إِصْلَاحِ فَسَادِهِمْ وَ
اخْتِلَافِ الْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ إِلَيْهِمْ.

بدان که ساده ترین نمونه کتمان و سبک ترین باری که (در این راه) به دوش می کشی، این است که ترس و وحشتی را که ستمگر (از عواقب بیدادگری و مردم آزاری در دل) دارد تو با نزدیک شدن به او (به عنوان یک مقام دینی) و پذیرفتن دعوت گناه و بیگانه شدن تسکین می دهی، و راه ضلالت را برایش هموار می کنی. من چه بیمناکم که تو فردا با گناه خود همراه ستمگران وارد شوی، و از آن دست مزدها که برای همکاری با ستمگران دریافت کرده ای بازخواست شوی، تو اموالی را به ناحق گرفته ای، به کسی نزدیک شده ای که حق هیچ کس را رد نمی کند، و تو نیز با نزدیکی به او باطلی را بر نمی گردانی، با آن که به دشمنی خدا برخاسته طرح دوستی ریخته ای، مگر نه این است که با این دعوت ها می خواهند بق را چون قطب آسیا محور بیدادگری ها قرار دهند، و ستمکاری ها را گرد وجود تو بچرخانند؟ ترا پلی برای بلاها (و مقاصد) شان سازند، نردبان گمراهی ها و مبلغ کج رویهایشان باشی، و به همان راهی برندی که خود می روند؟

می خواهند با وجود تو عالمان راستین را در نظر مردم مشکوک سازند، و دلهای عوام را بسوی خود کشند. [ای عالم دین فروخته] کاری که به دست تو می کنند از عهده مخصوص ترین وزیران و نیرومندترین همکارانشان بر نمی آید، تو بر خرابکارهای آنان سرپوش می نهی، پای خاص و عام را به بارگاهشان می گشائی...

الحراني، أبو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة (ق4هـ)، تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليهم، ص276، تصحيح و تعليق: علي أكبر الغفاري، ناشر: مؤسسة النشر الاسلامي - قم، الطبعة: الثانية 1404هـ.

از این نیز که بگذریم، زهری از کسانی است که از عمر بن سعد روایت نقل کرده است و با این کار دشمنی خود را با اهل بیت عليهم السلام آشکار نموده است. عمر سعدی که جگر گوشه رسول خدا را با آن وضع فجیع به شهادت رساند و نوامیس رسول خدا را به اسارت گرفت. ذهبی می نویسد: عمر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، وعنه ابنه إبراهيم، وقتادة، والزهری.

عمر بن سعد، از پدرش روایت نقل کرده و از او پسرش ابراهیم، قتاده و زهری روایت نقل کرده اند. الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، ج 2، ص 61، رقم: 4058، تحقيق محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولى 1413هـ - 1992م.

آیا چنین کسی می تواند مورد اعتماد باشد؟ آیا روایت چنین کسی می تواند منبع عقائد مسلمانان باشد؟

عروة بن زبير

عروة بن زبير نیز همانند زهری از دشمنان اهل بیت، از طرفداران معاویه و عضو گروه جعل حدیث وی بوده است.

ابن أبي الحديد شافعی در شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 63 به نقل از استادش ابو جعفر اسکافی می نویسد:

أن معاوية وضع قوما من الصحابة وقوما من التابعين على رواية أخبار قبيحة في علي عليه السلام، تقتضي الطعن فيه والبراءة منه، وجعل لهم على ذلك جعلاً يرغب في مثله، فاختلفوا ما أرضاه، منهم أبو هريرة وعمرو بن العاص والمغيرة بن شعبة، ومن التابعين عروة بن الزبير.

معاویه، گروهی از صحابه و تابعین را گماشت تا روایات و احادیث دروغینی که بیانگر نقض و بیزاری جستن از علی (علیه السلام) باشد، بسازند. و حقوقی هم برای آنان مقرر کرد که از این افراد ابوهریره، عمروعاص، مغیره بن شعبة، از اصحاب و عروة بن زبير از تابعان می باشد.

بعد از آن دو نمونه از جعلیات عروه بن زبير نقل می کند:

روی الزهري أن عروة بن الزبير حدثه، قال: حدثتني عائشة قالت: كنت عند رسول الله إذ أقبل العباس وعلي، فقال: يا عائشة، إن هذين يموتان علي غير ملتي أو قال ديني.

زهري روايت کرده است که عروة بن زبير برای او نقل کرد که عايشه به من گفت: من پيش رسول خدا (صلی الله عليه وآله وسلم) بودم، در همان عباس و علی عليه السلام وارد شد. رسول خدا (صلی الله عليه وآله وسلم) فرمود: "ای عايشه! اين دو نفر در حالی از دنيا می‌روند که بر غير ملت و يا دين من هستند."

وروی عبد الرزاق عن معمر، قال: كان عند الزهري حديثان عن عروة عن عائشة في علي عليه السلام، فسألته عنهما يوما، فقال: ما تصنع بهما وبحديثهما! الله أعلم بهما، إني لأتتهما في بني هاشم. قال: فأما الحديث الأول، فقد ذكرناه، وأما الحديث الثاني فهو أن عروة زعم أن عائشة حدثته، قالت: كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم إذ أقبل العباس وعلي، فقال: (يا عائشة، إن سرك أن تنظري إلى رجلين من أهل النار فانظري إلى هذين قد طلعا)، فنظرت، فإذا العباس وعلي بن أبي طالب.

عبد الرزاق از معمر نقل کرده است که گفت: نزد زهري دو حديث به نقل از عروه و از عايشه در باره علی وجود داشت، و لذا من از وی در باره آن دو حديث سؤال کردم، گفت: با اين دو حديث و راويان آن چه کار بکنم، خدا از آن دو نفر آگاه‌تر است، من رابطه اين دو نفر را با به بنی هاشم خوب نمی‌دانم.

اما حديث اول که گذشت (روایت قبلي) و اما حديث دوم اين است که: عروة می‌گوید: از عايشه شنيدم که گفت: نزد رسول خدا (صلی الله عليه وآله وسلم) بودم، فرمود: ای عايشه! اگر دوست داری دو نفر از اهل آتش را ببینی، پس به اين دو نفر بنگر، نگاه کردم دیدم عباس و علی وارد شدند.

با اين حال چگونه می‌شود که به حديث چنین فردی اعتماد کرد؛ با اين که می‌دانيم یکی از علامت‌های منافقين که شيعه و سنی بر آن اتفاق دارند، دشمنی با امير المؤمنين عليه السلام است. مسلم نيشابوری در صحيحش می‌نويسد:

عَنْ زُرِّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيَّ أَنْ لَا يُحِبَّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ.

النيسابوري، مسلم بن الحجاج ابوالحسين القشيري (26هـ)، صحيح مسلم، ج 1، ص 6160، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

قسم به خدایي که دانه را شکافت و مردمان را آفرید، رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم به من یادآوری فرمود که مرا جز مؤمن کس دیگری دوست نمی‌دارد و به غیر از منافق کس دیگری با من دشمنی نمی‌ورزد. از طرف دیگر روایات متعددی در هر حد تواتر از نبی مکرم اسلام صلی الله عليه وآله وسلم نقل شده است که آن حضرت فرمود:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: منافق سه نشانه دارد: در هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، وقتی وعده می دهد، تخلف می کند، وقتی امانتی به وی می سپاری خیانت می کند.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 1، ص 14، كتاب الايمان، باب علامة المنافقين، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987؛

النيسابوري، مسلم بن الحجاج ابوالحسين القشيري (26هـ)، صحيح مسلم، ج 1، ص 56، كتاب الايمان، باب خصال المنافق، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

بررسی دلالت و متن روایت:

این روایت از نظر دلالت با اشکالات متعدد و فراوانی روبرو است که ما به صورت مختصر به آن خواهیم پرداخت:

با هجرت یاران رسول خدا به مدینه، کفار قریش نقشه‌ای طراحی کردند که رسول خدا صلی الله علیه وآله را به قتل رسانده، و اجازه ندهند که آن حضرت با رسیدن به یثرب دولت خود را در آن جا پایه ریزی نماید. خداوند، رسولش را از این نقشه مطلع و به آن حضرت اجازه هجرت دادند.

فخر رازی داستان نقشه قریش و مطلع شدن آن حضرت را این گونه نقل می کند:

قال ابن عباس ومجاهد وقتادة وغيرهم من المفسرين: إن مشركي قریش تأمروا في دار الندوة ودخل عليهم إبليس في صورة شيخ، وذكر أنه من أهل نجد. فقال بعضهم: قيدوه نتربص به ريب المنون، فقال إبليس: لا مصلحة فيه، لأنه يغضب له قومه فتسفك له الدماء.

وقال بعضهم أخرجوه عنكم تستريحوا من أذاه لكم، فقال إبليس: لا مصلحة فيه لأنه يجمع طائفة على نفسه ويقاتلكم بهم. وقال أبو جهل: الرأي أن نجمع من كل قبيلة رجلاً فيضربوه بأسيا فهم ضربة واحدة فإذا قتلوه تفرق دمه في القبائل فلا يقوى بنو هاشم على محاربة قریش كلها، فيرضون بأخذ الدية، فقال إبليس: هذا هو الرأي الصواب، فأوحى الله تعالى إلى نبيه بذلك وأذن له في الخروج إلى المدينة وأمره أن لا يبيت في مضجعه وأذن الله له في الهجرة، وأمر علياً أن يبيت في مضجعه، وقال له: تسج ببردتي فإنه لن يخلص إليك أمر تكرهه وباتوا مترصدين، فلما أصبحوا ثاروا إلى مضجعه فأبصروا علياً فبهتوا وخيب الله سعيهم.

ابن عباس، مجاهد، قتاده و دیگر مفسران گفته‌اند: مشرکان قریش در دار الندوة جمع شدند و با یکدیگر به مشورت پرداختند، شیطان به شکل پیرمرد وارد مجلس آن‌ها شد و خود را از اهالی نجد معرفی کرد. برخی از قریشیان گفتند که او را زندانی کنید و انتظار مرگش را بکشید، ابلیس گفت: مصلحتی در این کار نیست؛ زیرا اقوام او خشمگین شده و به خاطر او خونریزی خواهد شد.

برخی گفتند: او را از مکه اخراج و از آزار او راحت شوید، شیطان گفت: مصلحتی در این کار نیست؛ زیرا او طائفه‌ای را دور خود جمع کرده و به کمک آن‌ها با شما خواهند جنگید. ابو جهل گفت: نظر من این است که از هر قبله، یک مرد را انتخاب کنیم تا هر کدام از آن‌ها با شمشیر ضربتی را بزنند، وقتی کشته شد خون او به گرده همه قبائل خواهد افتاد و بنی هاشم قدرت جنگیدن با تمام قریش را نخواهند داشت و به گرفتن دیه راضی خواهند شد.

شیطان گفت: این نظر درستی است. خداوند به پیامبرش وحی کرد و او را از این نقشه آگاه ساخت و اجازه هجرت به سوی مدینه را داد. به رسول خدا دستور داد که در بسترش نخوابد و اجازه خروج داد. رسول خدا به علی دستور داد که در بسترش بخوابد و به او گفت: خود را با لحاف من بپوشان، آن‌ها نمی‌توانند آسیبی به تو برسانند. قریشیان منتظر ماندند، زمانی که صبح شد، به خوابگاه رسول خدا حمله کردند و با دید علی را در آن جا مبهوت شدند و خداوند تلاش آن‌ها ناپود کرد.

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (604هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج 15، ص 124، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1421هـ - 2000م.

با توجه به این قضیه، رسول خدا نیز روش کاملاً سرّی را برای رفتن به یثرب برگزیدند که از این نقشه جز امیر مؤمنان علیه السلام و صدیقه طاهره سلام الله علیها فرد دیگری با خبر نبود.

پیش از این نیز ثابت کردیم که ابوبکر از رفتن رسول خدا به هیچ وجه خبر نداشتند؛ بلکه فردای آن روز با راهنمایی امیر مؤمنان علیه السلام به طرف غار ثور رفت و پیش از کفار قریش به رسول خدا ملحق شد.

از این رو، عاقلانه و منطقی نیست که بپذیریم رسول خدا در وسط روز و از جلوی چشمان مراقب و تیزبین کفار قریش، از مکه خارج و سپس به همراه ابوبکر به طرف غار ثور حرکت کرده باشد.

کفار قریش از چند روز پیش مراقب آن حضرت بودند و در شب لیلة المبيت خانه آن حضرت را محاصره کردند تا او را به قتل برسانند. و این علامت استفهام و سؤال بی جوابی است که با وجود این وضعیت چگونه رسول خدا در وسط روز به خانه ابوبکر رفته و او را به همراه خود برده باشد!!!

حتی رسول خدا صلی الله علیه وآله، قضیه هجرت خود از معدود مسلمانانی که در مکه مانده بودند نیز مخفی کرده بود تا مبادا آن‌ها زیر شکنجه نقشه هجرت آن حضرت برای قریش بازگو کنند، و

نیز آخرین شبهای ماه صفر را برای هجرت انتخاب کردند تا نور ماه سبب دیده شدن آن حضرت نشود، آن وقت چگونه امکان دارد که در وسط روز به خانه ابوبکر برود و با او راهی خارج مکه شود؟!
به ویژه این که در خانه ابوبکر چندین مشرک وجود داشتند که هر آن احتمال داشت اخبار هجرت را به گوش قریشیان برسانند؛ از جمله عبد الرحمن (عبد العزی) بن ابی بکر که از مشرکان سرسخت و از حاضران در جنگ بدر و احد علیه مسلمانان بوده است.

ابن قتیبه دینوری می نویسد:

وأما عبد الرحمن بن أبي بكر فشهد يوم بدر مع المشركين ثم أسلم وحسن إسلامه.

الدینوری، ابومحمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (276هـ)، المعارف، ج 1، ص 174، تحقیق: دکتر ثروت عکاشه، ناشر: دار المعارف - القاهرة.

عبد الرحمن بن ابی بکر در جنگ بدر به همراه مشرکان حضور داشت ، سپس اسلام آورد و اسلامش نیکو شد.

و ابن عبد البر می نویسد:

وشهد عبد الرحمن بن أبي بكر بدرا وأحدا مع قومه كافرا.

عبد الرحمن بن ابی بکر در جنگ بد و احد به همراه قوم خود حضور داشت ، در حالی که کافر بود.
النمری القرطبی، ابوعمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر (463هـ)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب ، ج 2، ص 824، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى 1412هـ.

و نووی می نویسد:

وكان عبد الرحمن اخا عائشة لأبويها وشهد بدرا وأحدا مع الكفار وأسلم في هدنة الحديبية

عبد الرحمن، برادر پدری و مادری عائشه بود، در جنگ بدر و حضور به همراه کفار حضور داشت، و در صلح حدیبیه اسلام آورد.

النووی، أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف بن مرئ (676 هـ -)، تهذیب الأسماء واللغات ، ج 1، ص 275، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى 1996م.

او در کفرش چنان پایبند بود که در جنگ بدر، قصد کشتن پدرش ابوبکر را کرده است؛ چنانچه

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

عبد الرحمن بن أبي بكر رضى الله عنهما. وهو اكبر ولد أبي بكر الصديق قاله الزبير بن بكار

قال وكانت فيه دعاة وامه أم رمان وام عائشة فهو شقيقها بارز يوم بدر وأخذ مع المشركين وأراد

قتل أبيه أبي بكر فتقدم إليه أبوه أبو بكر فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم أمتعنا بنفسك.

عبد الرحمن بن ابي بکر بزرگترین فرزند ابوبکر بود . این مطلب را زبیر بن بکار گفته است . در او خوي شوخ طبعي وجود داشت . مادرش ام رمان بود که مادر عائشه نیز مي شد ؛ پس عبد الرحمن برادر عائشه (از پدر و مادر) بود. در جنگ بدر به همراه مشرکین حضور داشت، قصد داشت پدرش ابوبکر را بکشد ، ابوبکر جلو آمد تا با او بجنگد، رسول خدا (مانع شد و) فرمود: ما را از وجودت بهره مند ساز.

ابن کثیر الدمشقي، إسماعيل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 8، ص 88، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

أبو قحافة، پدر ابوبکر نیز از کسانی است که تا فتح مکه ایمان نیاورده بود؛ چنانچه ابن عبد البر می نویسد:

1773 عثمان بن عامر أبو قحافة القرشي التيمي والد أبي بكر الصديق رضی الله عنهما قد تقدم ذكر نسبه عند ذكر ابنه أبي بكر أسلم أبو قحافة يوم فتح مكة.

عثمان بن عامر، پدر ابوبکر، در روز فتح مکه مسلمان شد .

النمري القرطبي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (463هـ)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 3، ص 1036، تحقيق: علي محمد الجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى 1412هـ.

و ابن اثیر می نویسد:

أسلم يوم فتح مكة، وأتى به أبو بكر النبي ليبيعه.

در روز فتح مکه مسلمان شد، ابوبکر او را آورد تا با پیامبر (ص) بیعت کند.

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (630هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 3، ص 602، تحقيق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى 1417 هـ 1996 م.

با این حال چگونه رسول خدا می تواند به خانه ابوبکر برود و او و خانواده اش را از هجرت آگاه و سپس در روز روشن و در پیش چشمان آنها، از مکه خارج و حتی مخفیگاه خود را نیز به آنان نشان دهد؟! آیا عقل و تدبیر می تواند چنین مطلبی را بپذیرد؟

از همه جالبتر این که فخر رازی اصرار می کند که عبد الرحمن بن ابي بکر (همان کسی که تا فتح مکه ایمان نیاورد و در جنگ بدر قصد کشتن پدرش را داشته) هر روز به همراه خواهرش اسماء برای رسول خدا غذا می برده و او همان کسی است که برای ابوبکر و رسول خدا مرکب خریده است:

عبد الرحمن بن ابي بکر وأسماء بنت ابي بكر هما اللذان كانا يأتينهما بالطعام... ولما أمر الله رسوله بالخروج إلى المدينة أظهره لأبي بكر، فأمر ابنه عبد الرحمن أن يشتري جملين ورحلين وكسوتين، ويفصل أحدهما للرسول عليه الصلاة والسلام.

عبد الرحمن بن ابی بکر و اسماء، همان دو نفری بودند که برای رسول خدا و ابوبکر غذا می آوردند... و زمانی که خداوند دستور خروج به سوی مدینه را به رسولش داد، رسول خدا آن را با ابوبکر در میان گذاشت، پس ابوبکر به پسرش عبد الرحمن دستور داد که دو شتر، دو بار سفر و دو دست لباس تهیه کند، ابوبکر یکی از آنها را به رسول خدا (ص) تقدیم کرد.

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (604هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج 16، ص 54، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1421هـ - 2000م.

آیا عقل می تواند چنین مطلبی را بپذیرد که چنین شخصی، با چنین کینه ای نسبت به اسلام و مسلمانان و حتی پدر خویش، کمک کار رسول خدا و پدرش برای هجرت از مکه و تاسیس حکومت اسلامی شود؟

گفتار دوم: تنها ابوبکر، به همراه رسول خدا (ص) باقی ماند:

فخر رازی در ادامه می نویسد:

الثالث: أن كل من سوى أبي بكر فارقوا رسول الله (ص)، أما هو فما سبق رسول الله كغيره، بل صبر على مؤانسته وملازمته وخدمته عند هذا الخوف الشديد الذي لم يبق معه أحد، وذلك يوجب الفضل العظيم.

سوم: دیگران، غیر از ابوبکر از رسول خدا (ص) جدا شدند؛ اما او همانند دیگران بر رسول خدا سبقت نگرفت؛ بلکه بر همراهی، ملازمت و خدمت به آن حضرت در چنین شرایط ترسناکی که هیچ کس با آن حضرت باقی نمی ماند، صبر کرد و این فضیلت بزرگی است.

نقد و بررسی:

ابوبکر، پیش از آن یکبار به تنهایی هجرت کرده بود:

اسحاق بن یسار در سیره خود با سند صحیح از عائشه نقل می کند که رسول خدا به همه مسلمانان دستور هجرت داد و ابوبکر نیز بر طبق همین دستور از مکه خارج و پس از دو روز پیمودن راه، با تکیه بر ضمانت ابن الدغنه، دوباره به مکه بازگشت:

حدثني الزهري عن عروة عن عائشة قالت كان لأبي بكر مسجد بفناء داره فكان اذا صلى فيه وقرأ القرآن بكى بكاء كثيرا فيجتمع إليه النساء والصبيان والعبيد يعجبون مما يرون من رفته وقد كان استأذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في الهجرة حين أودوا بمكة فأذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج حتى كان من مكة على يومين فلقه ابن الدغنة رجل من بني الحارث بن عبد مناة بن

كنانة وكان سيد الأحابيش فقال له أين يا أبا بكر فقال أذاني قومي وأخرجوني من بلادي فأود بأن
أؤم بلدة تكون أستريح من أذاهم وأمن منهم فقال ولم فوالله انك لتزين العشيّة وتعين على النائبة
وتفعل المعروف وتكسب المعدم ارجع فأنت في جوارى فرجع فلما دخل مكة قام ابن الدغنة يصرخ
بمكة يا معشر قريش اني قد أجرت ابن أبي قحافة فلا يؤذيه أحد.

زهري از عروه از عائشه نقل کرده است که ابوبکر در آستانه خانه اش مسجدی داشت، هر زمان که نماز و
قرآن می خواند، بسیار گریه می کرد، زنان، کودکان و غلامان دور او جمع شده و از نازک دلی که در او می دیدند،
تعجب می کردند. ابوبکر از رسول خدا در آن زمان که مشرکین قریش آنها را اذیت می کرد، اجازه هجرت گرفت،
رسول خدا به او اجازه داد، پس ابوبکر از مکه به اندازه دو روز راه خارج شد، تا این که ابن دغنه را که مردی از
بنی حارث و بزرگ حبشی ها بود، ملاقات کرد. ابن دغنه سؤال کرد که کجا می روی؟ ابوبکر گفت: قوم من آزارم
داد و از شهرم اخراج کرد، دوست دارم در شهری ساکن شده و از آزار قریش راحت و از شر آنها در امان باشم.
ابن دغنه گفت: به چه دلیل؟ شما زینت قوم، در سختی ها کمک کار مردم هستی، کارهای نیک انجام می دهی، و از فقراء
دستگیری می کنی، برگرد که در امان من هستی. ابوبکر بازگشت، هنگامی وارد مکه شد، ابن الدغنه در مکه فریاد زد
که ای مردم قریش! من پسر ابوقحافة را امان داده ام، کسی حق آزار او را ندارد....

سيرة ابن إسحاق (المبتدأ والمبعث والمغازي)، ج 4، ص 218، تحقیق: محمد حمید الله، ناشر: معهد الدراسات والأبحاث للتعريف.

بنابراین، ادعای فخر رازی که گفته است « أما هو فما سبق رسول الله كغيره، بل صبر على

مؤانسته وملازمته وخدمته؛ ابوبکر از رسول خدا سبقت نگرفت؛ بلکه بر همراهی، ملازمت و خدمت به آن
حضرت در چنین شرایط ترسناکی که هیچ کس با آن حضرت باقی نمی ماند، صبر کرد»، سخن نادرستی است؛
زیرا طبق روایت ابن اسحاق، ابوبکر پیش از این به تنهایی هجرت کرده بود و فقط به خاطر امان دادن
ابن دغنه دوباره به مکه بازگشت نه به منظور همراهی و ملازمت و خدمت به رسول خدا.

این سخن فخر رازی، مذمت دیگر اصحاب است:

ثانیاً: این سخن فخرزاری در حقیقت مذمت و خرده گیری بر دیگر اصحاب است که به اعتقاد
وی، در این شب ترسناک و در چنین موقعیت خطرناکی رسول خدا را تنها گذاشتند و بر ملازمت و
همراهی آن حضرت صبر نکردند. آیا اهل سنت می توانند چنین مذمتی را بپذیرند؟

هجرت مسلمانان به دستور رسول خدا (ص) بوده است:

ثالثاً: اگر آنها پیش از پیامبر خدا از مکه خارج شدند، نه از روی بی مهربی؛ بلکه به دستور و
سفارش مستقیم آن حضرت بوده است؛ چنانچه طبری در تاریخ خود می نویسد:

أمر رسول الله أصحابه ممن هو معه بمكة من المسلمين بالهجرة والخروج إلى المدينة
واللحوق بإخوانهم من الأنصار وقال إن الله عز وجل قد جعل لكم إخوانا ودارا تأمنون فيها فخرجوا
أرسالا.

رسول خدا، اصحاب خود و کسانی از مسلمانان را که در مکه بودند، فرمان هجرت به سوی مدینه و پیوستن
به برادرانشان از انصار را داد و فرمود: خداوند برای شما برادران و خانه‌ای که در آن در امان هستید، قرار داده
است؛ پس آن‌ها دسته دسته از مکه خارج شدند.

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (310)، تاريخ الطبري، ج 1، ص 565، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت.

و ابن كثير می نویسد:

أمر رسول الله أصحابه من المهاجرين من قومه ومن معه بمكة من المسلمين بالخروج إلى
المدينة والهجرة إليها واللحوق باخوانهم من الانصار وقال إن الله قد جعل لكم اخوانا ودارا تأمنون
بها فخرجوا إليها أرسالا.

ابن كثير الدمشقي، إسماعيل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 169، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

و بغوی که از او با عنوان «محيي السنة» یاد می کنند در تفسیر خود می نویسد:

فأذوا أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه
«إن الله تعالى قد جعل لكم إخوانا ودارا تأمنون فيها» وأمرهم بالهجرة إلى المدينة واللحوق بإخوانهم
من الأنصار.

قریشیان، یاران رسول خدا را اذیت می کردند، رسول خدا به اصحابش فرمود: خداوند برای شما برادران و
خانه‌ای که در آن در امان هستید، مهیا کرده است. رسول خدا به آن‌ها دستور هجرت به سوی مدینه و پیوستن به
برادران انصار را داد.

البغوي، الحسين بن مسعود (516هـ)، تفسير البغوي، ج 1، ص 337، تحقيق: خالد عبد الرحمن العك، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

آیا کسانی که از فرمان پیامبر خدا پیروی کرده اند، سزاوار سرزنش و خرده گیری هستند؟

از طرف دیگر پیش از این ثابت کردیم که همراهی ابوبکر با رسول خدا به دستور و اجازه آن

حضرت نبوده است؛ بنابراین کسی که باید سرزنش شود، ابوبکر است نه دیگر اصحاب رسول خدا!

تعداد دیگری از اصحاب نیز باقی مانده بودند:

رابعاً: ادعای فخررازی با مدارك و مستندات تاریخی در تضاد است؛ چرا که عده‌ای از اصحاب

رسول خدا حتی بعد از هجرت آن حضرت به توصیه ایشان در مکه باقی ماندند و بعدها به آن حضرت

در مدینه ملحق شدند؛ و اتفاقاً با ماندن در مکه نقش مؤثری در هجرت رسول خدا داشتند؛ از جمله امیرمؤمنان علیه السلام که با به خطر انداختن جان عزیزش توانست نقشه کفار را برای کشتن رسول خدا نقش بر آب نماید. علاوه بر آن، امیرمؤمنان به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله وظیفه داشت که امانت‌های مردم را که در اختیار رسول خدا بود به آنان بازگرداند؛ چنانچه ابن کثیر در این باره می‌نویسد:

قال ابن اسحاق وأقام علي بن أبي طالب بمكة ثلاث ليال وأيامها حتى أدي عن رسول الله
الودائع التي كانت عنده ثم لحق برسول الله.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) سه شبانه روز در مکه ماند تا امانت‌هایی را که نزد رسول خدا (ص) بود، به صاحبانش برگرداند؛ سپس به رسول خدا (ص) پیوست.

ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 197، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

صهیب بن سنان بن خالد نیز از کسانی است که در کنار رسول خدا ماند و بعد از آن حضرت

هجرت و در قبا به ایشان ملحق شده است؛ چنانچه مزی در تهذیب الکمال می‌نویسد:

شهد صهيب بدرًا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، وهاجر إلى المدينة في النصف من ربيع

الأول، وأدرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بقاء، قبل أن يدخل المدينة.

صهیب در جنگ بدر به همراه رسول خدا (ص) حضور داشت، در نیمه ربیع الأول به مدینه هجرت کرد و در

منطقه قباء، پیش از آن که وارد مدینه شود، به رسول خدا پیوست.

المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن ابوالحجاج (742هـ)، تهذيب الكمال، ج 13، ص 238، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر:

مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى 1400هـ - 1980م.

و بدر الدين عيني در عمدة القاری می‌نویسد:

ثم هاجر إلى المدينة في النصف من ربيع الأول، وأدرك رسول الله، صلى الله عليه وسلم، بقاء

قبل أن يدخل المدينة، وشهد بدرًا.

صهیب در نیمه ربیع الأول به سوی مدینه هجرت کرد و به رسول خدا در منطقه قباء، قبل از این که وارد

مدینه شود، ملحق شد و در جنگ بدر نیز حضور داشت.

العيني، بدر الدين ابومحمد محمود بن أحمد الغيتابي الحنفي (855هـ)، عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج 13، ص 177، ناشر:

دار إحياء التراث العربي - بيروت.

ابن حجر عسقلانی اعتقاد دارد که صهیب به همراه امیرمؤمنان علیه السلام هجرت کرده است:

وهاجر إلى المدينة مع علي بن أبي طالب في آخر من هاجر في تلك السنة فقدم في نصف ربيع الأول وشهد بدرًا والمشاهد بعدها.

صهيب به همراه علی بن ابی طالب علیه السلام، جزء آخرین کسانی بودند که در این سال به مدینه هجرت کردند، آن‌ها در نیمه ربيع الأول به مدینه آمدند. صهيب در جنگ بدر و در جنگ‌های بعد از آن حضور داشت. العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 3، ص 450، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى 1412هـ - 1992م.

و ابن اثير در اسد الغابة می نویسد:

وقدم في آخر الناس في الهجرة إلى المدينة علي ابن أبي طالب وصهيب، وذلك في النصف من ربيع الأول ورسول الله صلى الله عليه وسلم بقباء.

صهيب و علی بن ابی طالب (علیه السلام) جزء آخرین کسانی بودند که به مدینه هجرت کردند، این قضیه در نیمه ربيع الأول اتفاق افتاد؛ در حالی که رسول خدا در منطقه قباء بود.

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (630هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 3، ص 39، تحقيق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1417هـ - 1996م.

طلحة بن عبيد الله نیز جزء کسانی است که بعد از رسول خدا و شنیدن خبر رسیدن آن حضرت به یترب، هجرت کرده است؛ چنانچه طبري، ابن جوزی و ابن حجر می نویسند:

ولما رجع فيما ذكر عبد الله بن أريقط إلى مكة أخبر عبد الله بن أبي بكر بمكان أبيه أبي بكر فخرج عبد الله بعيل أبيه إليه وصحبهم طلحة بن عبيد الله معهم أم رمان وهي أم عائشة وعبد الله بن أبي بكر حتى قدموا المدينة.

وقتی عبد الله بن أريقط به مکه برگشت، عبد الله بن ابی بکر را از محل سکونت پدرش ابوبکر آگاه کرد، پس عبد الله به همراه عیال پدرش از مکه خارج شد؛ در حالی که طلحة بن عبید الله و ام رمان که مادر عائشه و عبد الله بن ابی بکر بود، آن‌ها را همراهی می کردند، تا این که وارد مدینه شدند.

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (310)، تاريخ الطبري، ج 2، ص 10، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛ ابن الجوزي، جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (597هـ)، المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ج 3، ص 70، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى 1358؛

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 4، ص 27، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى 1412هـ - 1992م.

زبير بن عوام نیز جزء کسانی است که بعد از رسول خدا صلي الله عليه وآله هجرت کرده است.

ابن كثير دمشقي در البداية والنهاية در ترجمه اسماء دختر ابوبکر می نویسد:

أسماء بنت أبي بكر. والدة عبد الله بن الزبير... وهاجرت هي وزوجها الزبير وهي حامل متم بولدها عبد الله فوضعتة بقبا أول مقدمهم المدينة.

اسماء دختر ابوبکر، مادر عبد الله بن زبیر، به همراه شوهرش زبیر هجرت کردند؛ در حالی که به پسرش عبد الله باردار بود، عبد الله را در منطقه قباء در نخستین روزهای که وارد مدینه شدند، به دنیا آورد.
البداية والنهاية ج 8، ص 346.

بنابراین، ابوبکر تنها کسی نبوده است که در مکه باقی مانده باشد؛ از این رو، این ادعای فخرزای که گفته بود: «کل من سوی أبي بكر فارقوا رسول الله (ص)، أما هو فما سبق رسول الله كغيره، بل صبر علی مؤانسته وملازمته وخدمته؛ غیر از ابوبکر از رسول خدا (ص) جدا شدند؛ اما او همانند دیگران بر رسول خدا سبقت نگرفت؛ بلکه بر همراهی، ملازمت و خدمت به آن حضرت در چنین شرایط ترسناکی که هیچ کس با آن حضرت باقی نمی ماند، صبر کرد» سخن باطلی است.

و حتی طبق مدارك موجود در منابع اهل سنت، فقط ابوبکر به همراه رسول خدا نبوده؛ بلکه دو نفر دیگر از اصحاب نیز آن حضرت را همراهی می کردند:
ابن کثیر دمشقی در البداية والنهاية می نویسد:

قال ابن اسحاق وكانوا أربعة رسول الله وأبو بكر وعامر بن فهيرة مولى أبي بكر وعبد الله بن أرقد.

ابن اسحاق گفته: (در هنگام هجرت) آن ها چهار نفر بودند: ۱. رسول خدا (ص)؛ ۲. ابوبکر؛ ۳. عامر بن فهیره؛ ۴. عبد الله بن ارقد.

ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 189، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت؛
ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج 69، ص 13، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995.
و در جای دیگر می نویسد:

عن أبي معبد الخزاعي أن رسول الله خرج ليلة هاجر من مكة إلى المدينة هو وأبو بكر وعامر بن فهيرة مولى أبي بكر ودليلهم عبد الله بن أريقط الليثي....

از ابي معبد خزاعي نقل شده است که رسول خدا در شب هجرت از مکه به سوی مدینه خارج شد؛ در حالی که ابوبکر، عامر بن فهیره و عبد الله بن اريقط لیثی به همراه آن حضرت بود.

ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 192، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.
و ابن جوزی می نویسد:

هاجر إلى المدينة وكان قد أمر أصحابه بالهجرة فخرجوا أرسالا وخرج هو وأبو بكر وعامر بن فهيرة وعبد الله بن أريقط وخلف علي بن أبي طالب على ودائع كانت للناس عنده حتى أداها ثم لحق به.

رسول خدا به سوی مدینه هجرت کرد؛ به اصحاب خود دستور داد که هجرت کنند و آنها دسته دسته از مکه خارج شدند، خود آن حضرت از مکه خارج شد؛ در حالی که ابوبکر، عامر بن فهیره و عبد الله بن اريقط به همراه او بودند. علی بن ابی طالب ماند تا امانت‌هایی را که از مردم در نزد آن حضرت بود به صاحبانش برگرداند، سپس به رسول خدا (ص) ملحق شد.

ابن الجوزي، جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (597 هـ)، تلقيح فهم أهل الأثر في عيون التاريخ والسير، ج 1، ص 19، ناشر: شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم - بيروت، الطبعة: الأولى، 1997م.

بنابراین، اولاً: ابوبکر پیش از آن، یکبار دیگر هجرت کرده بود و فقط به خاطر پناه دادن ابن دغنه به مکه برگشت نه به خاطر مؤانست و همراهی رسول خدا؛ ثانیاً: اصحاب به دستور رسول خدا مکه را ترک کردند؛ ثالثاً: برخی از یاران رسول خدا در مکه ماندند و بر بر همراهی، ملازمت و خدمت به آن حضرت صبر کردند و سپس به همراه آن حضرت و یا بعد از ایشان هجرت کردند؛ پس ابوبکر تنها شخص نبوده که در مکه مانده است و اگر ماندن در مکه فضیلت باشد، چندین نفر دیگر نیز در آن شریک هستند.

گفتار سوم: دلالت جمله «ثاني اثنين» بر فضیلت ابوبکر:

فخر رازی در ادامه می‌نویسد:

الرابع: أنه تعالى سماه «ثَانِيَّ اثْنَيْنِ» فجعل ثاني محمد عليه السلام حال كونهما في الغار، والعلماء أثبتوا أنه رضي الله عنه كان ثاني محمد في أكثر المناصب الدينية، فإنه لما أرسل إلى الخلق وعرض الإسلام على أبي بكر آمن أبو بكر، ثم ذهب وعرض الإسلام على طلحة والزبير وعثمان بن عفان وجماعة آخرين من أجلة الصحابة رضي الله تعالى عنهم، والكل آمنوا على يديه، ثم إنه جاء بهم إلى رسول الله (ص) بعد أيام قلائل، فكان هو رضي الله عنه (ثَانِيَّ اثْنَيْنِ) في الدعوة إلى الله وأيضاً كلما وقف رسول الله (ص) في غزوة، كان أبو بكر رضي الله عنه يقف في خدمته ولا يفارقه، فكان ثاني اثنين في مجلسه، ولما مرض رسول الله (ص) قام مقامه في إمامة الناس في الصلاة فكان ثاني اثنين، ولما توفي دفن بجنبه، فكان ثاني اثنين هناك أيضاً.

چهارم: خداوند تعالی ابوبکر را «ثانی اثنین؛ دومی از دو تا» نامیده است و او را دومی محمد (ص) در زمانی که آن دو در غار بوده‌اند قرار داده است. علما ثابت کرده‌اند که ابوبکر در اکثر مناصب دینی دومی محمد بوده است، زمانی که به سوی خلق فرستاده شد و اسلام را بر ابوبکر عرضه کرد، ابوبکر ایمان آورد، سپس ابوبکر اسلام را بر طلحه، زبیر، عثمان و جماعت دیگری از بزرگان صحابه عرضه کرد و همگی آن‌ها به دست ابوبکر ایمان آوردند و سپس بعد از مدت کوتاهی ابوبکر آن‌ها را پیش رسول خدا آورد، پس ابوبکر در دعوت به سوی خداوند نیز «ثانی اثنین» بوده است.

همچنین هر زمان رسول خدا در جنگی شرکت می‌کرد، ابوبکر در خدمت آن حضرت باقی می‌ماند و از آن حضرت جدا نمی‌شد؛ پس در مجلس آن حضرت نیز ابوبکر «ثانی اثنین» بوده است و زمانی که رسول خدا (ص) مریض شد، به جای آن حضرت، امامت جماعت را به عهده گرفت؛ پس در آن جا نیز «ثانی اثنین» بوده است و زمانی که فوت کرد، ابوبکر در کنار او دفن شد؛ پس در قبر نیز «ثانی اثنین» رسول خدا بوده است.

نقد و بررسی:

منظور از «ثانی اثنین» رسول خدا (ص) بوده است:

استدلال فخررازی در صورتی درست است که ثابت شود مراد از «ثانی اثنین» ابوبکر بوده است نه رسول خدا؛ در حالی که نه تنها دلیلی بر این مطلب وجود ندارد و اگر داشت فخررازی بیان می‌کرد؛ بلکه دلیل بر خلاف آن است. ما به صورت اختصار به چند دلیل اشاره می‌کنیم:

1. سیاق آیه دلالت می‌کند که مراد از «ثانی اثنین» رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد نه شخص دیگری؛ چرا که خداوند در این آیه می‌فرماید:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ...

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد، آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و يك نفر بیشتر همراه نداشت) در آن هنگام که آن دو در غار بودند....

این سیاق به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که مراد از «ثانی اثنین» شخص دیگری غیر از همان کسی باشد که کفار او را اخراج کرده‌اند.

2. طبق قواعد علم نحو، «ثانی اثنین» حال است برای ضمیر «هاء» در «اذ اخْرَجَهُ» و به اتفاق شیعه و سنی این ضمیر به رسول خدا صلی الله علیه وآله بر می‌گردد نه به ابوبکر؛ پس آیه در حقیقت حال

رسول خدا صلی الله علیه وآله را بیان می کند نه حال همراه او را؛ چنانچه بزرگان اهل سنت بر این مطلب تصریح کرده اند. ابن تیمیه حرانی در این باره می نویسد:

وقوله (ثاني اثنين) حال من الضمير في أخرجه...

«ثاني اثنين» حال است برای ضمیری که در «أخرجه» وجود دارد.

ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبد الحليم ابو العباس (728 هـ)، منهاج السنة النبوية، ج 8، ص 472، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى 1406 هـ.

و بدر الدین عینی می نویسد:

قوله: (ثاني اثنين) حال من الضمير المنصوب في إذ أخرجه الذين كفروا....

«ثاني اثنين» حال است برای ضمیر منصوبی که در جمله «اذ أخرجه الذين كفروا» وجود دارد.

العيني، بدر الدين ابو محمد محمود بن أحمد الغيتابي الحنفي (855 هـ)، عمدة القاري شرح صحيح البخاري، عمدة القاري ج 16، ص 173، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

و ابن عاشور می گوید:

و (ثاني اثنين) حال من ضمير نصب في (أخرجه).

محمد الطاهر بن عاشور (1284 هـ)، تفسير التحرير والتنوير، ج 10، ص 96، ناشر: دار سحنون للنشر والتوزيع - تونس 1997 م.

جالب این است که خود فخر رازی در صفحه قبل و در مسأله دوم تصریح می کند که «ثاني اثنين»

منصوب و حال است:

وقوله: (ثاني اثنين) نصب على الحال، أي في الحال التي كان فيها (ثاني اثنين).

«ثاني اثنين» منصوب است به دلیل این که حال است (برای ضمیر منصوب أخرجه) یعنی در آن زمانی که

رسول خدا (ص) در داخل غار دومی از دوتا بود.

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (604 هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، التفسير الكبير ج 16، ص 52، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى 1421 هـ - 2000 م.

اما در مسأله چهارم این مطلب را فراموش کرده و می گوید:

الرابع: أنه تعالى سماه «ثاني اثنين» فجعل ثاني محمد عليه السلام...

اگر «ثاني اثنين» حال باشد برای ضمیر «أخرجه» چگونه می تواند مراد از آن ابوبکر باشد؟!

3. بسیاری از بزرگان اهل سنت تصریح کرده اند که مراد از «ثاني اثنين» رسول خدا صلی الله علیه

وآله است نه ابوبکر که ما به نام چند تن از آنان اشاره می کنیم:

طبری در تفسیر خود می نویسد:

كما نصره إذ أخرجه الذين كفروا بالله من قريش من وطنه وداره ثاني اثنين يقول أخرجه وهو أحد الاثنين أي واحد من الاثنين... .

چنانچه خداوند (رسولش) را یاری کرد در آن هنگام که کفار قریش آن حضرت را از وطنش بیرون کردند، و يك نفر را همراه او کرد و رسول خدا یکی از دو نفر بود .

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (310هـ)، جامع البيان عن تأويل آي القرآن ، ج10، ص135، ناشر: دار الفكر، بيروت -

1405هـ

و آلوسی نیز می نویسد:

(ثاني اثنين) حال من ضميره عليه الصلاة والسلام أي أحد اثنين.

«ثاني اثنين» حال است برای ضمیری که به رسول خدا (ص) بر می گردد؛ یعنی آن حضرت یکی از دو تا بود.

الآوسي البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (1270هـ)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني ،

ج10، ص96، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

و بغوی می نویسد:

(إذ أخرجه الذين كفروا) من مكة حين مكروا به وأرادوا تبينه وهموا بقتله (ثاني اثنين) أي

هو أحد الإثنين.

البغوي، الحسين بن مسعود (516هـ)، تفسير البغوي، ج2، ص292، تحقيق: خالد عبد الرحمن العك، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

و در تفسیر مجاهد آمده است:

عن مجاهد في قوله (إلا تنصروه فقد نصره الله) قال ذكر ما كان من أول شأنه حين أخرجه

يقول فالله نصره كما نصره وهو (ثاني اثنين).

مجاهد بن جبر المخزومي التابعي أبو الحجاج، تفسير مجاهد، ج1، ص279، تحقيق: عبدالرحمن الطاهر محمد السورتی ، ناشر:

المنشورات العلمية - بيروت.

«ثاني اثنين» فضیلتی را برای ابوبکر به اثبات نمی رساند:

برفرض که مراد از «ثانی اثنين» ابوبکر باشد، بازهم فضیلتی برای وی محسوب نمی شود؛ چرا که

این جمله تنها گزارشی از اجتماع مکانی ابوبکر با پیامبر است و مفاد آن هیچ فضیلتی را برای وی به

اثبات نمی رساند.

این آیه به مؤمنان گوشزد می کند که اگر شما پیامبر را یاری نکنید، خداوند خود، پیامبرش را یاری

خواهد کرد؛ همان طوری که وقتی مشرکان او را مکه اخراج کردند و قصد کشتن او را داشتند، و او

هیچ یآوری نداشت و تنها یکی از دو نفر بود، با انزال سکینه و لشکریان نامرئی او را یاری کرد و کلمه الله را اعتلا بخشید.

برخی از اندیشمندان سنی نیز تصریح کرده‌اند که تعبیر «ثانی اثنین» نه اولویت را می‌رساند و نه اولیت را؛ بلکه فقط صرف اخبار از عدد است و هیچ‌گونه فضیلتی را برای شخص ثابت نمی‌کند. علامه رشید رضا از علمای معاصر اهل سنت در این باره می‌نویسد:

ثَانِي اثْنَيْنِ أَيُّ: أَحَدُهُمَا، فَإِنَّ مِثْلَ هَذَا التَّعْبِيرِ لَا يُعْتَبَرُ فِيهِ الْأَوْلِيَّةُ وَلَا الْأَوْلَوِيَّةُ؛ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا ثَانٍ لِلْآخَرِ، وَمِثْلُهُ: ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ، وَرَابِعُ أَرْبَعَةٍ لَا مَعْنَى لَهُ إِلَّا أَنَّهُ وَاحِدٌ مِنْ ثَلَاثَةٍ أَوْ أَرْبَعَةٍ بِهِ تَمَّ هَذَا الْعَدَدُ. عَلَى أَنَّ التَّرْتِيبَ فِيهِ إِنَّمَا يَكُونُ بِالزَّمَانِ أَوْ الْمَكَانِ، وَهُوَ لَا يَدُلُّ عَلَى تَفْضِيلِ الْأَوَّلِ عَلَى الثَّانِي، وَلَا الثَّلَاثِ أَوْ الرَّابِعِ عَلَى مَنْ قَبْلَهُ.

«ثانی اثنین» یعنی یکی از دو تا بود. تعبیر این چنینی، نه اولیت را می‌رساند و نه اولویت را؛ زیرا هر کدام از آن دو، دومی دیگری است؛ همانند «یکی از سه تا» و «یکی از چهارتا». این جملات معنای جز این ندارند که یکی از سه تا یا یکی از چهار تا هستند و عدد به آن ختم می‌شود. بنابراین که ترتیب بر اساس زمان و یا مکان باشد، چنین چیزی دلالت بر برتری اولی بر دومی و یا سومی و یا چهارمی بر قبلی‌ها نمی‌کند.

محمد رشید بن علی رضا بن محمد (1354هـ)، تفسیر المنار، ج 10، ص 369، ذیل آیه 40 سوره توبه، ناشر: هیئة المصرية العامة للكتاب 1990م.

شیخ طوسی در این باره می‌فرماید:

وليس في الآية ما يدل على تفضيل أبي بكر، لان قوله " ثاني اثنين " مجرد الاخبار أن النبي صلى الله عليه وآله خرج ومعه غيره.

در این آیه چیزی وجود ندارد که دلالت بر برتری ابوبکر داشته باشد؛ زیرا «ثانی اثنین» تنها از مطلب

گزارش می‌دهد که رسول خدا در حالی از مکه خارج شد که شخص دیگری همراه او بوده است.

الطوسي، الشيخ ابو جعفر، محمد بن الحسن بن علي بن الحسن (460هـ)، التبيان في تفسير القرآن، ج 5 ص 222، تحقيق وتصحيح أحمد حبيب قصير العاملي، ناشر: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى 1409هـ.

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه این چنین استدلال می‌کند:

وأما كونه للنبي صلى الله عليه وآله ثانيا، فليس فيه أكثر من الأخبار بالعدد في الحال، وقد

يكون المؤمن في سفره ثاني كافر، أو فاسق، أو جاهل، أو صبي، أو ناقص، كما يكون ثاني مؤمن

وصالح وعالم وبالغ وكامل، وهذا ما ليس فيه اشتباه، فمن ظن به فضلا فليس من العقلاء.

اما اینکه خداوند ابوبکر را ثانی پیامبر قرار داده، تنها گزارش از عدد است و چه بسا که مؤمن در مسافرت ثانی کافر یا فاسق، جاهل، کودک و یا ناقص قرار گیرد؛ همان طوری که ممکن است ثانی مؤمن، صالح، عالم، بالغ و یا کامل قرار گیرد، اشتباهی در این مطلب نیست، پس کسی که فضیلتی از آن استنباط کند، از عقلاً شمرده نمی‌شود.

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبي عبد الله العکبري، البغدادي (413 هـ)، الإفصاح في إمامة أمير المؤمنين عليه السلام، ص 187، تحقیق و نشر: مرکز مؤسسه البعثة للطباعة والنشر - قم، الطبعة الأولى 1412 هـ.

بنابراین، اولاً: مراد از «ثانی اثنین» رسول خدا صلی الله علیه وآله است نه ابوبکر؛ ثانیاً: برفرض که مراد از آن ابوبکر باشد، صرفاً گزارشی از اجتماع مکانی وی با رسول خدا است و هیچ فضیلتی را برای وی به اثبات نمی‌رساند.

فخررازی در جواب اشکال مقدری که در این جا وجود دارد، می‌گوید:

وطعن بعض الحمقى من الروافض في هذا الوجه وقال: كونه ثاني اثنين للرسول لا يكون أعظم من كون الله تعالى رابعاً لكل ثلاث في قوله: (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ) (المجادلة: 7) ثم إن هذا الحكم عام في حق الكافر والمؤمن، فلما لم يكن هذا المعنى من الله تعالى دالاً على فضيلة الإنسان فلأن لا يدل من النبي على فضيلة الإنسان كان أولى.

برخی از احمق‌های رافضی به این دلیل ما خرده گرفته و گفته‌اند: بودن ابوبکر «ثانی اثنین» برتر از این نیست که خداوند چهارمی هر جمع سه تائی است در این آیه قرآن که خداوند می‌فرماید: «هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست» این حکم شامل مؤمن و کافر می‌شود، وقتی این معنا از جانب خداوند (یکی از سه فردی که خداوند چهارم آن است) دلالت بر فضیلت انسان نمی‌کند، از جانب پیامبر به طریق اولی دلالت بر فضیلت نخواهد کرد.

والجواب: أن هذا تعسف بارد، لأن المراد هناك كونه تعالى مع الكل بالعلم والتدبير، وكونه مطلعاً على ضمير كل أحد، أما ههنا فالمراد بقوله تعالى: (ثَانِي اثْنَيْنِ) تخصيصه بهذه الصفة في معرض التعظيم وأيضاً قد دللنا بالوجوه الثلاثة المتقدمة على أن كونه معه في هذا الموضع دليل قاطع على أنه (ص) كان قاطعاً بأن باطنه كظاهرة، فأين أحد الجانبين من الآخر؟

در جواب می‌گوییم: این سخنی است که روی آن اندیشیده نشده است؛ زیرا مراد خداوند در آن جا این است که خداوند با علم و تدبیر به همه انسان‌ها است و از اسرار درون همگان آگاه است؛ اما در آیه غار مراد از «ثانی

اثنین» اختصاص دادن این فضیلت به ابوبکر به منظور تکریم و تعظیم وی است. همچنین ما با سه دلیل گذشته ثابت کردیم که بودن ابوبکر به همراه رسول خدا در غار، دلیل بر این است که آن حضرت از باطن ابوبکر همانند ظاهر او آگاه بوده است؛ پس این دو آیه قابل قیاس بایکدیگر نیستند.

ما نیز در جواب فخررازی می‌گوییم:

اولاً: فحاشی به دیگران، دور از ادب و نشانه این است که حتی خود او به استدلالش اعتقاد ندارد؛ زیرا فحاشی به طرف مقابل منطق کسانی است که هیچ منطق و دلیل برای اثبات ادعای خود ندارد. ثانیاً: استدلال شما در صورتی درست است که مراد از «ثانی اثنین» ابوبکر باشد؛ در حالی که پیش از این ثابت کردیم که مراد از آن رسول خدا است نه ابوبکر؛ پس اگر تعظیمی هم باشد، برای ابوبکر نیست.

ما هر سه وجه و دلیل گذشته شما را به صورت کامل نقد کردیم و ثابت شد که هیچ‌یک از آنها فضیلتی را برای ابوبکر به ارمغان نمی‌آورد.

و در بررسی فقرات بعدی ثابت خواهد شد که این آیه جز این که نقیصه‌ای بر نقیصه‌های ابوبکر می‌افزاید، فضیلتی را برای او به همراه ندارد.

از این رو، هیچ تفاوتی بین آیه «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...» و بین آیه «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ...» وجود ندارد.

در حقیقت معنای آیه این می‌شود که: اگر شما پیامبر را یاری نکنید، خداوند او را یاری خواهد کرد؛ همان طور که در هنگام اخراج از مکه و در زمانی که یک همراه بیشتر نداشت که او نیز همواره محزون و غمگین بود، یاری‌اش کرد و آرامش را بر قلب او سرازیر و با لشکریان نامرئی تأییدش کرد.

گفتار چهارم: استدلال به روایت «ما ظنك باثنين الله ثالثهما»:

فخررازی در ادامه می‌نویسد:

والوجه الخامس: من التمسك بهذه الآية ما جاء في الأخبار أن أبا بكر رضي الله عنه لما حزن

قال عليه الصلاة والسلام ما ظنك باثنين الله ثالثهما؟ ولا شك أن هذا منصب علي، ودرجة رفيعة.

دلیل پنجم برای تمسك به این آیه، چیزهای است که در روایات آمده که ابوبکر زمانی که غمگین شد، رسول خدا به او فرمود: چه خیال می‌کنی در باره دو نفری که نفر سوم آنها خداوند است. تردید نیست که این مقام بلند و درجه رفیعی است.

نقد و بررسی:

اصل روایت:

حدثنا محمد بن سنانٍ حدثنا هَمَّامٌ عن ثَابِتٍ عن أَنَسٍ عن أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه قال قلت لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا فِي الْغَارِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ لَأَبْصَرَنَا فَقَالَ مَا ظَنُّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ بَاثِنِينَ اللهُ تَالِثَهُمَا.

از ابوبکر نقل شده است که من به رسول خدا در آن زمان که در غار بودم گفتم: اگر یکی از آن‌ها زیر پاهایش را نگاه کند، ما را خواهد دید، آن حضرت فرمود: چه خیال می‌کنی در باره دو نفری که نفر سوم آن‌ها خدا است.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1337، ج 3453، كتاب فضائل الصحابة، باب مناقب المهاجرين وفضلهم منهم أبو بكر، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

بررسی سند روایت:

در سند این روایت انس بن مالک وجود دارد که او از دشمنان اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود و در موارد بسیاری عداوت و دشمنی خود را با امیر مؤمنان علیه السلام آشکار کرده است؛ از جمله در قضیه یادآوری حدیث غدیر که امیر مؤمنان علیه السلام از صحابه‌ای که در آن جا حضور داشتند درخواست کرد آن چه را که از زبان رسول خدا شنیده‌اند شهادت دهند، عده‌ای از یاران وفادار رسول خدا برخواستند و شهادت دادند؛ اما انس بن مالک بهانه آورد که من پیر شده‌ام و دچار فراموشی شده‌ام. امیر مؤمنان علیه السلام او را نفرین کرد و به مرض برص مبتلا شد.

کتمان شهادت؛ آن‌هم در مسأله‌ای که سعادت و یا شقاوت مردم بستگی مستقیمی به آن دارد، گناهی بس بزرگ و غیر قابل بخشش است. خداوند کریم در 140 سوره بقره می‌فرماید:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ.

و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می‌کند؟!

کسی که در امور دینی کتمان شهادت می‌کند، در حقیقت سه گناه بزرگ با هم انجام داده است:

1. دین الهی و دستورات خداوند را ضایع کرده؛
2. پیروان آن دین و کسانی را که از سخن او متابعت می‌کند گمراه کرده؛
3. خود را مستحق عذاب ابدی الهی کرده است. به همین خاطر است که خداوند در این آیه، کتمان کننده شهادت را ظالم‌ترین فرد معرفی می‌کند؛ بنابراین آیا می‌توان به روایت چنین شخصی اعتماد کرد؟

و در آیه 228 همین سوره می فرماید:

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می دهید، داناست.

از آن جایی که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن به وسیله قلب و روح انجام می شود، خداوند آن را يك گناه قلبی معرفی کرده است و انس بن مالك نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام، دچار مرض قلبی «حسادت» شده بود که در موارد دیگری نیز آن را اظهار کرده بود. بلاذری در انساب الأشراف داستان کتمان شهادت انس بن مالك را این گونه بیان می کند:

عن أبي وائل شقيق بن سلمة؛ قال قال عليّ علي المنبر: نشدت الله رجلاً سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خمّ: " اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ". إلا قام فشهد، وتحت المنبر أنس بن مالك والبراء بن عازب، وجرير بن عبد الله، فأعادها فلم يجبه أحد فقال: اللهم من كتم هذه الشهادة وهو يعرفها فلا تخرجه من الدنيا حتى تجعل به آية يعرف بها.

قال: فبرص أنس، وعمي البراء، ورجع جرير أعرابياً بعد هجرته؛ فأتى لاسرأة فمات في بيت أمّه بالسرأة.

از ابي وائل نقل شده است که علی بن ابي طالب (علیه السلام) بر بالای منبر می فرمود: به خداوند سوگند می دهم مردی را که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده است «خدایا دوست بدار هر که او (علی) را دوست دارد و دشمن باش با هر کسی که با او دشمن است» که بلند شده و شهادت دهد. در این مجلس انس بن مالك، براء بن عازب و جریر بن عبد الله حضور داشتند، حضرت از آنها درخواست شهادت کرد؛ ولی هیچ يك جواب ندادند، سپس علی (علیه السلام) فرمود: خدایا کسانی که این مسأله را می دانستند و از دادن شهادت خودداری کردند، از این دنیا مبر؛ مگر این که علامتی برای آنها قرار بده که با آن شناخته شوند.

پس انس دچار مرض برص و براء کور شد....

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (279هـ)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 289، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن أبي الحديد معتزلی می نویسد:

المشهور أن علياً عليه السلام ناشد الناس الله في الرحبة بالكوفة، فقال: أنشدكم الله رجلاً سمع صلى الله عليه وآله وسلم يقول لي وهو منصرف من حجة الوداع: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه» فقام رجال فشهدوا بذلك، فقال عليه السلام لأنس بن مالك: لقد

حضرتها، فما بالك فقال: يا أمير المؤمنين كبرت سني، وصار ما أنساه أكثر مما أذكره؛ فقال له: إن كنت كاذباً فضربك الله بها بيضاء لا توارىها العمامة، فما مات حتى أصابه البرص

مشهور این است که علی علیه السلام مردم را در رحبه کوفه سوگند داد و گفت: شما را به خداوند سوگند می‌دهم که هرکس در حجة الوداع از پیامبر شنیده است که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است، خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد» شهادت دهد. افرادی برخاسته و شهادت دادند. امام علیه السلام به آنس بن مالک گفت: تو در آن جا حاضر بودی؛ پس چرا شهادت نمی‌دهی؟ آنس گفت: ای امیرمؤمنان! من سنم بالا رفته است و مطالبی را که فراموش کرده‌ام بیشتر از چیزهای است که به یاد دارم. علی علیه السلام فرمود: اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را دچار پیسی کند که هیچ چیز نتواند آن را بپوشاند، آنس مالک فرود؛ مگر این که دچار مرض پیسی شد.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (655 هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 19، ص 98، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى 1418 هـ - 1998 م.

ابن قتیبه دینوری در کتاب المعارف می‌نویسد:

أنس بن مالك كان بوجهه برص. وذكر قوم أن علياً رضي الله عنه سأله عن قول رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقال كبرت سني ونسيت فقال له علي رضي الله عنه إن كنت كاذباً فضربك الله بيضاء لا توارىها العمامة.

آنس بن مالک، در صورت خود مرض پیسی داشت. عده‌ای گفته‌اند که علی علیه السلام از او در باره این سخن رسول خدا که فرمود: «خدایا دوست بدار هر که او (علی) را دوست دارد و دشمن باش با هر کس که با او دشمن است» سؤال کرد، آنس گفت: سنم زیاد شده و فراموش کرده‌ام. علی علیه السلام فرمود: اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را مبتلا به پیسی کند که هیچ چیز نتواند آن را بپوشاند.

الدينوري، ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (276 هـ)، المعارف، ج 1، ص 580، تحقيق: دكتور ثروت عكاشة، ناشر: دار المعارف - القاهرة.

متأسفانه دست‌های امانت‌دار اهل سنت در چاپ‌های مصر جمله‌ای بعد از این روایت اضافه کرده و نوشته‌اند:

قال أبو محمد: ليس لهذا أصل.

أبو محمد (ابن قتيبة) گفته: این روایت واقعیت ندارد.

در حالی که در چاپ‌های دیگر چنین مطلبی دیده نمی‌شود و از تحریفاتی است که بر این کتاب انجام شده است.

علامه امینی رضوان الله تعالى عليه بعد از نقل سخن ابن قتیبہ می نویسد:

لكن اليد الأمانة على ودائع العلماء في كتبهم في المطابع المصرية، دست في الكتاب ما ليس منه، فزادت بعد القصة ما لفظه: قال أبو محمد: ليس لهذا أصل. ذهولا عن أن سياق الكتاب يعرب عن هذه الجناية، ويأبى هذه الزيادة، إذ المؤلف يذكر فيه من مصاديق كل موضوع ما هو المسلم عنده، ولا يوجد من أول الكتاب إلى آخره حكم في موضوع بنفي شيء من مصاديقه بعد ذكره إلا هذه، فأول رجل يذكره في عد من كان عليه البرص هو أنس ثم بعد من دونه، فهل يمكن أن يذكر مؤلف في إثبات ما يرتئيه مصداقا، ثم ينكره بقوله: لا أصل له؟!!

دست‌های امانت‌دار بر یادگارهای علما، در چاپ‌های مصری به این کتاب دست برده و چیزی را که در اصل کتاب نبوده بعد از نقل این داستان افزوده‌اند: ابو محمد گفته است: این روایت اصل و اساس ندارد.

دقت در سیاق کتاب و مطالعه روش نویسنده، یرده از این جنایت برداشته و چنین اضافه‌ای را نمی‌پذیرد؛ زیرا مؤلف کتاب (ابن قتیبہ) در هر موضوعی چند مصداق را که از دیدگاه او مسلم بوده است، نقل می‌کند و از اول کتاب تا آخر آن، دیده نشده است که در باره يك مصداق اظهار نظر و حکم به نفی آن مصداق کرده باشد؛ جز همین مورد.

نخستین مصداقی که ابن قتیبہ در باره افراد دارای برص ذکر می‌کند، أنس بن مالك است و سپس دیگران را می‌شمارد؛ پس آیا امکان دارد که مؤلف مصداقی را برای اثبات آن چه اظهار نظر کرده است، بیاورد و سپس آن را منکر شده و بگوید این روایت واقعیت ندارد؟

الأميني، الشيخ عبد الحسين (1392هـ)، المناشدة والاحتجاج بحديث الغدير، ص 65، طبق برنامه المكتبة اهل البيت عليهم السلام.

برخی دیگر از دانشمندان سنی نیز قضیه کتمان شهادت أنس را نقل کرده‌اند؛ اما به خاطر تعصبی

که نسبت به صحابه داشته‌اند، به جای نام انس بن مالك از کلمات «بعض الناس» یا «رجل» استفاده

کرده‌اند. ابو نعیم اصفهانی می‌نویسد:

عن عميرة بن سعد قال شهدت عليا على المنبر ناشدا أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

وفيههم أبو سعيد وأبو هريرة وأنس بن مالك وهم حول المنبر وعلي على المنبر وحول المنبر اثني

عشر رجلا هؤلاء منهم فقال علي نشدتكم بالله هل سمعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من

كنت مولاة فعلي مولاة فقاموا كلهم فقالوا اللهم نعم وقعد رجل فقال ما منعك أن تقوم قال يا أمير

المؤمنين كبرت ونسيت فقال اللهم إن كان كاذبا فاضربه ببلاء حسن قال فما مات حتى رأينا بين

عينيه نقطة بيضاء لا تواريها العمامة.

از عمیره بن سعد نقل شده است که من در شاهد بودم که علی (علیه السلام) بر فراز منبر یارانش را سوگند می‌داد که در میان آن‌ها ابوسعید، ابوهیره و انس بن مالک حضور داشتند و در اطراف منبر نشسته بودند و علی (علیه السلام) بر فراز من بود. در کنار منبر دوزخ نفر بود که علی (علیه السلام) آن‌ها را به خداوند سوگند داد که آیا از رسول خدا شنیده‌اند که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است» همگی برخاستند و گفتند: بلی شنیده‌ایم؛ اما یکی از آن‌ها نشست (شهادت نداد). علی (علیه السلام) از او سؤال کرد که چرا نایستاد و شهادت نداد؟ گفت: ای امیرمؤمنان! سنم زیاد شده و فراموش کرده‌ام. علی (علیه السلام) گفت: اگر او دروغ می‌گوید خداوند او را به بلای نیکی گرفتار کن. راوی می‌گوید: آن شخص نمرد؛ مگر این که دیدیم در میان دو چشم او پیسی ظاهر شد که هیچ چیز نمی‌توانست آن را بپوشاند.

الأصفهانی، ابونعیم أحمد بن عبد الله (430هـ)، *حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء*، ج 5، ص 27، ناشر: دار الکتب العربی - بیروت، الطبعة: الرابعة 1405هـ

و راغب اصفهانی می‌نویسد:

وسأل أمير المؤمنين بعض الناس فقال: هل سمعت رسول الله يقول: علي مني كهرون من موسى، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، فقال: كبرت سني ونسيته، فقال: إن كنت كاذبا فضربك الله بيضاء لا توارىها العمامة فصار ذا برص إلى أن مات.

امیرمؤمنان (علیه السلام) از برخی از مردم سؤال کرد: آیا شنیده‌ای که رسول خدا (ص) فرمود: «علی برای من همانند هارون است برای موسی، خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که دشمن او است، دشمن او باش»؟ آن شخص گفت: من پیر شده و فراموش کرده‌ام، امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را دچار پیسی کند که هیچ چیز نتواند آن را بپوشاند، پس آن شخص دچار پیسی شد تا زمانی که از دنیا رفت.

الراغب الأصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن المفضل (502هـ)، *محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء*، ج 1، ص 490، تحقیق: عمر الطباع، ناشر: دار القلم - بیروت 1420هـ-1999م.

و برخی دیگر از دانشمندان سنی، مرض برص را برای انس نقل کرده‌اند، بدون این که اشاره کنند که انس با نفرین امیرمؤمنان علیه السلام دچار این مرض شده است. ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد:

وروی عمرو بن دینار عن أبي جعفر قال كان انس بن مالك أبرص وبه وضع شديد ورأيتهم يأكل فيلقم لقما كبارا.

عمرو بن دینار از ابی جعفر نقل کرده است که انس بن مالک دچار بیماری پیسی شده و پیسی آن شدید بود، دیدم که در هنگام خوردن لقمه‌های بزرگی برمی‌داشت.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 405، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة 1413هـ.

و ابن جوزی می‌نویسد:

تسمية البرص. أنس بن مالك كان بوجهه برص.

أنس بن مالك در صورتش پیسی داشت.

ابن الجوزي، جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (597 هـ)، تليقح فهوم أهل الأثر في عيون التاريخ والسير، ج 1، ص 327، ناشر: شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم - بيروت، الطبعة: الأولى، 1997م.

حساسیت انس نسبت به علی عليه السلام در قضیه طیر

مسأله دیگری که عداوت و حسادت شدید انس بن مالک را نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام ثابت می‌کند، قصه طیر مشوی (مرغ بریان) است. حاکم نیشابوری آن را این گونه نقل می‌کند:

عن أنس بن مالك رضي الله عنه قال كنت أخدم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقدم لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرخ مشوي فقال اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير قال فقلت اللهم اجعله رجلا من الأنصار ف جاء علي رضي الله عنه فقلت إن رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افتح فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما حبسك علي فقال إن هذه آخر ثلاث كرات يردني أنس يزعم إنك على حاجة فقال ما حملك على ما صنعت فقلت يا رسول الله سمعت دعاءك فأحببت أن يكون رجلا من قومي فقال رسول الله إن الرجل قد يحب قومه.

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه وقد رواه عن أنس جماعة من أصحابه زيادة على ثلاثين نفسا ثم صحت الرواية عن علي وأبي سعيد الخدري وسفيينة.

از انس بن مالک روایت شده که من خادم رسول خدا (ص) بودم. در یکی از روزها، مرغ بریان شده‌ای ب ه حضور مبارک رسول خدا (ص) اهداء شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بار پروردگارا! بهترین آفریده‌ات را بفرست تا با هم این غذا را تناول کنیم. من هم به دنبال این دعا گفتم: پروردگارا! یکی از انصار را برای تناول این مرغ برسان.

انس گوید: طولی نکشید که علی علیه السّلام آمد و در زد. - من از این که دعا به اجابت نرسید ناراحت شدم - گفتم: رسول خدا (ص) سرگرم انجام کاری است (به این بهانه از ورود علی علیه السّلام به خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله جلوگیری کردم) پس از اندک فاصله‌ای علی علیه السّلام دوباره آمد. باز هم اجازه ورود ندادم و گفتم: رسول خدا (ص) سرگرم کاری است. بار سوّم آمد، خواستم این بار هم مانع شوم، رسول خدا (ص) فرمود: در را باز کن! بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در را گشودم. علی علیه السّلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! علت تأخیرت چه بود؟ به عرض رسانید: یا رسول الله! این سومین بار بود که اجازه ورود خواستم، انس مانع می‌شد و می‌گفت که شما سرگرم کاری هستید و به همین علت در خانه را به روی من باز نمی‌کرد.

رسول خدا (ص) خطاب به انس، فرمود: چرا در را به روی علی علیه السّلام نگشودی؟ عرض کردم: دعای شما را شنیدم و دوست می‌داشتم که مردی از قوم من بیاید و با شما در تناول این مرغ شرکت نماید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: البته طبیعی است که انسان قوم خویش را دوست بدارد. این حدیث لُبهرائطی که بخاری و مسلم در صحت روایت قائل هستند، صحیح است؛ ولی آن‌ها نقل نکرده‌اند. این حدیث را گروهی از اصحاب که متجاوز از سی تن می‌باشند، نقل کرده‌اند و روایت صحیحش همان روایتی است که علی علیه السّلام، ابو سعید خدری و سفینه روایت کرده‌اند.

الحاکم النیسابوری، محمد بن عبدالله ابوعبدالله (405 هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 141، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولى، 1411 هـ - 1990 م.

و علامه حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب معتبر المطالب العالیه می‌نویسد:

عن أنس رضي الله عنه قال: أهدني لرسول الله صلى الله عليه وسلم حجل مشوي بخبزة وظبابة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطعام» فقالت عائشة رضي الله عنها: اللهم اجعله أبي. وقالت حفصة رضي الله عنها: اللهم اجعله أبي. قال أنس رضي الله عنه: فقلت: اللهم اجعله سعد بن عبادة. قال: فسمعت حركة بالباب فخرجت فإذا علي رضي الله عنه، فقلت: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة. فانصرف، ثم سمعت حركة الباب فخرجت فإذا علي رضي الله عنه كذلك فسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته فقال: «انظر من هذا؟». فخرجت فإذا علي رضي الله عنه، فجئت رسول الله صلى الله عليه وسلم / فأخبرته فقال: «اللهم والي اللهم والي».

از آنس نقل شده است که: مرغ بریانی به همراه نان و یک ظرف شیر به رسول خدا (ص) اهداء شد، رسول خدا فرمود: «خدایا محبوب‌ترین فرد آفریده‌ات را بفرست تا بام از این غذا تناول کند». عائشه گفت: خدایا این

شخص را پدر من قرار بده. حفصه گفت: خدایا این شخص پدر من باشد. انس گفت که من گفتم: خدایا او را سعد بن عباده قرار بده. سپس حرکت در را شنیدم، خارج شدم دیدم که علی (علیه السلام) است، گفتم: رسول خدا (ص) مشغول کاری است، علی (علیه السلام) برگشت، دوباره صدای در را شنیدم بیرون آمدم دیدم که دوباره علی (علیه السلام) است، رسول خدا صدای او را شنید و گفت: بین چه کسی است؟ بیرون آمدم دیدم علی (علیه السلام) است، پیش پیامبر آمدم و او را از ماجرا باخبر ساختم، رسول خدا فرمود: خدایا او را دوست بدار، خدایا او را دوست بدار.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (852هـ)، المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة، ج 16، ص 108، 3935، تحقیق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزیز الشتری، ناشر: دار العاصمة/ دار الغیث، الطبعة: الأولى، السعودیة 1419هـ.

آیا با این همه حسادت انس نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام بازهم می توانیم به روایت او اعتماد کنیم؟

بررسی دلالت روایت:

بلی، کسی که خداوند با او باشد، مقامی بس ارجمند در نزد پروردگار دارد؛ زیرا عنایت خاصه الهی فقط شامل پرهیزگاران و نیکوکاران خواهد شد.

چه مقامی بالاتر از این که پیامبر خدا به شخصی بگوید: «ما ظنک یا ابا بکر باثنین الله ثالثهما؛ چه گمان می کنی در باره دو نفری که نفر سوم آن ها خدا است؟».

اما آیا ابوبکر به این مطلب ایمان داشت؟ آیا ابوبکر به این سخن پیامبر اعتماد کرد و از حزن او کاسته شد؟

در بررسی فقره «لا تحزن» به اثبات می رسانیم که گفتن این جمله و یادآوری این مطلب که خداوند با ما است «ان الله معنا»، در کم کردن حزن ابوبکر هیچ تأثیری نداشت و او با اعتمادی و عدم ایمان به سخن پیامبر خدا، بر حزن خود می افزود؛ تا جائی که از ترس کفار قریش، اشک هایش سیل آسا برگونه هایش جاری شد و نزدیک بود قالب تهی کند. بنابراین، این روایت نه تنها فضیلتی را برای ابوبکر به ارمغان نمی آورد؛ بلکه نقیصه ای بر نقایص بی شمار وی افزوده و عدم ایمان او را به خدا و رسولش ثابت می کند.

همنشینی با اهل بیت علیهم السلام، افتخاری برای جبرائیل:

فخررازی در ادامه به نقل شیعیان می نویسد که آن ها فضیلت همنشینی اهل بیت علیهم السلام با جبرئیل را در قضیه کساء، از همنشینی ابوبکر با رسول خدا در غار و روایت «ما ظنک یا ابا بکر باثنین

الله تَالْتَهُمَا» برتر می‌دانند. و سپس با استناد به سخن پدرش ادعا می‌کند که فضیلت حدیث «ما ظَنُّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ...» بارزتر از حدیث کساء است.

واعلم أن الروافض في الدين كانوا إذا حلفوا قالوا: وحق خمسة سادسهم جبريل، وأرادوا به أن الرسول (ص)، وعلياً، وفاطمة، والحسن والحسين، كانوا قد احتجوا تحت عباءة يوم المباهلة، فجاء جبريل وجعل نفسه سادساً لهم. فذكروا للشيخ الإمام الوالد رحمه الله تعالى أن القوم هكذا يقولون، فقال رحمه الله: لكم ما هو خير منه بقوله: (ما ظنك باثنين الله ثالثهما) ومن المعلوم بالضرورة أن هذا أفضل وأكمل.

بدان که خارج شدگان از دین، هرگاه که دورهم جمع می‌شوند، می‌گویند: «خدایا به حق پنج‌تنی که جبرئیل نفر ششم در میان آنها بود» منظور آنها این است که رسول خدا (ص) علی، فاطمه، حسین و حسین (علیهم السلام) را در زیر عبا در روز مباحله جمع کرد و جبرئیل آمد و خود را نفر ششم در میان آنها قرار داد. من این مطلب را به پدرم گفتم که آنها این چنین می‌گویند، پدرم گفت: شما چیز بهتری نسبت به آنها دارید و آن این گفته رسول خدا است که «چه گمان می‌کنی در باره دو نفری که نفر سوم آنها خدا است؟» بدیهی و روشن است که این قصه، برتر و کامل‌تر از آن (قصه کساء) است.

اولاً: این که کدامیک از شیعیان، چنین مطلبی را گفته باشد، برای ما مشخص نیست و چه بهتر بود که فخررازی گوینده آن را مشخص می‌کرد تا خواننده با مراجعه به اصل سخن او، با استدلالش آشنا شده و بهتر قضاوت می‌کرد. همچنین بهتر بود که دلائل پدرش را برای کامل‌تر و برتر بودن فضیلت ابوبکر بیان می‌کرد تا دیگران با آشنا شدن با آنها، سخن پدر فخررازی را تصدیق می‌کردند. فخررازی حتی در نقل داستان نیز رعایت امانت داری را نکرده است؛ زیرا شیعه و سنی زمان «داستان کساء» را در زمان نزول آیه تطهیر می‌دانند نه در زمان مباحله؛

ثانیاً: همنشینی با جبرئیل، امین وحی و ملک مقرب درگاه الهی، فضیلتی است بس ارزشمند؛ اما شیعیان، این مطلب را فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام نمی‌دانند؛ بلکه این جبرئیل است که همنشینی با آنها را برای خود افتخاری بی‌بدیل دانسته و از پیامبر خدا اجازه می‌گیرد که او نیز تنها کسی باشد که در زیر کساء همراه با پاک‌ترین مخلوقات خدا نشسته است؛

ثالثاً: آیا فخررازی می‌تواند ادعا کند که خداوند در غار به همراه پیامبر و ابوبکر بوده؛ اما در زیر کساء به همراه پیامبر و اهل بیتش نبوده است؟

مگر خداوند نفرموده است که:

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. النحل 128.

خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند.

اگر خداوند در هر دو مکان و با هر دو گروه بوده، چه دلیلی وجود دارد که فضیلت بودن در غار را برتر از فضیلت بودن در زیر کساء بدانیم؟

در قضیه کساء، علاوه بر خدا و رسول او، جبرئیل نیز بوده است؛ پس داستان کساء قطعاً افضل و اکمل از داستان غار است؛

همچنین طبق بعضی روایات اهل سنت میکائیل نیز بوده است :

عن عَمَارِ الدُّهْنِيِّ عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ أَفْعَى عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي بَيْتِي إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً يَعْنِي فِي سَبْعَةِ جِبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

از ام سلمه نقل شده است که آیه «انما يريد الله...» در خانه من و در باره هفت نفر نازل شد، جبرئیل،

میکائیل، رسول خدا (ص) علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام .

الطحاوي الحنفي، ابوجعفر أحمد بن محمد بن سلامة (متوفای 321هـ)، شرح مشکل الآثار، ج 2، ص 239، تحقیق شعيب الأرنؤوط، ناشر: مؤسسة الرسالة - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى 1408هـ - 1987م.

رابعاً: آنچه در آیه تطهیر برای اهل بیت علیهم السلام فضیلت محسوب می‌شود، اراده تکوینی خداوند بر طهارت آن بزرگواران از تمام پلیدی‌های باطنی و ظاهری است که این مقام آن‌ها را نه تنها از جبرئیل و دیگر ملائک؛ بلکه از تمام خلایق، متمایز می‌سازد.

گفتار پنجم: استدلال به جمله: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ»:

والوجه السادس: أنه تعالى وصف أبا بكر بكونه صاحباً للرسول وذلك يدل على كمال الفضل. قال الحسين بن فضيل البجلي: من أنكر أن يكون أبو بكر صاحب رسول الله ﷺ كان كافراً، لأن الأمة مجمعة على أن المراد من (إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ) هو أبو بكر، وذلك يدل على أن الله تعالى وصفه بكونه صاحباً له.

دلیل ششم: خداوند تعالی ابوبکر را «صاحب» رسول خدا (ص) نامیده است و این دلالت بر کمال برتری او می‌کند. حسین بن فضل بجلی گفته است: هر کس همراهی ابوبکر با رسول خدا (ص) را انکار کند، کافر است؛ زیرا

امت اسلامی بر این مطلب اجماع دارند که مراد از «اذ یقول لصاحبه» ابوبکر است و این دلالت می‌کند که خداوند ابوبکر را صاحب رسول خدا نامیده است.

نقد و بررسی:

کلمه «صاحبه» در این آیه به معنای لغوی آن؛ یعنی ملازم، رفیق و همنشین به کار رفته است و ملازم و همنشین نیز معنای کلی و فراگیری دارد که قابل انطباق بر مصادیق متعددی است؛ چنانچه در قرآن کریم مصاحبت مؤمن و کافر، حیوان و انسان و... به تصویر کشیده شده است.

خداوند در سوره تکویر، صراحتاً پیامبرش را «صاحب» کفار خوانده و می‌گوید:

وَمَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ. التکویر/22.

و مصاحب شما [پیامبر] دیوانه نیست!

در این آیه خداوند خطاب به کسانی که به پیامبر خدا تهمت جنون می‌زدند، می‌فرماید که او سالیان دراز همنشین، ملازم و همراه شما بوده و شما با عقل و درایت او کاملاً آشنا هستید، با این حال چرا به او تهمت «جنون» می‌زنید؟

علامه طباطبائی در این باره می‌گوید:

قوله تعالى: «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» عطف علی قوله: «إِنَّهُ لَقَوْلُ» إلخ ورد لرمیهم له صلی الله علیه وآله بالجنون. وفي التعبير عنه صلی الله علیه وآله بقوله: «صَاحِبُكُمْ» تكذیب لهم في رمیهم له بالجنون وتنزیه لساحته - كما قيل - ففيه إيماء إلى أنه صاحبكم لبث بينكم معاشرًا لكم طول عمره وأنتم أعرف به قد وجدتموه علی كمال من العقل ورزانه من الرأي وصدق من القول ومن هذه صفة لا یرمی بالجنون.

«وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» این آیه عطف است بر جمله «إِنَّهُ لَقَوْلُ...»، و رد تهمتی است که کفار به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می‌زدند و او را مجنون می‌خواندند و اینکه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عبارت «صاحبکم؛ همنشین شما» تعبیر کرده، به قول آن مفسر (آلوسی) خواسته است تهمت کفار را تکذیب کند، که او را مجنون می‌خوانده‌اند، و ساحتش را از چنین چیزهایی منزّه بدارد، پس این جمله اشاره دارد به اینکه او از اول عمرش تا کنون با شما معاشرت داشته، در بین شما بوده، و شما او را از هر کس دیگر بهتر می‌شناسید، و او را دارای کمالی از عقل، و رزانتی از رأی، و صدقی در قول یافته‌اید، و کسی را که چنین کمالاتی داشته باشد، به جنون نسبت نمی‌دهند.

طباطبائی، سید محمد حسین (1412هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج20، ص218، ناشر: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة

العلمية في قم المقدسة، الطبعة: الخامسة، 1417هـ.

بغوی در تفسیر خود می نویسد:

(وما صاحبکم بمجنون) يقول لأهل مكة وما صاحبكم يعني محمدا صلى الله عليه وسلم

بمجنون.

خداوند در جمله «وما صاحبکم بمجنون» خطاب به اهل مکه گفته است که «صاحب» شما؛ یعنی محمد (ص)

مجنون نیست.

البغوي، الحسين بن مسعود (516هـ)، تفسير البغوي، ج 4، ص 453، تحقيق: خالد عبد الرحمن العك، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

و ابن جوزی می گوید:

قوله تعالى وما صاحبكم بمجنون يعني محمدا صلى الله عليه وسلم والخطاب لأهل مكة.

«وما صاحبکم بمجنون» یعنی محمد (ص)، و مخاطب در این آیه اهل مکه هستند.

ابن الجوزي، جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (597 هـ)، زاد المسير في علم التفسير، ج 9، ص 43، ناشر:

المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثالثة 1404هـ

و علاء الدين الخازن می گوید:

(وما صاحبکم) يعني محمداً صلى الله عليه وسلم يخاطب كفار مكة (بمجنون).

البغدادي الشهير بالخازن، علاء الدين علي بن محمد بن إبراهيم (725هـ)، تفسير الخازن المسمي لباب التأويل في معاني التنزيل،

ج 7، ص 43، ناشر: دار الفكر - بيروت / لبنان 1399هـ - 1979م.

و برهان الدين بقاعی در توضیح این آیه می نویسد:

(وما صاحبکم) أي الذي طالت صحبته لكم وأتم تعلمون أنه في غاية الكمال حتى أنه ليس له

وصف عندكم إلا الأمين، وأعرق في النفي فقال: (بمجنون).

«وما صاحبکم» یعنی او مدت طولانی با شما بوده است و شما می دانید که در نهایت کمال به سر می برد؛ تا

جائی که در نزد شما لقبی جز «امین» نداشته است، چنین شخصی برتر از آن است که دیوانه خطاب شود.

البقاعي، برهان الدين أبي الحسن إبراهيم بن عمر (855هـ)، نظم الدرر في تناسب الآيات والسور، ج 8، ص 43، تحقيق: عبد الرزاق

غالب المهدي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت 1415هـ - 1995م.

و در آیه دیگر می فرماید:

ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ. السبأ 46.

سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما [محمد] هیچ گونه جنونی ندارد او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب

شدید (الهی) است!.

راغب اصفهانی بعد از این آیه می گوید:

وقوله (ما بصاحبكم من جنة) وقد سمي النبي عليه السلام صاحبهم **تنبيها أنكم صحبتموه**

وجربتموه وعرفتموه ظاهره وباطنه ولم تجدوا به خبلا وجنة، وكذلك قوله: (وما صاحبكم بمجنون) ﴿

خداوند در این آیه پیامبرش را «صاحب» کفار نامیده است تا آن‌ها را متوجه این مطلب کند که شما با او

معاشرت داشته‌اید، او را امتحان کرده‌اید، ظاهر و باطن او را می‌شناسید و هیچ‌گونه دیوانگی و جنون در او

ندیده‌اید. و این چنین است آیه «وما صاحبكم بمجنون».

الراغب الإصفهاني، أبو القاسم الحسين بن محمد (502هـ)، المفردات في غريب القرآن، ج 1، ص 275، تحقيق: محمد سيد كيلاني،

ناشر: دار المعرفة - لبنان.

اگر صرف مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه وآله، نشانه برتری و فضیلت باشد، کفار قریش

و کسانی که به آن حضرت تهمت جنون می‌زدند، سالها پیش از ابوبکر به این لقب مفتخر شده و گوی

را از خلیفه مسلمانان ربوده‌اند.

هم‌چنین، همانند استدلال اهل سنت ما نیز می‌توانیم بگوییم هرکس صحابی بودن کفار را منکر

شود، کافر است! و استدلال ما از اهل سنت دقیق‌تر است؛ زیرا مقصود از «صاحب» در این آیات از

خود قرآن مشخص است، اما مقصود از صاحب در آیه غار مشخص نشده است!

و در اول سوره النجم خطاب به همه مسلمانان می‌فرماید:

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ. النجم/1 و 2.

سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند که هرگز دوست و همنشین شما [محمد] منحرف نشده و مقصد را گم

نکرده است.

خداوند در این آیه به صراحت پیامبرش را «صاحب» تمام مسلمانان و یا لا اقل همنشین تمام

صحابه معرفی می‌کند؛ پس ابوبکر تنها کسی نیست که خداوند او را «صاحب» پیامبر خوانده است.

همچنین خداوند پیامبر صدیقش حضرت یوسف علیه السلام را «صاحب» دو نفر از بت پرستان

که با او در يك زندان بودند، معرفی می‌کند:

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. يوسف/39.

ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟!

و در آیه 41 از همین سوره می‌فرماید:

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ

قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ. يوسف/41.

ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (دو نفر، آزاد می‌شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند! و مطلبی که درباره آن (از من) نظر خواستید، قطعی و حتمی است!».

و در آیه دیگر گفتگوی دو برادر مؤمن (یهودا) و کافر (براطوس) را نقل و آن دو را «صاحب» یکدیگر عنوان می‌کند:

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا

الكهف:37.

دوست (با ایمان) وی - در حالی که با او گفتگو می‌کرد - گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک، و سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟! فخررازی از این آیه این گونه جواب داده است:

اعترضوا وقالوا: إن الله تعالى وصف الكافر بكونه صاحباً للمؤمن، وهو قوله: (قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ﴿﴾ (الكهف: 37).

والجواب: أن هناك وإن وصفه بكونه صاحباً له ذكراً إلا أنه أردفه بما يدل على الإهانة والإذلال، وهو قوله: (أَكْفَرْتَ ﴿﴾ أما ههنا فبعد أن وصفه بكونه صاحباً له، ذكر ما يدل على الإجلال والتعظيم وهو قوله: (لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴿﴾ فأي مناسبة بين البابين لولا فرط العداوة؟

درست است که در این آیه نیز از فرد کافر به عنوان صاحب فرد مؤمن یاد شده است؛ اما به نحوی است که از آن اهانت و خواری از آن استفاده می‌شود؛ چون خطاب به آن شخص گفته شده: «أَكْفَرْتَ؛ آیا کافر شدی؟»؛ اما در این جا بعد از آن ابوبکر را صاحب پیامبر می‌خواند، مطلبی را می‌آورد که تجلیل و تکریم از آن استفاده می‌شود و آن این سخن پیامبر است که «نترس که خداوند با ما است»؛ از این رو، چه مناسبتی بین این دو قصه است؛ اگر صرف عداوت و دشمنی در میان نباشد.

در جواب فخررازی می‌گوییم:

ان شاء الله در بررسی فقره بعدی آیه «لا تحزن» خواهد آمد که حزن و اندوه ابوبکر، دائمی و مکرر بوده است و این سخن رسول خدا (لا تحزن ان الله معنا) که هر غمگینی را تسلی می‌دهد؛ ولی از حزن و اندوه او کم نکرده است.

و نیز معیتی که در آیه «ان الله معنا» از آن سخن به میان آمده است، برای رسول خدا معیتی است خاص؛ اما برای ابوبکر معیت خاص نیست؛ بلکه مراد از آن همان معیت عمومی الهی که همواره و در همه جا با تمام مخلوقات وجود دارد که می فرماید:

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. الحديد/4.

از آن چه گذشت، به این نتیجه رسیدیم که همنشینی با پیامبران و صالحان، زمانی سبب فضیلت و ارزش محسوب می شود که با بهره گیری و تأثیر پذیری از ایمان، اعتقاد و اعمال صالح آن همنشین همراه شود که متأسفانه سخنان پیامبر خدا در کم کردن حزن و اندوه خلیفه اول هیچ تأثیری نداشته است. دلیل این مطلب را در بررسی فراز بعدی «لا تحزن» به صورت مفصل مطرح خواهیم کرد. از دیدگاه قرآن، همراهی و مصاحبت با رسول خدا زمانی فضیلت محسوب که همراه با تقوی و انجام عمل صالح باشد. خداوند در آیه 29 سوره فتح تمجید فراوانی از همراهان رسول خدا می نماید، آن جا که می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ....

محمد (ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است در این آیه شریفه آن دسته از اصحاب پیامبر اکرم را ستوده که دارای ویژگیهای موجود باشد:

1. أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ؛ در برابر کفار سرسخت و شدید باشند؛
2. رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ؛ نسبت به یکدیگر مهربان باشند؛
3. تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا؛ پیوسته در حال رکوع و سجده باشند؛
4. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا؛ چشم آنان به فضل خدا و به دنبال رضای خدا باشند؛
5. سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ؛ آثار سجده در سیمای آنان مشاهده شود؛
6. در پایان همین آیه، عمل صالح را شرط برخوردارگی از مغفرت و پاداش عظیم خود بیان

می کند:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.

(ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

بنابراین صرف همراهی و مصاحبت نمی‌تواند ارزش و فضیلت باشد.

صحابی، در کلام پیامبر:

با این که در «صحابی» بودن و همراهی با آخرین پیامبر خدا افتخار و ارزشی بس بی‌نظیر و غیر قابل دسترس برای دیگران شمرده می‌شود؛ اما در عین حال صرف اطلاق «صحابی» بر شخصی سبب عصمت وی از گناه نشده و سعادت ابدی او را تضمین نخواهد کرد. این مطلب با مراجعه به سیره و روش آن‌ها و نیز سخنان گهربار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به راحتی قابل اثبات است. علاوه بر ستایش‌های بی‌مانندی که از «اصحاب» در روایات به چشم می‌خورد، در طیف گسترده‌ای از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله مذمت‌هایی نیز در باره تعدادی از آن‌ها نقل و حتی جایگاه آن‌ها را آتش جهنم معرفی کرده است.

مسلم نیشابوری در صحیح خود می‌نویسد:

قال النبي صلى الله عليه وسلم في أصحابي اثنا عشر مُنَافِقًا فِيهِمْ ثَمَانِيَةٌ (ولا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حتى يَلْجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ).

رسول خدا (ص) فرمود: در میان اصحابی من دوازده نفر منافق وجود دارد که دوازده نفر از آن‌ها هرگز وارد بهشت نخواهند شد؛ حتی اگر شتر از سوراخ سوزن خیاطی عبور کند.

النیشابوری، مسلم بن الحجاج ابوالحسین القشيري (26هـ)، صحیح مسلم، ج 4، ص 2143، ع 2779، کتاب صُفَاتِ الْمُتَافِقِينَ وَأَحْكَامِهِمْ، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

و در روایت دیگر این دوازده نفر منافق را کسانی معرفی می‌کند که در قضیه ترور رسول خدا در بازگشت از تبوك حضور داشتند و آن‌ها کسانی هستند که در دنیا و آخرت محارب خدا و رسول او هستند:

حدثنا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا **الْوَلِيدُ بْنُ جَمِيعٍ** حَدَّثَنَا أَبُو الطُّفَيْلِ قَالَ كَانَ بَيْنَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعَقَبَةِ وَبَيْنَ حُدَيْفَةَ بَعْضُ مَا يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ كَمْ كَانَ أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ أَخْبِرْهُ إِذْ سَأَلَكَ قَالَ كُنَّا نُخْبِرُ أَنَّهُمْ أَرْبَعَةٌ عَشْرَ فَإِنْ كُنْتَ مِنْهُمْ فَقَدْ

كَانَ الْقَوْمُ خَمْسَةَ عَشَرَ وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ أَثْنَى عَشَرَ مِنْهُمْ حَرَبٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ
الْأَشْهَادُ....

ابوظیفیل گوید: بین فردی که در قضیه عقبه (ترور رسول خدا) حضور داشت و بین حذیفه مسائلی وجود داشت که گاهی بین مردم پیش می‌آید، آن شخص به حذیفه گفت: تو را به خدا سوگند افرادی که در عقبه حضور داشتند، چند نفر بودند. مردم به حذیفه گفتند: وقتی که از تو سؤال می‌کند، پاسخش را بده. حذیفه گفت: من می‌دانم که آن‌ها چهارده نفر بودند، اگر تو نیز جزء آن‌ها باشی، آن‌ها پانزده نفر بوده‌اند، سوگند به خدا که دوازده نفر از آن‌ها در دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند، با خدا و رسول در جنگ هستند.

النیسابوری، مسلم بن الحجاج ابوالحسین القشیری (26هـ)، صحیح مسلم، ج 4، ص 2144، 2779، کتاب صفات المنافقین وأحكامهم، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

از لحن روایت پیدا است که مراد از «رجل» باید شخص با نفوذ و پرقدرتی باشد که به حذیفه فشار می‌آورد و مردم نیز اصرار می‌کنند که تعداد ترور کنندگان عقبه را مشخص کند. به احتمال زیاد مراد از «رجل» شخص خلیفه دوم باشد؛ زیرا طبق روایات دیگر او است که بارها و بارها از حذیفه می‌پرسد که من جزء منافقان هستم یا خیر. جالب این است که طبق نقل ابن حزم اندلسی، خلفای سه گانه نیز جزء کسانی بوده‌اند که در قضیه عقبه شرکت داشته‌اند.

أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعَثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِلْقَاءَهُ مِنَ الْعَقَبَةِ فِي تَبُوكَ.

ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، سعد بن ابی وقاص؛ قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را داشتند و می‌خواستند آن حضرت را از گرده‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند. ابن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید ابومحمد (456هـ)، المحلی، ج 11، ص 224، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربي، ناشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت.

البته ابن حزم سعی کرده است که به خاطر وجود عبد الله بن جمیع در سند آن، این روایت از اعتبار بیندازد؛ در حالی که عبد الله (بن ولید) بن جمیع از روایت صحیح مسلم به شمار می‌رود و روایت گذشته صحیح مسلم نیز از ایشان نقل شد. و طبق نظر اهل سنت، تمام روایات بخاری و مسلم قطعی الصدور هستند؛ چنانچه ابن تیمیه حرانی در این باره می‌نویسد:

ولكن جمهور متون الصحيحين متفق عليها بين أئمة الحديث تلقوها بالقبول وأجمعوا عليها وهم يعلمون علما قطعيا أن النبي قالها.

تمامی آنچه در متن صحیحین آمده است، ائمه حدیث بر آنها اتفاق دارند و صحت آن را قبول کرده‌اند و بر آن اجماع دارند و ایشان علم قطعی دارند که رسول خدا (ص) آنها را گفته است.

ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبد الحليم ابو العباس (728 هـ)، قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ج 1، ص 87، تحقیق: زهیر الشاویش، ناشر: المکتب الإسلامی - بیروت 1390 هـ - 1970 م.

ما این مطلب را در مقاله‌ای تحت عنوان ترور نافرجام رسول خدا صلی الله علیه وآله به صورت کامل بررسی کرده‌ایم.

محمد بن اسماعیل بخاری نیز در صحیح خود نقل می‌کند:

وقال أحمد بن شبيب بن سعيد الحَبْطِيُّ حدثنا أبي عن يونس عن بن شهاب عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة أنه كان يحدث أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يرد علي يوم القيامة رهط من أصحابي فيجلون عن الحوض فأقول يا رب أصحابي فيقول إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك إنهم ارتدوا على أدبارهم القهقري.

از ابوهریره از رسول خدا نقل شده است که آن حضرت فرمود: در روز قیامت گروهی از اصحابم (در

کنار حوض) بر من وارد می‌شوند؛ اما از اطراف حوض طرد می‌شوند، می‌گویم پروردگارا! آنها اصحاب من

هستند، ندا می‌رسد تو نمی‌دانی که آنها بعد از تو چه کارهایی کردند؟ اینان مرتد شده و به گذشته خود بازگشتند.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256 هـ)، صحیح البخاری، ج 5، ص 2407، ج 6213، کتاب الرقاق، باب فی

الحوض و قول الله تعالی (إنا اعطيناك الكوثر)، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

و در جای دیگر می‌نویسد:

حدثني إبراهيم بن المنذر الحزامي حدثنا محمد بن فليح حدثنا أبي قال حدثني هلال عن عطاء بن يسار عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال بينا أنا نائم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلم فقلت أين قال إلى النار والله قلت وما شأنهم قال إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلم فقلت أين قال إلى النار والله قلت ما شأنهم قال إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم (در مورد قیامت) نقل شده است که فرمودند: در این هنگام که من

ایستاده‌ام، عده‌ای (را می‌آورند) وقتی ایشان را می‌شناسم شخصی بین من و ایشان آمده و می‌گوید: بیاید. پس

می‌گویم به کجا؟ جواب می‌دهد: قسم به خداوند به سوی آتش. می‌گویم ایشان را چه شده است؟ در جواب

می‌گویند ایشان بعد از تو مرتد شده و به گذشته خود باز گشتند. سپس عده دیگری می‌آیند... در آخر از آنها نجات نمی‌یابد؛ مگر به اندازه چند شتر (معدود) رها شده در بیابان.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل ابو عبدالله (256هـ)، صحیح البخاری، ج 5، ص 62152407، کتاب الرقاق، باب فی الحوض و قول الله تعالی (إنا اعطینک الکوثر)، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

بدر الدین عینی در شرح این روایت می‌گوید:

(یخلص منهم إلا مثل همل النعم) بفتح الهاء والمیم وهو ما یترک مهملاً لا یتعهد ولا یرعی حتی یضیع ویهلك، أي: لا یخلص منهم من النار إلا قلیل، وهذا یشعر بأنهم صنفان: کفار وعصاة.

(مثل همل نعم) مقصود شترانی است که بدون سرپرست رها شده‌اند و کسی مراعات آنها را نمی‌کند که مبدا گم شوند یا هلاک شوند؛ یعنی از ایشان کسی از آتش نجات نمی‌یابد؛ مگر اندکی و این روایت دلالت می‌کند که آنها دو صنف هستند: صنفی کافر و صنفی گناه‌کار.

العینی، بدر الدین ابومحمد محمود بن أحمد الغیتابی الحنفی (855هـ)، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج 23، ص 142، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

با توجه به آن چه که از ابن حزم نقل شد، این احتمال تقویت می‌شود که این گروهی که به سوی جهنم برده می‌شوند، همان دوازده نفری هستند که در بازگشت از تبوک قصد ترور پیامبر خدا را داشتند که خلیفه اول نیز در میان آن بود؟

حال باردیگر آیه غار را با این روایات در کنار هم قرار می‌دهیم:

إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ
فِي أَصْحَابِي إِنَّا عَشَرَ مُنَافِقًا
كَمْ كَانَ أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ
يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطًا مِنْ أَصْحَابِي.

در همه این‌ها از ماده «صاحب» استفاده شده است؛ بنابراین اگرچه همراهی با رسول خدا افتخاری بس ارزشمند محسوب می‌شود؛ اما اگر با انجام اعمال صالح همراه نباشد، نه تنها سودی برای آن فرد ندارد؛ بلکه طبق روایاتی که گذشت، جایگاهش آتش جهنم خواهد بود.

گفتار ششم: استدلال به «لَا تَحْزَنْ»:

فخر رازی در وجه نهم می‌گوید:

والوجه التاسع: أن قوله: «لَا تَحْزَنَنَّ» نهى عن الحزن مطلقاً، والنهي يوجب الدوام والتكرار،

وذلك يقتضي أن لا يحزن أبو بكر بعد ذلك البتة، قبل الموت وعند الموت وبعد الموت.

وجه نهم: این سخن خداوند که «محزون مباش» نهی از حزن به صورت مطلق است، و نهی اقتضای دوام و تکرار را دارد، و این اقتضاء می‌کند که ابوبکر بعد از آن هرگز محزون نشده باشد؛ چه قبل از مرگ، چه در هنگام احتضار و چه بعد از مرگ.

این که نهی، دلالت بر تکرار و دوام می‌کند و حرمت انجام آن همیشگی است، امری است قطعی؛ اما این که سبب شود مخاطب هرگز مرتکب آن عمل نشود، گفتاری است نسنجیده و غیر قابل قبول؛ چرا که پذیرش نهی و عدم انجام منهی عنه، بستگی به ایمان و میزان تقوای شخص مخاطب دارد. بدیهی است که همه نواهی قرآن خطاب به تمام مردم می‌باشد؛ ولی اکثر مردم نواهی الهی را مرتکب شده و با آن مخالفت می‌کنند. اگر غیر از این بود، باید تمام مسلمانان و بلکه تمام انسان‌ها معصوم از خطا و گناه باشند؛ چرا که تقریباً از تمام گناهان در قرآن کریم نهی شده است. ما به چند مورد اشاره می‌کنیم که خود ابوبکر و بسیاری از مسلمانان به آن عمل نکرده‌اند.

خداوند در قرآن کریم، همه مسلمانان را از فرار در جنگ نهی کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ. الأنفال 15.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رو به رو شوید، به آنها پشت نکنید (و فرار ننمایید)!

در حالی که اکثر مسلمانان (جز عده انگشت شمار) و از جمله ابوبکر در جنگ‌های احد، خیبر و حنین فرار کردند.

ما این مطلب را در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی آیه محمد رسول الله» به صورت کامل بررسی و مدارك آن را از معتبرترین کتاب‌های اهل سنت نقل کرده‌ایم.

همچنین خداوند به تمام مسلمانان دستور داده است که اموال یکدیگر را به باطل تصاحب نکنند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ...

النساء 29.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجارتي با رضایت شما انجام گیرد.

آیا مسلمانان به این دستور مهم خداوند عمل کردند و می‌کنند؟

آیا ابوبکر به این دستور خداوند عمل کرد؟

اگر نهی دلالت بر دوام و تکرار می‌کند و سبب می‌شود که مخاطب آن را هیچگاه انجام ندهد، پس چرا ابوبکر به این آیه عمل نکرد و اموال فدک را که رسول خدا به صدیقه طاهره علیهما السلام بخشیده بود، به زور تصاحب کرد؟

این مطلب را نیز در مقاله مجزای به نام «بررسی روایت نحن معاشر الأنبياء» به صورت مفصل بررسی کرده‌ایم.

و نیز خداوند به همه مسلمانان دستور داده است که بدون اجازه وارد خانه مردم نشوند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. النور: 27.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید!

اگر آنچه که فخررازی گفته است، صحت دارد؛ پس چرا ابوبکر به خانه فاطمه هجوم آورد، و حرمت خانه را رعایت نکرد به طوری در آخرین لحظات زندگی‌اش نسبت به این قضیه اظهار ندامت و پشیمانی می‌کرد و می‌گفت:

إِنِّي لَا أَسَى مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَمَا اللَّاتِي وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ، وَإِنْ كَانُوا قَدْ أَغْلَقُوا عَلَى الْحَرْبِ....

من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده‌ام تأسف می‌خورم، دوست داشتم که مرتکب نشده بودم، یکی از آن‌ها هجوم به خانه فاطمه زهرا بود، دوست داشتم خانه فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم؛ اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند....

الخرساني، أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله المعروف بابن زنجويه (متوفى 251هـ) *الأموال*، ج 1، ص 387؛

الطبري، محمد بن جرير (310هـ)، *تاريخ الطبري*، ج 2، ص 353، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛

الأندلسي، احمد بن محمد بن عبد ربه (328هـ)، *العقد الفريد*، ج 4، ص 254، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان،

الطبعة: الثالثة 1420هـ - 1999م؛

الطبراني، سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم (360هـ)، *المعجم الكبير*، ج 1، ص 62، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي،

ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية 1404هـ - 1983م؛

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (111هـ)، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، ج 2، ص 465، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت 1419هـ-1998م.

مقدسی حنبلي، از مشاهیر قرن هفتم هجری و از بزرگان علم حدیث اهل سنت، این روایت را «حسن» دانسته و می گوید:

قلت: وهذا حديث حسن عن أبي بكر؛ إلا أنه ليس فيه شيء من قول النبي (ص).

این روایت از ابوبکر «حسن» است؛ گرچه در آن سخنی از رسول خدا ﷺ نیست.

المقدسي الحنبلي، أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد (643هـ)، الأحاديث المختارة، ج 1، ص 90، تحقيق عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، ناشر: مكتبة النهضة الحديثة - مكة المكرمة، الطبعة: الأولى 1410هـ.

البته ما در مقاله ای با عنوان «اعتراف ابوبکر به هجوم به خانه فاطمه» آن را به تفصیل بیان کرده بررسی و صحت سند آن را ثابت کرده ایم.

و صدها مورد دیگر که شمردن همه آنها از حوصله این مقاله خارج است.

حزن همیشگی ابوبکر و عدم اعتنا به دستور رسول خدا:

حتی از خود آیه غار نیز نقض سخن فخررازی ثابت می شود؛ چرا که رسول خدا چندین بار ابوبکر را از حزن و اندوه نهی کرد؛ اما او با بی اعتنائی به فرمان پیامبر خدا، به کرات مرتکب آن شد. طبق قواعد زبان عربی، استفاده از فعل مضارع به جای فعل ماضی، دلالت بر تکرار و دوام آن فعل می کند؛ یعنی آن کار چندین بار تکرار و مدام انجام می شده است.

جلال الدین سیوطی، ادیب، محدث و تفسیر نویس بلند آوازه اهل سنت در باره استفاده از فعل مضارع به جای فعل ماضی می گوید:

العشرون إقامة صيغة مقام أخرى وتحت أنواع كثيرة....

ومنها إطلاق الماضي على المستقبل لتحقق وقوعه نحو (أتى أمر الله) أي الساعة بدليل (فلا تستعجلوه) (ونفخ في الصور فصعق من في السماوات) (وإذ قال الله يا عيسى ابن مريم أنت قلت للناس) الآية (وبرزوا لله جميعا) (ونادى أصحاب الأعراف).

وعكسه لإفادة الدوام والإستمرار فكأنه وقع واستمر نحو (أتأمرون الناس بالبر وتنسون) (واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان) أي تلت (ولقد نعلم) أي علمنا (قد يعلم ما أنتم عليه) أي علم (فلم تقتلون أنبياء الله) أي قتلتم (ففرقا كذبتم وفرقا تقتلون) (ويقول الذين كفروا لست مرسلًا) أي قالوا....

بیستم: آوردن يك صیغه به جای صیغه دیگر که انواع بسیاری دارد.

از جمله آن‌ها استعمال صیغه ماضی به جای مضارع به منظور حتمی بودن وقوع آن قضیه است؛ همانند « اتی امر الله؛ فرمان خدا فرا رسیده است» یعنی قیامت؛ به دلیل این که خداوند بعد از آن فرموده: «فلا تستعجلوه؛ برای آن عجله نکنید» و همانند «و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»؛ و در صور دمیده می‌شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند هردند»....

و عکس آن (استعمال مضارع به جای ماضی) به منظور دلالت بر دوام و استمرار استفاده می‌شود؛ انگار که آن عمر اتفاق می‌افتد و استمرار پیدا می‌کند؛ همانند «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»؛ یا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید»...

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (911هـ)، الإیتقان فی علوم القرآن، ج 3، ص 105-106، تحقیق: سعید المندوب، ناشر: دار الفکر - لبنان، الطبعة: الأولى 1416هـ-1996م.

علامه شوکانی در ذیل آیه «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مَنِ النَّاسُ... (البقرة 142) می‌گوید:

(سَيَقُولُ) بمعنی قال وإنما عبر عن الماضي بلفظ المستقبل للدلالة على استدامته واستمرار

عليه.

«سَيَقُولُ» به معنای «قال» است. از فضل مضارع به جای ماضی استفاده کرده است تا دلالت بر دوام و

استمرار آن نماید.

الشوکانی، محمد بن علی بن محمد (1255هـ)، فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير، ج 1، ص 150، ناشر: دار الفکر - بيروت.

در آیه غار نیز خداوند از فعل مضارع «يَقُولُ» در جمله «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ» به جای فعل

ماضی «قال» استفاده است کرده است. و این بدان معنا است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله همواره به ابوبکر می‌گفته که «نترس، خداوند با ماست» و این گفته را مدام تکرار می‌کرده است؛ اما حزن و اندوه جناب خلیفه را پایانی نبود و او با بی‌اعتمادی و عدم اطمینان به تسلائی پی در پی رسول خدا، بر حزن و اندوه خود می‌افزود؛ تا جائی که از ترس گرفتار شدن به دست مشرکان قریش، اشک‌های خلیفه سیل‌آسا بر گونه‌هایش جاری می‌شد.

علامه رشید رضا، تفسیر پرداز معاصر سنی در ذیل آیه غار می‌نویسد:

وَقَدْ عَبَّرَ عَنِ الْمَاضِي بِصِيغَةِ الْاسْتِقْبَالِ (يَقُولُ) لِلدَّلَالَةِ عَلَى التَّكْرَارِ الْمُسْتَفَادِ مِنْ بَعْضِ الرُّوَايَاتِ.

خداوند از فعل ماضی (قال) با صیغه مضارع (يقول) استفاده کرده است، تا دلالت بر تکرار (حزن و اندوه

ابوبکر) نماید که از بعضی از روایات استفاده می‌شود.

محمد رشید بن علی رضا بن محمد (1354هـ)، تفسیر المنار، ج 10، ص 369، ذیل آیه 40 سوره توبه، ناشر: هیئة المصرية العامة للكتاب 1990م.

خود فخر رازی نیز با این قاعده آشنا است و در ذیل آیه « **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا (الحجرات/9)** » و آیات دیگر؛ از جمله در ذیل آیه 17 الزمر، به همین قاعده استناد کرده است:

المسألة الخامسة: قال تعالى: (اقْتَتَلُوا) ولم يقل: يقتلوا، لأن صيغة الاستقبال تنبئ عن الدوام

والاستمرار، فيفهم منه أن طائفتين من المؤمنين إن تمادى الاقتتال بينهما فأصلحوا، وهذا لأن صيغة المستقبل تنبئ عن ذلك، يقال فلان يتهدد ويصوم.

مسأله پنجم: خداوند فرموده است «اقْتَتَلُوا» و فرموده است «يَقْتَتِلُوا»؛ زیرا صیغه استقبال دلالت بر دوام و استمرار دارد، از این مطلب فهمیده می شود که اگر جنگ و قتال میان دو طایفه از مؤمنان استمرار پیدا کرد، باید بین آنها صلح کنید. و این بدان جهت است که صیغه مضارع بر آن دلالت دارد؛ چنانچه گفته می شود که فلانی «عبادت می کند و روزه می گیرد».

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (604هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج 28، ص 110، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1421هـ - 2000م.

مواردی از حزن ابوبکر:

از برخی روایات نیز استفاده می شود که حزن و اندوه چنان بر ابوبکر چیره می شده که اشک های او را از گونه هایش همانند سیل آب سرازیر می کرده است.

ما به برخی از روایات اهل سنت که موارد حزن و اندوه او را ثابت می کند، نقل می کنیم:

دیده شدن سراقه بن مالك و حزن ابوبکر:

بخاری در صحیح خود به نقل از ابوبکر می نویسد:

وَاتَّبَعَنَا سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ فَقُلْتُ أُنِينَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ (لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا).

سراقه بن مالك ما را دنبال کرد، گفتیم: ای رسول خدا به دنبال ما آمدند، فرمود: نترس که خداوند با ما است.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 3418، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار

ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

و در روایت دیگر آمده است:

ثُمَّ قَلتْ قَدْ أَنْ الرَّحِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَلَى فَارْتَحَلْنَا وَالْقَوْمُ يَطْلُبُونَنَا فَلَمْ يُدْرِكْنَا أَحَدٌ مِنْهُمْ غَيْرُ سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَقَلتْ هَذَا الطَّلَبُ قَدْ لَحِقَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ (لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا).

سپس گفتیم: ای رسول خدا! شتر را بیاورم، فرمود: بلی. ما حرکت کردیم و قریشیان به دنبال ما می آمدند، هیچ يك از آنها به جز سراقه بن مالك که سوار بر اسبی بود، به ما نرسیدند، گفتیم: ای رسول خدا این تعقیب کننده به ما رسید، آن حضرت فرمود: نترس که خداوند با ما است.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 136، 345، كتاب فضائل الصحابة، باب مناقب المهاجرين وفضلهم منهم أبو بكر، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

با شنیده شدن صدای مشرکان، وحشت و نگرانی بر ابوبکر چیره شد:

ابوبکر هیشمی و محمد بن علی شوکانی می نویسند:

وَأَتُوا عَلَى ثور الذي فيه الغار الذي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر حتى طلعا فوَّقه وسمع النبي صلى الله عليه وسلم أصواتهم فأشفق أبو بكر عند ذلك وأقبل على الهم والخوف فعند ذلك قال له النبي صلى الله عليه وسلم لا تحزن إن الله معنا.

قریشیان به غاری که رسول خدا (ص) و ابوبکر در آن بودند، رسیدند؛ تا جائی که به بالای کوه ثور رسیدند و رسول خدا صدای آنها را شنید، در این هنگام ابوبکر ترسید و بیم و ترس به او روی آورد، رسول خدا به او فرمود: نترس که خداوند با ما است.

الهيثمي، ابوالحسن علي بن أبي بكر (807 هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 6، ص 52، ناشر: دار الريان للتراث / دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت 1407 هـ

الشوكاني، محمد بن علي بن محمد (1255 هـ)، فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير، ج 2، ص 364، ناشر: دار الفكر - بيروت.

و ابن حجر عسقلانی می نویسند:

وأتى المشركون على الجبل الذي فيه الغار الذي فيه النبي صلى الله عليه وسلم حتى طلعا فوَّقه وسمع أبو بكر أصواتهم فاقبل عليه الهم والخوف فعند ذلك يقول له النبي صلى الله عليه وسلم لا تحزن إن الله معنا.

مشرکان به کوهی که رسول خدا در آن بود، رسیدند؛ تا جائی که بر بالای کوه بالا آمدند، ابوبکر صدای مشرکان را شنید، پس غم و ترس به ابوبکر روی آورد، در این هنگام رسول خدا (ص) فرمود: نترس که خداوند با ما است.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852 هـ)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج 7، ص 11، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

نزديك شدن مشرکين به غار و حزن ابوبکر:

با نزديك شدن ابوبکر، نگرانی ابوبکر شديدتر؛ تا جایی که شروع کرد به گریه کردن:
فلما طلب المشركون الأثر وقربوا بکی أبو بکر خوفاً علی رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال
عليه السلام: (لا تحزن أن الله معنا).

زمانی که مشرکان اثر را دنبال کردند و نزديك شدند، ابوبکر به خاطر رسول خدا! گریه کرد، آن حضرت فرمود: نترس که خداوند با ما است .

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (604 هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج 16، ص 51، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى 1421 هـ - 2000 م.

القمي النيسابوري، نظام الدين (728 هـ)، تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، ج 3، ص 51، تحقيق: الشيخ زكريا عميران، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى 1416 هـ - 1996 م.

رسیدن مشرکين به در غار و حزن شديد ابوبکر:

محمد بن اسحاق فاکهي می نویسد:

وأصبح المشركون من قريش يطلبونه فجاءوا بالقافة يقفون الأثر فانقطع الأثر حين انتهوا إلى
الغار وفيه رسول الله صلی الله عليه وسلم وأبو بکر رضي الله عنه فقال النبي صلی الله عليه وسلم
اللهم عم عنا أبصارهم وأبو بکر رضي الله عنه شديد الحزن فقال صلی الله عليه وسلم (لا تحزن إن
الله معنا).

تعدادی از مشرکان قريش به دنبال آن حضرت گشتند، پس قیافه شناسی را پیدا کرده و اثر پای آن حضرت را دنبال کردند، تا این که به غاری رسیدند که رسول خدا (ص) و ابوبکر در آن بودند . رسول خدا (ص) فرمود:
چشمان آنها بر روی ما بسته است، ابوبکر بسیار غمگین بود، پس رسول خدا (ص) به او گفت: نترس که خداوند با ما است .

الفاکهي، محمد بن إسحاق بن العباس ابوعبد الله (275 هـ)، أخبار مكة في قديم الدهر وحديثه، ج 4، ص 81، تحقيق د. عبد الملك عبد الله دهيش، ناشر: دار خضر - بيروت، الطبعة: الثانية 1414 هـ.

و عاصمی مکی می نویسد:

فقصوه إلى إن دنوا من فم الغار قال القائف والله ما جاز مطلوبكم هذا الغار فعند ذلك حزن
أبو بکر فقال له رسول الله لا تحزن إن الله معنا.

مشركان آن حضرت را دنبال کردند، تا این که به در غار رسیدند، قیافه شناس گفت: به خدا سوگند، کسی که شما به دنبال او هستید، از این غار نگذشته است، در این هنگام ابوبکر ترسید، پس رسول خدا (ص) به او گفت: نترس که خداوند با ما است .

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (111هـ)، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، ج 1، ص 350، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية.

و ابن عساکر، سیوطی و متقی هندی می نویسند:

عن ابن عباس رضي الله عنه قال: إن الذين طلبوا النبي وأبا بكر صعدوا الجبل فلم يبق إلا أن يدخلوا، فقال أبو بكر: أتينا، فقال رسول الله: يا أبا بكر لا تحزن، إن الله معنا.

از ابن عباس نقل شده است که: کسانی که رسول خدا و ابوبکر را دنبال می کردند، از کوه بالا رفتند، چیزی مانده بود که وارد غار شوند، ابوبکر گفت: رسیدند، رسول خدا (ص) فرمود: ای ابوبکر! نترس که خداوند با ما است .

ابن عساکر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله (571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج 30، ص 85، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995؛ السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (911هـ)، الدر المنثور، ج 4، ص 199، ناشر: دار الفكر - بيروت 1993؛ الهندي، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين (975هـ)، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج 16، ص 289، تحقيق: محمود عمر الدمياطي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى 1419هـ - 1998م.

گفتگوی مشرکین در باره لانه عنکبوت و حزن ابوبکر:

ابوبکر مروزی در مسند ابوبکر می نویسد:

وجاءت قریش يطلبون النبي صلى الله عليه وسلم فكانوا إذا رأوا علي باب الغار نسج العنكبوت قالوا لم يدخله أحد وكان النبي صلى الله عليه وسلم قائما يصلي وأبو بكر يرتقب فقال أبو بكر رضي الله عنه للنبي صلى الله عليه وسلم فداك أبي وامي هؤلاء قومك يطلبونك أما والله ما على نفسي أبكي ولكن مخافة أن أرى فيك ما أكره فقال له النبي صلى الله عليه وسلم لا تحزن إن الله معنا.

قریش رسول خدا (ص) را دنبال کردند، وقتی دیدند که عنکبوت بر در غار لانه کرده است، گفتند: هیچ کس وارد آن نشده است، در این هنگام رسول خدا نماز می خواند و ابوبکر مراقب بود؛ پس ابوبکر به رسول خدا فرمود: پدر و مادرم به فدای تو، قوم تو به دنبال هستند، به خدا سوگند من به خاطر ترس از جانم گریه نمی کنم، بلکه از این می ترسم که ضرری به تو برسانند . رسول خدا فرمود: نترس که خداوند با ما است .

المرزوي، أبو بكر أحمد بن علي بن سعيد الأموي (292هـ)، مسند أبي بكر الصديق، ج 1، ص 142، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت؛

ابن كثير الدمشقي، إسماعيل بن عمر ابوالفداء القرشي (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 181، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

اگر مشرکین زیر پایشان را نگاه کنند، ما را خواهند دید:

و هنگامی که مشرکین به بالای غار رفتند، بازهم ابوبکر ترسید که مبادا زیر پایشان را نگاه کرده و آنان را ببینند. بخاری در صحیح خود می نویسد:

حدثنا محمد بن سنانٍ حدثنا هَمَّامٌ عن ثَابِتٍ عن أَنَسٍ عن أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه قال قلت لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا فِي الْغَارِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ لَأَبْصَرَنَا فَقَالَ مَا ظَنُّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ بِأَثْنَيْنِ اللهُ تَالِثُهُمَا.

از ابوبکر نقل شده است که من به رسول خدا در آن زمان که در غار بودم گفتم: اگر یکی از آن‌ها زیر پاهایش را نگاه کند، ما را خواهد دید، آن حضرت فرمود: چه خیال می‌کنی در باره دو نفری که نفر سوم آن‌ها خدا است.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1337، ج 3453، كتاب فضائل الصحابة، باب مناقب المهاجرين وفضلهم منهم أبو بكر، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

این روایت نشان می‌دهد که رسول خدا فقط به گفتن جمله «لا تحزن ان الله معنا» اکتفا نکرده است؛ بلکه با جملات گوناگون سعی در تسکین خاطر او داشته است؛ چنانچه طبری در تفسیرش جملات دیگری را نیز به آن می‌افزاید:

إذ يقول رسول الله لصاحبه أبي بكر لا تحزن وذلك أنه خاف من الطلب أن يعلموا بمكانهما فجزع من ذلك فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحزن لأن الله معنا والله ناصرنا فلن يعلم المشركون بنا ولن يصلوا إلينا.

در هنگام که رسول خدا به همراهش گفت: نترس. و این بدان جهت بود که ابوبکر ترسیده بود، تعقیب کنندگان جای آن را پیدا کنند؛ پس ابوبکر ناشکیبائی کرد، رسول خدا (ص) فرمود: نترس که خداوند با ما است، او یاور ما است؛ پس مشرکان جای ما را پیدا نمی‌کنند و دستشان به ما نخواهد رسید.

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (310هـ)، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج 10، ص 136، ناشر: دار الفكر، بيروت -

1405هـ

این جملات به هر غمگینی گفته می‌شد؛ آن‌هم از زبان پیامبر خدا، حزنش پایان می‌یافت و قلبش آرام می‌گرفت؛ اما چرا حزن و اندوه ابوبکر پایانی نداشت؟

ترس از لانه حشراتی که در غار وجود داشت و گریه شدید ابوبکر:

سمرقندی در تفسیر خود، ذهبی در تاریخ الإسلام، سیوطی در جامع الأحادیث و الدر المثور و

آلوسی در روح المعانی می‌نویسند:

وَكَانَ فِي الْغَارِ خَرَقٌ فِيهِ حَيَاتٌ وَأَفَاعِي فَخَشِيَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُنَّ شَيْءٌ يُؤْذِي رَسُولَ اللَّهِ
فَأَلْقَمَهُ قَدَمَهُ فَجَعَلَ يَضْرِبُهُ وَيَلْسَعُهُ الْحَيَاتُ وَالْأَفَاعِي وَجَعَلَتْ دُمُوعُهُ تَنْحَدِرُ وَرَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ لَهُ: يَا
أَبَا بَكْرٍ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا.

در غار سوراخی‌های وجود داشت که در آن مارها و افعی‌ها زندگی می‌کردند، ابوبکر ترسید که از این

سوراخ‌ها چیزی خارج شود و رسول خدا (ص) را اذیت کند، ابوبکر پای خود را بر سوراخ‌ها گذاشت، مارها و افعی‌ها به پای ابوبکر ضربه زده و او را نیش می‌زدند، اشک ابوبکر بر گونه‌های جاری بود و رسول خدا می‌گفت: ای ابوبکر نترس که خداوند با ما است.

السمرقندي، نصر بن محمد بن أحمد ابواللیث (367 هـ)، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، ج 2، ص 59، تحقیق: د. محمود

مطرجی، ناشر: دار الفکر - بیروت؛

الذهبي، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (748 هـ)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 1، ص 321، تحقیق د.

عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، 1407 هـ - 1987 م؛

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (911 هـ)، جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، ج 13، ص

35، طبق برنامه الجامع الکبیر؛

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (911 هـ)، الدر المثور، ج 4، ص 198، ناشر: دار الفکر - بیروت 1993؛

الآلوسی البغدادي، العلامة أبی الفضل شهاب الدین السید محمود (1270 هـ)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی،

ج 10، ص 98، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت.

طبق این روایات حزن ابوبکر با دیدن تعقیب کنندگان آغاز و تا رفتن آن‌ها ادامه داشته است و

تسلای رسول خدا و یادآوری این که خداوند با ماست، نگران نباش، برای او سودی نداشته و وی با

بی‌توجهی و بی‌اعتمادی به سخن پیامبر خدا، بر حزن خود می‌افزود تا جائی که بر اثر اشک ریختن،

اشکش بر گونه‌هایش جاری شد!!!

آیا حزن ابوبکر، برای رسول خدا بود؟

برخی از مفسران و دانشمندان سنی ادعا کرده‌اند که حزن ابوبکر نه برای خودش؛ بلکه به خاطر

رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است؛ چرا که اگر رسول خدا به دست مشرکان می‌افتاد، آینده اسلام

به خطر می‌افتاد.

بغوی در تفسیر خود می نویسد:

وقوله عز وجل (لا تحزن إن الله معنا) لم يكن حزن أبي بكر جبنا منه وإنما كان إشفاقا على

رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال إن أقتل فأنا رجل واحد وإن قتلت هلكت الأمة.

حزن ابوبکر به خاطر ترسیدن او نبوده است؛ بلکه به این خاطر بوده که دلش به حال رسول خدا می سوخته،

ابوبکر می گفت: اگر من کشته شوم، يك نفر هستم؛ ولی اگر شما کشته شوید، تمام امت هلاک می شوند.

البغوي، الحسين بن مسعود (516هـ)، تفسير البغوي، ج 2، ص 293، تحقيق: خالد عبد الرحمن العك، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

واحدی نیشابوری می گوید:

قال المفسرون: كان حزن أبي بكر شفقةً علي رسول الله و خوفاً أن يطع عليه.

حزن و اندوه ابوبکر به خاطر دلسوزی بر پیامبر بود. او می ترسید که مشرکان جایگاه پیامبر را بیابند.

الواحدي النيسابوري، ابوالحسن علي بن أحمد (468هـ)، الوسيط في تفسير القرآن المجيد، ج 2، ص 498، ذيل آيه 40 توبه.

قرطبی و ابن عربی، ادعا می کنند که چون پیامبر در آن زمان از ضرر مشرکان مصون نبودند؛ از این

رو ابوبکر برای آن حضرت نگران بود نه برای جان خودش:

الثالث أن حزن الصديق رضي الله عنه لم يكن لشك وحيرة وإنما كان خوفا على النبي أن

يصل إليه ضرر ولم يكن النبي في ذلك الوقت معصوما من الضرر

اندوه ابوبکر به خاطر تردید و سرگردانی نبوده است؛ بلکه به خاطر ترس بر پیامبر بوده است که مبادا ضرری

به آن حضرت برسد؛ زیرا رسول خدا در آن زمان از ضرر در امان نبود.

إبن العربي، ابوبكر محمد بن عبد الله (543هـ)، أحكام القرآن، ج 2، ص 515، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الفكر

للطباعة والنشر - لبنان.

إن حزن الصديق إنما كان خوفا على النبي صلى الله عليه وسلم أن يصل إليه ضرر ولم يكن

النبي (ص) في ذلك الوقت معصوما وإنما نزل عليه والله يعصمك من الناس بالمدينة.

حزن ابوبکر به خاطر ترسیدن برای رسول خدا بوده است که مبادا ضرری به آن حضرت برسد، رسول خدا

در آن زمان از ضرر در امان نبوده و خداوند آیه «والله يعصمك من الناس؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی)

مردم، نگاه می دارد» در مدینه نازل شد.

الأنصاري القرطبي، ابو عبد الله محمد بن أحمد (671هـ)، الجامع لأحكام القرآن، ج 8، ص 146-147، ناشر: دار الشعب - القاهرة.

دیگر مفسران اهل سنت از جمله ابوعبد الرحمن سلمی، ابن عادل حنبلی، فخررازی، شیخ زکریاء

نیشابوری، سمرقندی و... ادعا کرده اند که حزن ابوبکر برای رسول خدا بوده است:

السلمي، ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى الأزدي (412هـ)، تفسير السلمى وهو حقائق التفسير، ج 1، ص 275، تحقيق: سيد عمران، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، 1421هـ - 2001م؛

ابن عادل الدمشقي الحنبلي، ابو حفص عمر بن علي (بعد 880 هـ)، اللباب في علوم الكتاب، ج 10، ص 95، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود والشيخ علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1419 هـ - 1998م؛

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (604هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب ، ج 16، ص 51، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1421هـ - 2000م؛

القمي النيسابوري، نظام الدين (728 هـ)، تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، ج 3، ص 51، تحقيق: الشيخ زكريا عميران ، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1416هـ - 1996م؛

السمرقندي، نصر بن محمد بن أحمد ابوالليث (367 هـ)، تفسير السمرقندي المسمى بحر العلوم، ج 2، ص 60، تحقيق: د. محمود مطرجي، ناشر: دار الفكر - بيروت.

اولاً: هنگامی سخن از انزال سکینه بر رسول خدا می‌شود، برخی از بزرگان سنی اصرار می‌کنند که پیامبر خدا همواره در سکینه و آرامش است و نیاز به نزول دوباره آن از جانب خداوند نیست؛ ولی در این جا که سخن از اندوه و حزن ابوبکر می‌شود، ادعا می‌کنند که چون پیامبر خدا مصون از ضرر مشرکان نبود، ابوبکر برای او نگران شد!!!.

اگر پیامبر خدا، همواره در سکینه و آرامش به سر می‌برد و این سکون و آرامش به خاطر وعده خدا بر حفظ او از خطرهاست؛ پس در این صورت معنا ندارد که ابوبکر برای او محزون شود؛ مگر این که نسبت به وعده الهی مشکوک باشد؛

ثانیاً: دانشمندان سنی برای ادعای خودشان هیچ دلیلی ارائه نکرده‌اند؛ بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد؛ چرا که اگر ابوبکر فقط بر جان رسول خدا ترسیده بود، رسول خدا می‌فرمود: «لا تحزن ان الله معي؛ تو نگران من نباش که خدا با من است» نه این که به صورت جمع بفرماید: «لا تحزن ان الله معنا»؛ ثالثاً: حتی اگر بپذیریم که نگرانی ابوبکر برای رسول خدا بوده است، بازهم فضیلت و منقبتی را برای او ثابت نمی‌کند؛ چون در همان بار نخست رسول خدا به وی یادآوری کرد که خداوند با ماست و او را از حزن و اندوه منع کرد؛ اما ابوبکر به این سخن پیامبر خدا اطمینان نکرد و بر نگرانی خود ادامه داد. این عدم اطمینان به سخن رسول خدا، اگر نقیصه بزرگی برای وی محسوب نشود، فضیلتی را برای وی به ارمغان نخواهد آورد.

شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌فرماید:

وقوله «لا تحزن» إن لم یکن ذما فلیس بمدح بل هو نهی محض عن الخوف.

اگر «لاتحزن» مذمتی را برای ابوبکر دربر نداشته باشد، بیان کننده مدح و ستایشی هم نیست؛ بلکه صرفاً نهی از ترس است.

الطوسي، الشيخ ابو جعفر، محمد بن الحسن بن علي بن الحسن (460هـ)، التبيان في تفسير القرآن، ج 5، ص 223، تحقيق: تحقيق وتصحيح: أحمد حبيب قصير العاملي، ناشر: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة: الأولى 1409هـ.

همان طور که قرآن کریم صراحت دارد، یاد خداوند مایه آرامش دلها است:

الا بذكر الله تطمئن القلوب. الرعد / 28.

اما چرا با یاد پروردگار و نهی پیامبر اکرم از حزن، باز دل ابوبکر آرام نگرفت و نگرانی او همچنان استمرار داشت؟

گفتار هفتم: استدلال به جمله «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»:

والوجه السابع: في دلالة هذه الآية على فضل أبي بكر. قوله: (لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) ولا شك أن المراد من هذه المعية، المعية بالحفظ والنصرة والحراسة والمعونة، وبالجملة فالرسول عليه الصلاة والسلام شرك بين نفسه وبين أبي بكر في هذه المعية، فإن حملوا هذه المعية على وجه فاسد، لزمهم إدخال الرسول فيه، وإن حملوها على محمل رفيع شريف، لزمهم إدخال أبي بكر فيه، ونقول بعبارة أخرى، دلت الآية على أن أبا بكر كان الله معه، وكل من كان الله معه فإنه يكون من المتقين المحسنين، لقوله تعالى: (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) (النحل: 128) والمراد منه الحصر، والمعنى: إن الله مع الذين اتقوا لا مع غيرهم، وذلك يدل على أن أبا بكر من المتقين المحسنين.

والوجه الثامن: في تقرير هذا المطلوب أن قوله: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» يدل على كونه ثاني اثنين في

الشرف الحاصل من هذه المعية، كما كان ثاني اثنين إذ هما في الغار، وذلك منصب في غاية الشرف.

وجه هفتم در دلالت این آیه بر فضیلت ابوبکر این سخن رسول خدا است که فرمود: «ترس که خداوند با ما است»

تردید نیست که این همراهی به معنای حفظ، یاری و حراست و کمک است. در يك كلام، رسول خدا، ابوبکر را نیز با خود در این همراهی شریک کرده است؛ اگر این همراهی بر معنای نادرستی حمل شود، آن معنا شامل پیامبر نیز خواهد شد و اگر بر معنای صحیح آن که مقامی بلند و شریفی است، حمل شود، ابوبکر را نیز در بر

خواهد گرفت. به عبارت دیگر، این آیه دلالت می‌کند بر این که خداوند با ابوبکر است و هر کس که خداوند با او باشد، به درستی که او پرهیزگاران و محسنین خواهد بود؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند» از این آیه حصر استفاده می‌شود و به این معنا است که خداوند فقط با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند نه با غیر آنها، و این دلالت می‌کند که ابوبکر جزء پرهیزگاران و محسنان باشد. وجه هشتم: در تقریر این مطلب باید گفت که «ان الله معنا» دلالت می‌کند که «ثانی اثین» در شرافت حاصل از این معیت شریک است؛ همان‌طور که «ثانی اثین اذ هما فی الغار» این دلالت را دارد. و این منصبی بسیار ارزشمند است.

و آلوسی نیز در این باره می‌گوید:

(لا تحزن إن الله معنا) بالعصمة والمعونة فهي معية مخصوصة وإلا فهو تعالى مع كل واحد من خلقه.

خداوند با ماست؛ یعنی: ما را حراست و یاری می‌کند؛ این همراهی ویژه است؛ وگرنه خداوند با تمام مخلوقات خویش است.

الآلوسی البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (1270هـ)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 10، ص 97، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

و در ادامه با استناد به این آیه، ابوبکر را نه تنها از تمامی اصحاب رسول خدا؛ بلکه از تمامی پیروان پیامبران برتر دانسته و می‌گوید:

ولم يثبت مثل ذلك في غيره بل لم يثبت نبي معية الله سبحانه له ولآخر من أصحابه وكأن في ذلك إشارة إلى أنه ليس فيهم كأبي بكر الصديق رضي الله عنه

چنین امتیازی برای هیچ یک از اصحاب ثابت نشده است، بلکه حتی هیچ پیامبری معیت خداوند را علاوه بر خویش به یکی از اصحابش نسبت نداده است. گویا این مطلب اشاره دارد به این که در میان اصحاب پیامبر اسلام و دیگر پیامبران، هیچ کس همنند ابوبکر نیست.

الآلوسی البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (1270هـ)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 10، ص 100، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

شکری آلوسی نیز در این باره می‌گوید:

ولم يثبت مثل ذلك في غيره بل لم يثبت لنبي معية الله سبحانه له ولآخر من أصحابه وكأن في ذلك إشارة إلى أنه ليس فيهم كأبي بكر الصديق رضي الله تعالى عنه.

همانند این فضیلت برای غیر ابوبکر ثابت نشده است؛ بلکه برای هیچ پیامبری همراهی خداوند برای او و یکی از اصحابش ثابت نشده است؛ انگار این مطلب اشاره دارد که در میان آنها (امت‌های دیگر و امت اسلامی) شخصی هم‌تراز با ابوبکر وجود ندارد.

الآوسی، أبو المعالی محمود شکری بن عبد الله بن محمد (متوفی 1342 هـ)، غرائب الاغتراب، ج 1، ص 25، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن تیمیه حرانی، معیت خداوند با رسول خدا و ابوبکر را با معیت خداوند با موسی و هارون مقایسه کرده و می‌نویسد:

« أن الفضيلة في الغار ظاهرة بنص القرآن لقوله تعالى «إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا» (سورة التوبة 40) فأخبر الرسول صلى الله عليه وسلم أن الله معه ومع صاحبه كما قال لموسى وهارون «إنني معكما أسمع وأرى» (سورة طه 46).

فضیلت همراهی در غار، به صریح قرآن روشن است؛ زیرا خداوند فرموده: «در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور! خدا با ماست!» رسول خدا خبر داده است که خدا با او و با همراهش هست؛ چنانچه خداوند به موسی و هارون فرمود: «من با شما هستم (همه چیز را) می‌شنوم و می‌بینم!» ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبد الحلیم ابوالعباس (728 هـ)، منهاج السنة النبویة، ج 8، ص 372، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى 1406 هـ.

نقد و بررسی:

اولاً: مراد از «معنا» معیت خداوند با تمام امت اسلامی است و شاهد بر این، تصریح گذشته بغوی از مفسران اهل سنت است که می‌نویسد نگرانی ابو بکر از امت اسلامی بوده است.

وقوله عز وجل (لا تحزن إن الله معنا) لم يكن حزن أبي بكر جبنا منه وإنما كان إشفاقاً على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال إن أقتل فأنا رجل واحد وإن قتلت هلكت الأمة.

حزن ابوبکر به خاطر ترسیدن او نبوده است؛ بلکه به این خاطر بوده که دلش به حال رسول خدا می‌سوخته، ابوبکر می‌گفت: اگر من کشته شوم، يك نفر هستم؛ ولی اگر شما کشته شوید، تمام امت هلاک می‌شوند.

البغوي، الحسين بن مسعود (516 هـ)، تفسير البغوي، ج 2، ص 293، تحقیق: خالد عبد الرحمن العك، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

روشن است که رسول خدا جمله «ان الله معنا» را برای رفع نگرانی ابوبکر فرمود تا او را متوجه

خداوند و قدرت و عظمت بی‌نهایت او نموده و قدرت مشرکان قریش را در برابر قدرت پروردگار

ناچیز جلوه دهد؛ اما آیا ابوبکر به این سخن پیامبر خدا اطمینان کرد و از حزن او کاسته شد تا معیت،

معیتی خاص باشد؟

با توجه به نگرانی مداوم و پی در پی ابوبکر و عدم اطمینان او به سخن پیامبر خدا، منظور از معیت و همراهی خداوند در این جمله، هرگز نمی‌تواند معیت خاص باشد؛ بلکه مراد از آن همان معیت عام و جهان شمول الهی است که همه عالمیان آن برخوردار هستند.

بلی، این معیت در حق رسول خدا، معیتی است خاص؛ اما در حق ابوبکر چنین نیست؛ چرا که به تصریح بزرگان اهل سنت، معیت خاص خداوند همان تأیید و نصرت الهی است که در فقرات بعدی آیه، تنها شامل حال رسول خدا شده و ابوبکر از آن محروم مانده است که در بررسی فرازهای بعدی آیه «فأنزل سکینته علیه...» مدارک آن ارائه خواهد شد.

ثانیا: حتی اگر بپذیریم که مراد از معیت پیامبر گرامی و ابو بکر باشد، در عین حال فضیلتی را برای ابوبکر به اثبات نمی‌رساند؛ زیرا ابوبکر به طفیل وجود پیامبر خدا، مشمول این عنایت خاص شده است و خداوند به خاطر وجود نازنین پیامبرش، جان ابوبکر را نیز نجات داده است؛ همان طوری که وجود پیامبر رحمت در میان مسلمانان سبب شده است که خداوند عذاب خود را بر آنان نازل نکند:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ... الْأَنْفَالُ 33.

(ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را عذاب نخواهد کرد.

شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌نویسد:

وقوله «إن الله معنا» قيل إن المراد به النبي صلى الله عليه وآله، ولو أريد به أبو بكر معه لم يكن فيه فضيلة، لأنه يحتمل أن يكون ذلك على وجه التهديد، كما يقول القائل لغيره إذا رآه يفعل القبيح لا تفعل إن الله معنا يريد أن متطلع علينا، عالم بحالنا.

برخی گفته‌اند که مراد از «ان الله معنا» تنها رسول خدا صلی الله علیه وآله است، حتی اگر مفاد آن ابوبکر را نیز شامل شود، فضیلتی را برای او به اثبات نمی‌رساند؛ چرا که احتمال دارد هدف از آن تهدید و توبیخ باشد؛ چنانچه برای سرزش کسی که عمل ناپسندی از او دیده شده است، می‌گویند: «لا تفعل ان الله معنا؛ از این کار پرهیز که خدا با ما است»؛ یعنی خداوند از اعمال ما آگاه و بر حال ما دانا است.

الطوسي، الشيخ ابو جعفر، محمد بن الحسن بن علي بن الحسن 460هـ، التبيان في تفسير القرآن، ج 5، ص 223، تحقيق: تحقيق وتصحيح: أحمد حبيب قصير العاملي، ناشر: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة: الأولى 1409هـ.

ثالثا: اگر این معیت در حق ابوبکر نیز معیتی خاص بوده باشد، در صورتی می‌تواند سعادت ابدی برای او تضمین کند که عمل خلافی که او را از زمره پرهیزگاران و نیکوکاران خارج و در زمره بدکاران و ظالمان قرار دهد انجام نداده باشد.

خداوند افراد متعددی را معرفی می‌کند که روزگاری از بندگان صالح خداوند و از پرهیزگاران بوده‌اند؛ اما عملکردهای بعدی شان، آنان را در زمره دشمنان خدا قرار داده است. بلعم باعورا، از کسانی که روزگاری مورد توجه خاص خداوند بود؛ اما بی تقوایی و ایستادگی در برابر حجت خدا، سبب شد که چنان متروک درگاه الهی شود که در قرآن از مثل «سگ» برای او استفاده شده است.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ. الأعراف 176.

مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند.

هم چنین نسبت به کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند خداوند می‌فرماید:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا. الفتح 18.

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود.

اما در میان همین افراد، کسانی همچون ابوالغادیه وجود دارد؛ چنانچه ابن تیمیه می‌نویسد:

أبو الغادية وكان ممن بايع تحت الشجرة وهم السابقون الأولون.

ابوالغادیه، از کسانی است که در زیر درخت بیعت کرده است و همان‌ها «سابقون الأولون» هستند.

ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبد الحليم ابوالعباس (728 هـ)، منهاج السنة النبوية، ج 6، ص 333، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى 1406 هـ.

او همان کسی است که عمار بن یاسر را به شهادت رساند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در

باره او فرمود:

وَيَحِ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ.

عمار را گروه نابکار می‌کشند؛ در حالی که عمار آن‌ها را به سوی بهشت و آن‌ها عمار را به سوی آتش

دعوت می‌کنند.

صحيح البخاري، ج 1، ص 115، كتاب الصلاة، ب 63، باب التَّعَاوُنِ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، ح 447 و ج 2، ص 207، كتاب الجهاد والسير،

ب 17، باب مَسْحِ الْغُبَارِ عَنِ النَّاسِ فِي السَّبِيلِ، 2812.

ذهبی در میزان الاعتدال می‌نویسد:

عن أبي الغادية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: قاتل عمار في النار وهذا شيء عجيب فإن عمارا قتله أبو الغادية.

از أبو غادیه نقل شده است که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: کشته عمار در آتش است. و این چیزی است عجیب؛ زیرا خود ابو الغادیه عمار را کشته است.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج 2، ص 236، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى 1995م.

همچنین اهل سنت معتقدند که اهل بدر در انجام گناه آزاد هستند و هیچ معصیتی برای آنان نوشته نمی‌شود و بخاری روایتی از رسول اکرم، این چنین نقل می‌کند:

لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1095، ج 2، ص 2845، كتاب الجهاد، باب الجاسوس، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

در حالی که تعدادی از افراد حاضر در جنگ بدر با فرمان‌های رسول خدا مخالفت و در صف منافقان قرار گرفتند و حتی مسجد ضرار را بنا کردند؛ از جمله ثعلبة بن حاطب که هم در جنگ بدر و احد حضور داشت؛ ولی در نهایت جزء بنا کنندگان مسجد ضرار شد.

همچنین او کسی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله برای او دعا کرد که ثروتمند شود و تعهد گرفت که زکات و صدقات را به موقع پرداخت نماید؛ اما پس از آن که به ثروت هنگفتی رسید، تعهداتش را فراموش و از زکات تعبیر به جزیه کرد و از دادن آن به نماینده رسول خدا خودداری نمود. ابن اثیر جزری در اسد الغابه می‌نویسد:

ب د ع * ثعلبة) بن حاطب بن عمرو بن عبید بن أمية بن زيد بن مالك بن عوف بن عمرو بن عوف بن مالك بن الأوس الأنصاري الأوسي شهد بدرا قاله محمد بن إسحاق وموسى بن عقبة وهو الذي سأل النبي صلى الله عليه وسلم ان يدعو الله ان يرزقه مالا.

محمد بن اسحاق و موسى بن عقبة گفته اند: ثعلبه انصاری در جنگ بدر حضور داشت و او همان کسی است که از رسول خدا (ص) تقاضا کرد، برای وی دعا کند تا پول دار شود.

أسد الغابة، ج 1، ص 237.

ابن عبد البر در الإستيعاب می‌نویسد:

آخی رسول الله (ص) بین ثعلبه بن حاطب هذا وبين معتب بن عوف بن الحمراء شهد بدرا وهو مانع الصدقة.

رسول خدا (ص) بین ثعلبه و معتب بن عوف بن حمراء عقد برادری بست، ثعلبه در بدر حضور داشت و او کسی است که از پرداخت زکات امتناع نمود.
ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله بن محمد (463هـ)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج 1، ص 210، تحقیق علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى 1412هـ.

محمد بن جریر طبری، ابن کثیر دمشقی، ابن ابی حاتم رازی، جلال الدین سیوطی و... می نویسند:
وَكَانَ الَّذِينَ بَنَوْهُ اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا: خِدَامُ بْنُ خَالِدٍ مِنْ بَنِي عُبَيْدِ بْنِ زَيْدٍ أَحَدُ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ وَمِنْ دَارِهِ أَخْرَجَ مَسْجِدَ الشُّقَاقِ، وَثَعْلَبَةُ بْنُ حَاطِبٍ مِنْ بَنِي عُبَيْدٍ، وَهَزَالُ بْنُ أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ، وَمُعْتَبُ بْنُ عُشَيْرٍ مِنْ بَنِي ضُبَيْعَةَ بْنِ زَيْدٍ...

مسجد ضرار را دوازده نفر بنا کردند... ثعلبه بن حاطب از بنو عبید...

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (310هـ)، تاريخ الطبري، ج 2، ص 186، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛
القرشي دمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (774هـ)، تفسير القرآن العظيم، ج 2، ص 403، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1401هـ.

ابن ابی حاتم رازی، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس (327هـ)، تفسير القرآن، ج 6، ص 1880، تحقيق: أسعد محمد الطيب، ناشر: المكتبة العصرية - صيدا؛

السيوطي، عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين (911هـ)، الدر المنثور، ج 3، ص 277، ناشر: دار الفكر - بيروت 1993؛
بغوی می نویسد:

نزلت هذه الآية في جماعة من المنافقين بنوا مسجدا يضارون به مسجد قباء وكانوا اثني عشر رجلا من أهل النفاق وديعة بن ثابت وخدام بن خالد ومن داره اخرج هذا المسجد وثعلبة بن حاطب وحارثة بن عمرو.

آیه مربوط به مسجد ضرار در شأن گروهی از منافقان است که هدفشان ضرر زدن به مسجد قبا بود، این گروه از منافقان دوازده نفر بودند،... یکی از آنان ثعلبه بن حاطب است.

البغوي، الحسين بن مسعود (516هـ)، تفسير البغوي، ج 2، ص 326، تحقيق: خالد عبد الرحمن العك، ناشر: دار المعرفة - بيروت.
و نیز خلیفه اول و دوم قطعاً جزء «السابقون الأولون» بوده‌اند؛ ولی در طول دوران زندگی؛ به ویژه در آخرین لحظات زندگی‌شان آرزوهایی کرده‌اند که نشان می‌دهد از آینده خویش نگران بوده‌اند و اطمینانی به بهشتی بودن خودشان نداشته‌اند.

مالك بن أنس در الموطأ و ابن عبد البر در الإستذكار و ابن اثير جزرى در جامع الأصول

می نویسند:

عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِشُهَدَاءِ أَحَدٍ هَؤُلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بِإِخْوَانِهِمْ أَسَلَمْنَا كَمَا أَسَلَمُوا وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَلَى وَلَكِنْ لَا أَدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى....

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اشاره به شهیدان احد فرمود: گواهی می‌دهم که اینان برادر من و مردان نیکی بودند، ابوبکر گفت: مگر ما برادران آنان نبودیم، ما هم آن گونه که آنان مسلمان شدند و در راه خدا جهاد کردند، مسلمان شدیم و در راه خدا پیکار کردیم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری؛ ولی نمی‌دانم که شما پس از من با دین خدا چه خواهید کرد، ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد.

مالك بن أنس أبو عبدالله الأصبجي (179هـ)، موطأ الإمام مالك، ج 2، ص 461، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - مصر؛ النمري القرطبي، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (463هـ)، الاستذكار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار، ج 5، ص 104، تحقيق: سالم محمد عطا - محمد علي معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى 2000م؛ الجزري، المبارك بن محمد ابن الأثير (544هـ)، معجم جامع الأصول في أحاديث الرسول، ج 9، ص 510.

محمد بن اسماعيل بخارى به نقل از عمر بن خطاب می‌نویسد:

عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ... قَالَ [عمر] وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي بِطَلَاعِ الْأَرْضِ ذَهَبًا لَأَفْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ.

عمر گفت: اگر برای من زمین پر از طلا شود، قبل از دیدن عذاب الهی آن را برای نجات خودم

خرج می‌کردم.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحيح البخاري، صحيح البخاري، ج 4، ص 201، ج 3692، كتاب فضائل الصحابة، ب 6، باب مناقب عمر بن الخطاب، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

ابن حجر عسقلانی در توضیح این روایت می‌نویسد:

أي العذاب وإنما قال ذلك لغلبة الخوف الذي وقع له في ذلك الوقت من خشية التقصير فيما يجب عليه من حقوق الرعية أو من الفتنة بمدحهم.

کدام عذاب و یا چه عذابی؟! این سخن را عمر به خاطر کوتاهی‌ها در بر آوردن حقوق مردم و وقتی

که ترس بر او غلبه کرده بود گفته است.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (852 هـ)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج 7، ص 43، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

حال سؤال اين است كه آيا ابوبكر توانست اين معيت خاص الهی را در آخر عمر حفظ نمايد؟ آيا غضب خلافت و تكيه زدن بر جايگاهی كه از آن امير مؤمنان عليه السلام بود، هجوم به خانه دختر رسول خدا، غضب فدك و اموال صديقه طاهره عليها السلام و... اين معيت و عنایت خاص را تبديل به خشم و غضب الهی نكرده است؟

گفتار هشتم: استدلال به «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»:

والوجه العاشر: قوله: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) ومن قال الضمير في قوله: (عَلَيْهِ) عائداً إلى

الرسول فهذا باطل لوجوه:

الوجه الأول: أن الضمير يجب عوده إلى أقرب المذكورات، وأقرب المذكورات المتقدمة في هذه الآية هو أبو بكر، لأنه تعالى قال: (إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ) والتقدير: إذ يقول محمد لصاحبه أبي بكر لا تحزن، وعلى هذا التقدير: فأقرب المذكورات السابقة هو أبو بكر، فوجب عود الضمير إليه.

والوجه الثاني: أن الحزن والخوف كان حاصلًا لأبي بكر لا للرسول عليه الصلاة والسلام، فإنه عليه السلام كان آمناً ساكن القلب بما وعده الله أن ينصره على قريش. فلما قال لأبي بكر لا تحزن صار آمناً، فصرف السكينة إلى أبي بكر ليصير ذلك سبباً لزوال خوفه، أولى من صرفها إلى الرسول (ص)، مع أنه قبل ذلك ساكن القلب قوي النفس.

والوجه الثالث: أنه لو كان المراد إنزال السكينة على الرسول لوجب أن يقال: إن الرسول كان قبل ذلك خائفاً، ولو كان الأمر كذلك لما أمكنه أن يقول لأبي بكر: (لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) فمن كان خائفاً كيف يمكنه أن يزيل الخوف عن قلب غيره؟ ولو كان الأمر على ما قالوه لوجب أن يقال: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ، فقال لصاحبه لا تحزن، ولما لم يكن كذلك، بل ذكر أولاً أنه عليه الصلاة والسلام قال لصاحبه لا تحزن، ثم ذكر بقاء التعقيب نزول السكينة، وهو قوله: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) علمنا أن نزول هذه السكينة مسبق بحصول السكينة في قلب الرسول عليه الصلاة والسلام، ومتى كان الأمر كذلك وجب أن تكون هذه السكينة نازلة على قلب أبي بكر.

دلیل دهم، این سخن خداوند است که « در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد».

سخن کسانی که گفته‌اند ضمیر «علیه» به رسول خدا (ص) برمی‌گردد، به چند دلیل باطل است: دلیل اول: واجب است که ضمیر به نزدیک مرجعی که ذکر شده است، برگردد و نزدیکترین مرجع در این آیه، ابوبکر است؛ زیرا خداوند فرمود: «اذ يقول لصاحبه» که در اصل این گونه بوده است که «در آن هنگام که محمد به صاحبش ابوبکر گفت: غم مخور» بنابراین این تقدیر نزدیکترین مرجع برای ضمیر ابوبکر است؛ پس واجب است که ضمیر به او برگردد.

دلیل دوم: حزن و ترس بر ابوبکر چیره شده بود نه بر رسول خدا (ص)؛ زیرا آن حضرت امنیت داشت و چون خداوند وعده داده بود که او را در برابر قریش یاری خواهد کرد، قلبش در آرامش به سر می‌برد. وقتی آن حضرت به ابوبکر می‌گوید که محزون مباش، خودش در آرامش است؛ پس انصراف سکینه به ابوبکر که سبب از بین رفتن خوف او می‌گردد، سزاوارتر از این است که آن را به رسول خدا (ص) انصراف دهیم؛ با این که آن حضرت پیش از آن قلبش آرام و نفسش قوی بود.

دلیل سوم: اگر منظور این باشد که سکینه به رسول خدا نازل شده است، لازم است که بگوییم آن حضرت پیش از آن ترسیده بوده؛ اگر چنین بود، ممکن نبود که به ابوبکر بگوید: «ترس که خداوند با ما است». کسی که خودش ترسیده است؛ چگونه می‌تواند ترس را از قلب دیگری از بین ببرد.

اگر سکینه به رسول خدا نازل شده باشد، لازم است که گفته شود: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ؛ خداوند سکینه را به رسول خدا نازل کرد؛ پس او به همراهش گفت: نترس. وقتی (آیه) چنین نیست؛ بلکه خداوند فرموده است که آن حضرت در ابتدا به رفیقش گفت: نترس؛ سپس با فاء تعقیب از نزول سکینه خبر داده است (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) می‌فهمیم که پیش از نزول این سکینه، قلب آن حضرت دارای سکینه بوده است، وقتی چنین شد، واجب است که این سکینه بر ابوبکر نازل شده باشد.

قرطبی در این باره می‌گوید:

ومنها قوله «فأنزل الله سکینه علیه». فیه قولان: أحدهما علی النبی الثاني علی أبي بكر. قال علماءنا وهو الأقوى لأن الصديق خاف علی النبی من القوم فأنزل الله سکینه لیأمن علی النبی فسکن جأشه وذهب روعه وحصل له الأمن.

در باره نزول سکینه دو دیدگاه وجود دارد: ۱. بر پیامبر نازل شده است؛ ۲. بر ابوبکر نازل شده است. علمای ما گفته‌اند: دیدگاه قوی‌تر این است که ابوبکر از ضرر مشرکان بر پیامبر ترسیده بود؛ پس خداوند سکینه‌اش را بر ابوبکر نازل کرد؛ تا از امنیت رسول خدا مطمئن شود، پس ترس او از بین رفت و به آرامش رسید.

ابوبکر محمد بن عبد الله (543هـ)، أحكام القرآن، ج 2، ص 513، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر - لبنان.

از این جالبتر این که آلوسی مفسر مشهور وهابی، ادعا می کند که ضمیر چه به رسول خدا برگردد و چه به ابوبکر، فضیلت ابوبکر ثابت می شود:

وفي إنزال السكينة عليه بناء على عود الضمير إليه ما يفيد السكينة في أنه هو هو رضي الله تعالى عنه ولعن باغضيه وكذا في إنزالها على الرسول عليه الصلاة والسلام مع أن المنزعج صاحبه ما يرشد المنصف إلى أنهما كالشخص الواحد واطهر من ذلك إشارة ما ذكر إلى أن الحزن كان لرسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم.

اگر ضمیر به پیامبر هم بازگردد، بیان کننده کمال اتحاد و پیوستگی ابوبکر با پیامبر خواهد بود؛ چراکه در جایی که ابوبکر مضطرب و محزون است، سکینه بر پیامبر نازل می شود و این نشان آن است که این دو همچون یک روح در دو قالباند.

الآلوسي البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (1270هـ)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 10، ص 100، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

نقد و بررسی:

یکی از مهمترین بخش های آیه غار که تأثیر بسیاری در سرنوشت همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غار دارد، نزول سکینه است؛ زیرا اگر ثابت شود که سکینه فقط بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است، این سؤال پیش می آید که چرا سکینه بر همراه او نیز نازل نشده است؟ آیا این مطلب ثابت نمی کند که مؤمنی به همراه آن حضرت نبوده است؟

زیرا در آیات متعدد دیگر خداوند هرگاه سکینه اش را بر رسول خدا نازل کرده، مؤمنان همراه را نیز از آن بی نصیب نگذاشته است و اگر در غار مؤمنی به همراه پیامبر بود، می بایست سکینه اش بر او نیز نازل می کرد.

خداوند در سوره توبه می فرماید:

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ. التوبه 26.

سپس خداوند «سکینه» خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران!

و در سوره فتح می فرماید:

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. الفتح 26.

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز دانا است. (۲۶)

اما در آیه غار، سکینه را فقط بر پیامبرش نازل کرده است؛ با این که ابوبکر در حزن شدید به سر می برد و به سکینه احتیاج فراوانی داشت؛ با این حال خداوند آن را از او دریغ و فقط به رسولش نازل کرد.

فخررازی برای اثبات نزول سکینه بر ابوبکر، سه دلیل آورده است که همه آنها مخدوش و غیر قابل پذیرش هستند.

وجوب بازگشت ضمیر به اقرب المذکورات:

وی در دلیل اول ادعا می کنند که «أَنَّ الضمير يجب عوده إلى أقرب المذکورات؛ واجب است که ضمیر به نزدیکترین مرجع ذکر شده برگردد» و چون در این جا اقرب المذکورات ابوبکر (لصاحبه) است؛ پس سکینه بر ابوبکر نازل شده است نه بر پیامبر خدا.

این سخن فخررازی، صرف ادعا است و هیچ دلیلی نیز برای آن ذکر نکرده است و ادعای بدون دلیل ارزشی ندارد و چیزی را ثابت نمی کند.

علامه رشید رضا در باره این ادعای فخررازی می گوید:

وَقَوَّاهَا بَعْضُهُمْ بِأَنَّ الْأَصْلَ فِي الضَّمِيرِ أَنْ يَعُودَ إِلَى أَقْرَبِ مَذْكُورٍ وَهُوَ الصَّاحِبُ، وَلَيْسَ هَذَا

بِشَيْءٍ.

برخی این دیدگاه را تقویت کرده اند که سکینه بر ابوبکر نازل شده است؛ زیرا اصل در ضمیر این است که به اقرب المذکور برگردد که در این آیه اقرب المذکور، کلمه «صاحب» است. این استدلال پایه و اساس ندارد.

محمد رشید بن علی رضا بن محمد (1354هـ)، تفسیر المنار، ج 10، ص 371، ذیل آیه 40 سوره توبه، ناشر: الهيئة المصرية العامة للكتاب 1990م.

و سید محمد طنطاوی در این باره می نویسد:

ویری بعضهم أن الضمير في قوله «عَلَيْهِ» يعود إلى أبي بكر الصديق، لأن الأصل في الضمير أن يعود إلى أقرب مذکور، وأقرب مذکور هنا هو الصاحب ولأن الرسول لم يكن في حاجة إلى السكينة. وإنما الذي كان في حاجة إليها هو أبو بكر، بسبب ما اعتراه من فزع وخوف. وقد رد أصحاب الرأي الأول على ذلك بأن قوله «وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» الضمير فيه لا يصح إلا للنبي - صلى الله عليه وسلم - وهو معطوف على ما قبله فوجب أن يكون الضمير في قوله «عَلَيْهِ» عائداً إلى النبي - صلى الله عليه وسلم - حتى لا يحصل تفكك في الكلام.

برخی این دیدگاه را ارائه کرده‌اند که ضمیر در «علیه» به ابوبکر برمی‌گردد؛ زیرا اصل در ضمیر این است که به نزدیکترین مرجع گذشته برگردد و نزدیکترین مرجع در این جا کلمه «صاحب» است. همچنین رسول خدا نیازی به سکینه نداشته و کسی به سکینه نیاز داشته ابوبکر بوده است تا او را از خوف و ترس برهاند. صاحب نظران دلیل اول را این گونه رد کرده‌اند که با توجه به این که ضمیر جمله «وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» جز به رسول نمی‌تواند برگردد و این جمله به ماقبل خود عطف شده است؛ پس واجب است که ضمیر در «علیه» نیز به رسول خدا (ص) برگردد تا دودستگی در آیه پیش نیاید.

طنطاوی، محمد سید، التفسیر الوسیط، ج 1، ص 1955، ذیل آیه 40 سوره توبه، طبق برنامه المكتبة الشاملة.

نه تنها برای اثبات ادعای فخررازی دلیلی وجود ندارد؛ بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد. اگر کسی در آیات قرآن کریم تتبع کند، آیات بسیاری خواهد که یافت که خلاف نظر فخررازی را به اثبات می‌رساند.

همچنین قرائنی که در متن کلام وجود دارد، مرجع ضمیر را معین می‌کند. همان‌طور که طنطاوی استدلال کرده بود، فقرات بعدی آیه، بهترین قرینه است بر این که ضمیر «سکینته علیه» به رسول خدا برمی‌گردد نه به «لصاحبه».

سکینه، تنها بر رسول خدا نازل شده است:

اما دو ادعای بعدی فخررازی که در این داستان فقط ابوبکر محزون بوده و رسول خدا به خاطر وعده خداوند بر نصرت بر قریش در کمال آرامش بود؛ پس باید سکینه بر او نازل شود. و نیز این ادعا که اگر سکینه بر رسول خدا نازل شده باشد، لازم می‌آید که قائل شویم رسول خدا پیش از آن خائف بوده، و کسی که خودش خائف است، نمی‌تواند دیگری را به آرامش دعوت کند، سخنی است باطل که از عدم شناخت و و تدبیر فخررازی در معنای «سکینه» حکایت می‌کند.

با توجه به این که ادعاهای فخررازی از جانب مفسران و دانشمندان سنی به صورت کامل و کافی جواب داده شده و زحمت ما را کم کرده است.

الف: تصریح علمای اهل سنت بر نزول سکینه بر رسول خدا (ص):

ابن عطیه اندلسی در این باره می‌نویسد:

وقال جمهور الناس الضمير عائد على النبي صلى الله عليه وسلم وهذا أقوى والسكينة عندي إنما هي ما ينزله الله على أنبيائه من الحيطة لهم والخصائص التي لا تصلح إلا لهم كقوله تعالى فيه سكينة من ربكم ويحتمل أن يكون قوله فأنزل الله سكينته إلى آخر الآية يراد به ما صنعه الله لنبيه إلى وقت تبوك من الظهور والفتوح لا أن تكون هذه الآية تختص بقصة الغار والنجاة إلى المدينة فعلى هذا تكون الجنود الملائكة النازلين ببدر وحنين ومن رأى أن الآية مختصة بتلك القصة قال الجنود ملائكة بشروه بالنجاة وبأن الكفار لا ينجح لهم سعي وفي مصحف حفصة فانزل الله سكينته عليهما وأيديهما.

بیشتر مردم اعتقاد دارند که ضمیر (علیه) به رسول خدا (ص) برمی‌گردد، این دیدگاه قوی‌تر است. «سکینه» از دیدگاه من همان چیزی است که خداوند بر انبیاء به منظور حفظ و نگهداری آنان، نازل می‌کند و از ویژگی‌های است که تنها انبیاء صلاحیت داشتن آن را دارند؛ همانند این سخن خداوند «در آن، آرامشی از پروردگار شما است (البقرة/۲۴۸)».

احتمال دارد که مراد از «فأنزل الله سکینته» تا آخر آیه، همان پیروزی‌ها و فتوحاتی باشد که خداوند برای پیامبر تا قبل از جنگ تبوک انجام داده است، نه این که اختصاص به قضیه غار و نجات آن حضرت تا مدینه باشد. طبق این دیدگاه، منظور از «جنود» ملائکه‌ای است که در بدر و حنین نازل شده‌اند. اما کسانی که این آیه به قضیه غار اختصاص داده‌اند، گفته‌اند که مراد از «جنود» همان ملائکه‌ای است که آن حضرت را به نجات و این که کفار به آنان دست نخواهند یافت، بشارت داده است.

در نسخه قرآن حفصه آیه این گونه آمده است «فانزل الله سکینته علیهما وأیدیهما؛ خداوند سکینه‌اش را بر هردوی آنها نازل کرد و هردوی آنها را تأیید کرد»

الأندلسي، ابو محمد عبد الحق بن غالب بن عطية، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج 3، ص 36، تحقيق: عبد السلام عبد الشافي محمد، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان، الطبعة: الاولى 1413هـ-1993م.

وهبه زحيلي، نظريه پرداز، فقيه، مفسر و محقق معاصر اهل سنت در این باره می‌نویسد:

فأنزل الله طمأنينته وتأييده على رسوله، أو على أبي بكر، قيل: إن الضمير في عَليِّه عائِد على أبي بكر: لأن النبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم لم يزل ساكن النفس ثقة بالله عز وجل. وهذا قول من لم ير السكينة إلا سكينة النفس والجأش، وقال الجمهور: الضمير عائِد على النبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم، وهذا أقوى، والمراد بالسكينة: ما ينزل الله على أنبيائه من الصيانة (أو الحياطة) لهم، والخصائص التي لا تصلح إلا لهم، والنصرة والفتوح عليهم. وقد أيد الله نبيه وقواه وآزره أثناء الهجرة بالملائكة....

پس خداوند آرامش و تأییدش را بر رسول خود و یا ابوبکر نازل کرد. برخی گفته‌اند که ضمیر در «علیه» به ابوبکر برمی‌گردد؛ زیرا رسول خدا همواره در آرامش به سر می‌برد و قلبش به خداوند اطمینان داشت، این گفتار کسی است که سکینه را فقط به معنای آرامش جان و قلب دانسته‌اند.

بیشتر مردم گفته‌اند که ضمیر به رسول خدا (ص) برمی‌گردد و این دیدگاه قوی‌تر است، مراد از سکینه، همان چیزی است که خداوند بر انبیائش به منظور حفظ و نگهداری آنان نازل می‌کند و از ویژگی‌های است که جز آن‌ها کسی دیگری صلاحیت داشتن آن را ندارند. همچنین نصرت همان یاری و فتوحاتی است که به انبیاء می‌رسد. خداوند در هنگام هجرت پیامبرش را با ملائکه‌اش تأیید، تقویت و پشتیبانی کرد.

الزحيلي، الدكتور وهبة بن مصطفى، التفسير الوسيط، ج 1، ص 863، ناشر: دار الفكر - دمشق، الطبعة: الأولى 1422 هـ

و سید محمد طنطاوی، یکی دیگر از بزرگان سنی در باره نزول سکینه بر رسول خدا و معنای درست آن می‌نویسد:

وقوله: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» بيان لما أحاط الله به نبيه - صلى الله عليه

وسلم - من مظاهر الحفظ والرعاية.

والسكينة: من السكون، وهو ثبوت الشيء؛ بعد التحرك. أو من السكن - بالتحريك - وهو كل ما

سكنت إليه نفسك، واطمأنت به من أهل وغيرهم.

والمراد بها هنا: الطمأنينة التي استقرت في قلب النبي - صلى الله عليه وسلم - فجعلته لا يبالي

بجموع المشركين المحيطين بالغار، لأنه واثق بأنهم لن يصلوا إليه.

والمراد بالجنود المؤيدين له. الملائكة الذين أرسلهم - سبحانه - لهذا الغرض: والضمير في

قوله: (عَلَيْهِ) يعود إلى النبي - صلى الله عليه وسلم.

أى فأنزل الله سكينة وطمأنيته وأمنه على رسوله - صلى الله عليه وسلم - وأيده وقواه بجنود من الملائكة لم تروها أنتم، كان من وظيفتهم حراسته وصرف أبصار المشركين عنه. ويرى بعضهم أن الضمير فى قوله (عَلَيْهِ) يعود إلى ابى بكر الصديق، لأن الأصل فى الضمير أن يعود إلى أقرب مذكور، وأقرب مذكور هنا هو الصاحب ولأن الرسول لم يكن فى حاجة إلى السكينة. وإنما الذى كان فى حاجة إليها هو أبو بكر، بسبب ما اعتراه من فزع وخوف. وقد رد أصحاب الرأى الأول على ذلك بأن قوله (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا) الضمير فيه لا يصح إلا للنبي - صلى الله عليه وسلم - وهو معطوف على ما قبله فوجب أن يكون الضمير فى قوله (عَلَيْهِ) عائداً إلى النبي - صلى الله عليه وسلم - حتى لا يحصل تفكك فى الكلام. أما نزول السكينة فلا يلزم منه أن يكون لدفع الفزع والخوف، بل يصح أن يكون لزيادة الاطمئنان، وللدلالة على علو شأنه - صلى الله عليه وسلم.

این سخن خداوند «فأنزل الله...» بیان چیزهایی است که خداوند به وسیله آنها پیامبرش را حفظ کرده است.

سکینه ، اگر به معنای «سکون» باشد، یعنی استقرار يك چیز بعد از تحرك آن، و اگر به معنای «سكَنَ» باشد، مراد از آن چیز است که نفس با آن به آرامش می رسد و از اطرافیان خود و دیگران اطمینان پیدا می کند . مراد از سکینه در این جا، آرامشی است که در قلب رسول خدا استقرار یافته به نحوی که از جمع شدن مشرکین در اطراف غار هیچ ابائی نداشت؛ زیرا آن حضرت اطمینان داشت که دست مشرکان به آن حضرت نخواهد رسید .

و مراد از لشکریانی تأیید کننده آن حضرت، فرشته‌هایی است که خداوند آن‌ها برای همین منظور فرستاده بود . ضمیر در کلمه «علیه» به رسول خدا (ص) بر می گردد ؛ یعنی خداوند آرامش ، طمأنینه و امنیت خود را به رسول خود نازل کرد، و او را با لشکریانی از ملائکه که شما نمی بینید، تأیید و تقویت کرد، وظیفه این فرشته‌ها حفاظت از رسول خدا و گرداندن چشمان مشرکان از دیدن آن حضرت بود.

برخی این دیدگاه را ارائه کرده‌اند که ضمیر در «علیه» به ابوبکر بر می گردد؛ زیرا اصل در ضمیر این است که به نزدیکترین مرجع گذشته برگردد و نزدیکترین مرجع در این جا کلمه «صاحب» است. همچنین رسول خدا نیازی به سکینه نداشته و کسی به سکینه نیاز داشته ابوبکر بوده است تا او را از خوف و ترس برهاند.

صاحب نظران دلیل اول را این گونه رد کرده اند که با توجه به این که ضمیر جمله «وأيده بجنود لم تروها» جز به رسول نمی تواند برگردد و این جمله به ماقبل خود عطف شده است؛ پس واجب است که ضمیر در «عليه» نیز به رسول خدا (ص) برگردد تا دودستگی در آیه پیش نیاید.

اما نزول سکینه، مستلزم این نیست که همواره برای دفع ترس و بیم باشد، بلکه اگر برای بیشتر شدن اطمینان و اثبات برتری مقام آن حضرت نیز نازل شده باشد، مشکلی ندارد.

طنطاوي، محمد سيد، التفسير الوسيط، ج 1، ص 1955، ذیل آیه 40 سوره توبه، طبق برنامه المكتبة الشاملة.

ابن عاشور، مفسیر بلندآوازه قرن سیزدهم اهل سنت، با منطق قوی و استدلال محکم، از ادعاهای

فخررازی این گونه پاسخ می دهد:

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ

العليا والله عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

التفريع مؤذن بأن السكينة أنزلت عقب الحُلُول في الغار، وأنها من النصر، إذ هي نصر نفساني،

وإنما كان التأييد بجنود لم يروها نصراً جثمانياً. وليس يلزم أن يكون نزول السكينة عقب قوله: (لا

تحزن إن الله معنا) بل إن قوله ذلك هو من آثار سكينته الله التي أنزلت عليه، وتلك السكينة هي

مظهر من مظاهر نصر الله إياه،

فيكون تقدير الكلام: فقد نصره الله فأنزل السكينة عليه وأيده بجنود حين أخرجه الذين كفروا،

وحين كان في الغار، وحين قال لصاحبه: لا تحزن إن الله معنا...

وبهذا البيان تندفع الحيرة التي حصلت للمفسرين في معنى الآية، حتى أغرب كثير منهم فأرجع

الضمير المجرور من قوله: (فأنزل الله سكينته عليه) إلى أبي بكر، مع الجزم بأن الضمير المنصوب في

(أيده) راجع إلى النبي صلى الله عليه وسلم فنشأ تشتت الضمائر، وانفكاك الأسلوب بذكر حالة أبي

بكر، مع أن المقام لذكر ثبات النبي صلى الله عليه وسلم وتأيد الله إياه، وما جاء ذكر أبي بكر إلا

تبعاً لذكر ثبات النبي عليه الصلاة والسلام،

وتلك الحيرة نشأت عن جعل (فأنزل الله) مفرعاً على (إذ يقول لصاحبه لا تحزن) وألجأهم

إلى تأويل قوله: (وأيده بجنود لم تروها) إنها جنود الملائكة يوم بدر، وكل ذلك وقوف مع ظاهر

ترتيب الجمل، مع الغفلة عن أسلوب النظم المقتضي تقديماً وتأخيراً.

فای تفریع این اجازه را می‌دهد که «سکینه» را این گونه معنا کنیم: سکینه‌ای که بعد از ورود آن حضرت به غار نازل شده، به معنای یاری آن حضرت است و این یاری نفسانی است. و تأیید آن حضرت به وسیله لشکریان نامرئی، یاری جسمانی است. این مطلب مستلزم این نیست که نزول سکینه به دنبال این سخن خداوند باشد «غمگین مباش که خداوند با ما است»؛ بلکه این سخن خداوند از آثار آرامشی است که خداوند بر آن حضرت نازل کرده است و این سکینه مظهري از مظاهر یاری آن حضرت توسط خداوند است.

در این صورت تقدیر کلام این گونه می‌شود، که خداوند آن حضرت را یاری نمود، سپس آرامشش را بر او نازل و با لشکریان نامرئی یاریش کرد، در آن هنگام که کفار او را بیرون کردند و در آن هنگام که در غار بود و در آن هنگام که به رفیقش گفت: غمگین مباش که خداوند با ما است.

با این بیان، سرگردانی به وجود آمده برای مفسران در معنای آیه از بین می‌رود. شگفت‌آور است که بیشتر آن‌ها ضمیر مجرور در جمله «فأنزل سکینته علیه» را به ابوبکر برگردانده‌اند؛ در حالی که یقین دارند، ضمیر منصوب در کلمه «ایده» به رسول خدا (ص) بر می‌گردد؛ در این صورت ضمائر پراکنده شده و نظم و ترتیب آیه با برگرداندن ضمیر به ابوبکر بهم می‌خورد؛ زیرا آیه در مقام یادآوری آرامش رسول خدا و تأیید آن حضرت توسط خداوند است و نام ابوبکر جز به تبعیت از رسول خدا (ص) نیامده است.

و این حیرت ناشی از این جا شده است که جمله «فأنزل الله» را تفریع بر «اذ يقول لصاحبه لا تحزن» گرفته‌اند، در نتیجه مجبور شده‌اند که جمله «وایده بجنود لم تروها» را تأویل بپزند به این مرا از جنوز، ملائکه‌ای است که در روز بدر مسلمانان را یاری کرد، تمام این پندارها به خاطر این است که آن‌ها فقط ترتیب جمله‌ها را لحاظ کرده‌اند، غافل از این که اسلوب و نظم کلام، مقتضی تقدیم و تأخیر است.

محمد الطاهر بن عاشور (1284هـ)، التحرير والتنوير، ج 10، ص 204، ناشر: دار سحنون للنشر والتوزيع - تونس 1997م.

و ابن کثیر دمشقی نیز تصریح می‌کند که سکینه بر رسول خدا نازل شده است:

ولهذا قال تعالى: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) أي: تأييده ونصره عليه، أي: على الرسول في

أشهر القولين: وقيل: على أبي بكر، وروي عن ابن عباس وغيره، قالوا: لأن الرسول لم تزل معه
سكينة، وهذا لا ينافي بتجدد سكينة خاصة بتلك الحال؛ ولهذا قال: (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا) أي:
الملائكة.

خداوند فرموده است: «خداوند سکینه‌اش را بر او نازل کرد» یعنی او را تأیید و یاری کرد؛ یعنی سکینه بر رسول خدا نازل شد؛ بنابر قول مشهورتر از دو قول. برخی گفته‌اند که سکینه بر ابوبکر نازل شده است و از ابن عباس و دیگران نقل شده است که گفته‌اند: چون رسول خدا همواره در آرامش بوده است (سکینه بر ابوبکر نازل

شده است). این مطلب منافاتی با تجدید (نزول دوباره) سکینه؛ به ویژه در وضعیت این چنین، ندارد؛ به همین خاطر خداوند فرموده است که «او را با لشکریانی که شما نمی بینید تأیید کرد» یعنی با ملائکه.

ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر ابوالفداء القرشی (774هـ)، تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص 155، ناشر: دار الفکر - بیروت -

1401هـ

و عده‌ای از علمای وهابی که تحت اشراف دکتر عبد الله الترمکی وزیر شئون اسلامی و اوقاف عربستان، تفسیری به نام تفسیر المیسر نوشته‌اند، نیز اعتقاد دارند که سکینه بر پیامبر نازل شده است نه بر ابوبکر:

فَأَنْزَلَ اللَّهُ الطَّمَأِينَةَ فِي قَلْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَعَانَهُ بَجُنُودٍ لَمْ يَرَهَا أَحَدٌ مِنَ الْبَشَرِ وَهُمْ الْمَلَائِكَةُ، فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَأَذَلَّ اللَّهُ أَعْدَاءَهُ.

پس خداوند آرامشش را بر قلب رسول خدا (ص) نازل کرد و او را با کمک لشکریانی که هیچ انسانی نمی تواند ببیند که همان ملائکه باشند، یاری کرد؛ پس خداوند رسولش را از دست دشمنان نجات داد و دشمنانش را خوار کرد.

مجموعه من العلماء (عدد من أساتذة التفسير تحت إشراف الدكتور عبد الله بن عبد المحسن التركي) التفسير الميسر، ج 3، ص

282.

ب: وحدت سیاق:

وحدت سیاق در این آیه حکم می کند که ضمیر «سکینته علیه» به رسول خدا صلی الله علیه وآله برگردد نه به ابوبکر؛ چرا که از اول آیه تا آخر آن همه ضمایر (نَصْرُوهُ، نَصْرَهُ، أَخْرَجَهُ، لِصَاحِبِهِ، أَيْدَهُ) به رسول خدا بر می گرد و نیز با توجه به این که هیچ قرینه قطعیه‌ای نیز وجود ندارد که ضمیر را به ابوبکر برگردانیم، نمی توان ادعا کرد که خداوند سکینه‌اش را بر ابوبکر نازل کرده است نه رسول خدا؛ چرا که وحدت سیاق آیه بهم می خورد.

علامه طباطبائی رضوان الله علیه در این باره می گوید:

والدليل على رجوع الضمير في قوله: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْلًا: رجوع الضمائر التي قبله وبعده إليه صلي الله عليه وآله كقوله: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ» و«نَصْرَهُ» و«أَخْرَجَهُ» و«يَقُولُ» و«لِصَاحِبِهِ» و«أَيْدَهُ» فلا سبيل إلى رجوع ضمير «عَلَيْهِ» من بينها وحده إلى غيره من غير قرينة قاطعة تدل عليه.

دلیل اول: تما ضمیرهایی که قبل و بعد از این ضمیر هست ؛ یعنی ضمیرهای «إِلَّا تَنْصُرُوهُ» ، «نصره» ، «اخرجه» ، «لصاحبه» و «ایده» همه به آن جناب برمی‌گردد؛ با این حال و با توجه به اینکه قرینه قطعی‌ای در کار نیست، معنا ندارد که در میان همه این ضمائر تنها ضمیر «علیه» را به اوبکر برگردانیم.

طباطبایی، سید محمد حسین (1412هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج9، ص280، ناشر: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، الطبعة: الخامسة، 1417هـ.

و نیز تمام مباحث مطرح شده در این آیه بر محور یاری رسول خدا دور می‌زند و یکی از مصادیق یاری و نصرت، انزال سکینه بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در حقیقت خداوند در این آیه می‌خواهد به مسلمانان گوشزد کند که اگر شما او را یاری نکنید، خداوند او را یاری خواهد کرد؛ همان طوری که در غار و در زمانی که يك همراه بیشتر نداشت که او نیز دائم الحزن بود، به وسیله انزال سکینه بر قلب مبارکش و لشکریانی که شما توانائی دیدنش را نداشتید، یاریش کرد. علامه طباطبائی در این باره می‌گوید:

وثانيا: أن الكلام في الآية مسوق لبيان نصر الله تعالى نبيه صلي الله عليه وآله حيث لم يكن معه أحد ممن يتمكن من نصرته إذ يقول تعالى: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ» الآية وإنزال السكينة والتقوية بالجنود من النصر فذاك له صلي الله عليه وآله خاصة.

ویدل علی ذلك تکرار «إِذْ» و ذکرها في الآية ثلاث مرات كل منها بیان لما قبله بوجه فقوله «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» بیان لوقت قوله: «فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» وقوله: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» بیان لتشخيص الحال الذي هو قوله: «ثَانِي اثْنَيْنِ» وقوله: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ» بیان لتشخيص الوقت الذي يدل عليه قوله: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ».

دلیل دوم: اصل بنای کلام بر اساس تشریح و بیان نصرت و تأییدی است که خدای تعالی نسبت به پیغمبر گرامی‌اش نموده، و از اینجا شروع شده که اگر شما او را یاری نکنید، خداوند در روزی که احدی نبود تا بتواند یاریش کند او را یاری فرمود، و سکینه‌اش بر او نازل کرد، و به وسیله جنودی از نصر کمک نموده، از کید دشمنان حفظ فرمود، و همه اینها مختص به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده.

به دلیل اینکه کلمه «اذ» سه مرتبه تکرار شده و در هر بار جمله ما قبل تشریح شده. در بار اول که فرمود: «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» بیان می‌کند آن زمانی را که بطور اجمال در جمله «فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» بود، و می‌فهماند در آن زمانی او را یاری کرد که کفار او را بیرون کردند. و در بار دوم که فرمود: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» بیان می‌کند تشخیص حالی را که قبل از آن ذکر شده بود، یعنی حال «ثَانِي اثْنَيْنِ» را، و می‌فهماند که زمان این حال چه وقت بود، یعنی،

در چه وقت او یکی از دو نفر بود. و در بار سوم که فرمود: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ» بیان کرد تشخیص آن زمانی را که در غار بودند.

طباطبایی، سید محمد حسین (1412هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج9، ص280، ناشر: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، الطبعة: الخامسة، 1417هـ.

ج: عطف جمله «وايده بجنوده» بر نزول سکینه:

قرینه سوم بر این که ضمیر «سکینته علیه» به رسول خدا برمی گردد و نه به ابوبکر، عطف جمله «وايده بجنوده» بر جمله «فأنزل سکینته علیه» است. اگر ضمیر «فأنزل الله سکینته علیه» به ابوبکر برگردد، باید ضمیر جمله «وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» نیز مربوط به او برگردد؛ زیرا وحدت سیاق دلالت می کند که هر دو جمله به یک نفر برگردد و نتیجه هر دو جمله شامل یک نفر شود.

غرناطی الکلبی از مفسران بنام اهل سنت در این باره می گوید:

(فأنزل الله سکینته علیه) الضمير للرسول صلى الله عليه وسلم وقيل لأبي بكر لأن النبي صلى

الله عليه وسلم نزل معه السكينة ويضعف ذلك بأن الضمائر بعدها للرسول عليه السلام.

«فأنزل الله سکینته علیه» ضمیر به رسول خدا (ص) برمی گردد، برخی گفته اند که به ابوبکر برمی گردد؛ چون

رسول خدا همواره در سکینه و آرامش دارد، این نظریه ضعیف است؛ زیرا ضمائر بعدی، همگی به رسول خدا برمی گردد.

الغرناطی الکلبی، محمد بن أحمد بن محمد (741هـ)، کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج2، ص76، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان، الطبعة: الرابعة 1403هـ - 1983م.

به عبارت دیگر اگر خداوند سکینه اش را بر ابوبکر نازل کرده است، باید تأیید و نصرت ملائکه را

نیز مربوط به ابوبکر بدانیم و این بدان معنا است که تأیید به جنود غیر مرئی، راجع به رسول گرامی اسلام نباشد.

نتیجه چنین برداشتی، تناقض صدر و ذیل آیه است؛ زیرا صدر آیه سخن از یاری و نصرت رسول

خدا است و این که خداوند هیچ گاه او را تنها نگذاشته و در روزگاری که جز یک نفر به همراه نداشت،

یاریش کرد؛ ولی ذیل آیه که باید سخن از نحوه یاری آن حضرت باشد، به ناگاه سکینه را بر دیگری

نازل کرده و غیر رسول خدا را با لشکریان نامرئی یاری کرده است.

فخررازی از این اشکال این چنین پاسخ داده است:

فإن قيل: وجب أن يكون قوله: (فأنزل الله سکینته علیه) (التوبة: 40) المراد منه أنه أنزل

سکینته علی قلب الرسول، والدلیل علیه أنه عطف علیه قوله: (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا) وهذا لا يليق

إلا بالرسول، والمعطوف يجب كونه مشاركاً للمعطوف عليه، فلما كان هذا المعطوف عائداً إلى الرسول وجب في المعطوف عليه أن يكون عائداً إلى الرسول.

قلنا: هذا ضعيف، لأن قوله: (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا) إشارة إلى قصة بدر وهو معطوف على

قوله: (فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ) وتقدير الآية إلا تنصروه فقد نصره الله في واقعة الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا فأنزل الله سكينته عليه وأيده بجنود لم تروها في واقعة بدر، وإذا كان الأمر كذلك فقد سقط هذا السؤال.

اگر بگویند: واجب ضمیر «علیه» در «فأنزل الله سكينته عليه» به رسول خدا (ص) برگردد؛ زیرا جمله

«وأيده بجنود لم تروها» به جمله «... سكينته عليه» عطف شده است. این مقام (تأیید با لشکریان نامرئی) فقط

سزاوار پیامبر. از طرف دیگر واجب است که معطوف و معطوف علیه در مرجع ضمیر مشترك باشند. وقتی معطوف «وأيده...» به رسول خدا (ص) برمی گردد، واجب است که معطوف علیه «سكينته عليه» نیز به آن حضرت برگردد.

در جواب می گوییم: این دلیل ضعیف است؛ زیرا جمله «وأيده بجنود لم تروها» به قصه جنگ بدر اشاره دارد و

این جمله به جمله «فقد نصره الله» عطف شده است. و تقدیر آیه این چنین است «اگر او را یاری نکنید، خداوند او

را یاری کرد، در آن هنگام که در غار بود و به همراهش می گفت: "ترس خداوند با ماست" پس خداوند سكينه اش

را بر او نازل کرد و او را با لشکریانی که شما نمی دیدید، در جنگ بدر تأیید کرد». وقتی تقدیر چنین باشد، اشکال

برطرف شده است.

اولاً: این سخن با ادعای خود فخررازی که گفته بود: «الضمير يجب عوده إلى أقرب

المذكورات» در تضاد است. اگر واقعا چنین قاعده ای وجود داشته باشد، در این جا نیز باید اجرا شود و

ضمیر «ایده» نیز به نزدیکترین مرجع گذشته؛ یعنی «صاحب» برگردد؛

ثانیاً: با سیاق آیه کاملاً در تضاد است؛ زیرا از صدر تا ذیل آیه سخن از نصرت و یاری پیامبر خدا

در قضیه هجرت و در غار است و تأیید آن حضرت به لشکریان غیر مرئی، تأییدی است که در همان

روز از جانب خداوند شامل حال آن حضرت شده است؛

فاء افاده ترتیب می کند و با وجود آن، جمله (وأيده بجنود لم تروها) نمی تواند به جمله واقع

در صدر آیه یعنی (فقد نصره الله) عطف شود.

ثالثاً: با قواعد علم نحو و ادبیات زبان عرب سازگاری ندارد؛ زیرا «فاء» در جمله «فأنزل السكينة...»

اگر (طبق آن چه فخررازی استفاده کرده) فاء عاطفه باشد، افاده ترتیب می کند و با وجود آن، جمله

«وایده بجنود...» هرگز نمی‌تواند به صدر آیه عطف شود و باید به همان جمله قبلی عطف شود. عباس حسن در کتاب النحو الوافی در این باره می‌نویسد:

وجدیر بالملاحظة: أنه إذا جاء بعد العاطف المُرتب ومعطوفه عاطف آخر لا يفيد الترتيب

-كالواو- فإن معطوفه يكون معطوفا علي المعطوف بحرف العطف المُرتب الذي قبله مباشرة.

وبعبارة أخرى: يجب أن يكون المعطوف بالعاطف المفيد للترتيب هو المعطوف عليه

للمعطوف بعاطف يليه مباشرة. ولا يصح العطف مطلقا علي معطوف عليه قبل العاطف المفيد

للترتيب). ففي مثل: أقبل سالم، وصالح، ومحمود وحامد، ثم حسين، وأمين.... يتعين أن يكون «

أمين» معطوفا علي «حسين» و لا يصح عطفه علي غيره. أما «حسين» فمعطوف علي حامد حتما.

و أما كل ما قبله فمعطوف بالواو علي «سالم».

اگر بعد از حرف عطفی که دلالت بر ترتیب می‌کند و معطوف او، عاطف دیگری مثل واو آمد که افاده ترتیب

نمی‌کند، پس آن چیزی که به وسیله واو قرار است به ماقبل عطف شود، باید به همان معطوف قبلی عطف شود (و نه می‌توان او را به معطوف‌های پیش از آن عطف کرد).

به عبارت دیگری: آن کلمه‌ای که مثلا به وسیله (فاء و ثم) که دلالت بر ترتیب می‌کنند عطف به ما قبل شده،

واجب است به همان معطوفی عطف شود که بلافاصله بعد از آن آمده است و هرگز صحیح نیست معطوف علیه به

وسیله واو را به معطوف علیه دیگری غیر از همین معطوف علیه (که افاده ترتیب می‌کند) عطف کنیم.

پس در مثال «أقبل سالم وصالح ومحمود و حامد ثم حسين وأمين» قطعا امین عطف بر حسین می‌شود و صحیح

نیست که بر غیر حسین عطف شود؛ اما خود حسین به حامد عطف می‌شود و صالح و محمود هم که قبل از آنها واو

آمده به سالم عطف می‌شوند.

عباس حسن، النحو الوافی، ج 3، ص 556، ذیل باب عطف النسق حاشیه رقم 2.

اما اگر فاء در (فأنزل الله سکینته علیه) فاء استیناف باشد؛ چنانچه عده‌ای از علمای ادب به آن

تصریح کرده‌اند، باز هم جمله «وایده بجنود لم تروها» نمی‌تواند به ماقبل فاء عطف شود؛ زیرا یکی از

ویژگی‌های فاء استیناف این است که ارتباط جملات بعد از خودش را به ماقبل قطع می‌کند و

نمی‌گذارد که مابعد او به ماقبلش عطف شود.

د: عطف جمله «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» بر جمله « فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ »:

سیاق آیه دلالت می کند که جمله «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» نیز بر جمله « فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ » عطف شده باشد؛ زیرا این جمله در حقیقت ادامه و بیان کننده جملات قبلی است و نتیجه نصرت و یاری خداوند از پیامبرش را با نزول سکینه و لشکریان نامرئی بیان می کند. طبق گفته مفسران مراد از «كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا» نقشه‌ای است که قریشیان در دارالندوة برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیده بودند که خداوند رسولش را از آن باخبر و نقشه آنان را نقش بر آب کرد؛ بنابراین، جملات گذشته باید بیان کننده نصرت و یاری پیامبر باشد تا در این جمله خداوند با اشاره به آن‌ها، آن را دلیل بر اعتلای کلمه الهی و شکست و نابودی کلمه کفر بداند. در حقیقت خداوند نزول سکینه بر پیامبر و یاری با لشکریان نامرئی را، سبب شکست و پایین قرار دادن کلمه کفر و اعتلای کلمه الهی می داند.

به عبارت دیگر: خداوند شکست نقشه کفار و پایین قرار دادن کلمه آن‌ها و همچنین اعتلای کلمه الهی را نتیجه نزول سکینه بر قلب پیامبر و یاری لشکریان نامرئی می داند، حال با وجود چنین سیاقی چگونه می توان ادعا کرد که خداوند سکینه را بر ابوبکر نازل کرده باشد؟
علامه طباطبائی در این باره می گوید:

و ثالثاً: أن الآية تجري في سياق واحد حتى يقول: «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» ولا ريب أنه بيان لما قبله، وأن المراد بكلمة الذين كفروا هي ما قضاها به في دار الندوة وعزموا عليه من قتله صلي الله عليه وآله وإطفاء نور الله، وبكلمة الله هي ما وعده من نصره وإتمام نوره، وكيف يجوز أن يفرق بين البيان والمبين وجعل البيان راجعاً إلى نصره تعالى إياه صلي الله عليه وآله، والمبين راجعاً إلى نصره غيره.

دلیل سوم: آیه شریفه هم چنان در يك سیاق ادامه دارد، تا آنجا که می فرماید: «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا»، و جای هیچ تردید نیست که این جمله بیان جملات قبل، و مقصود از «کلمه کسانی که کافر شدند» همان رأی است که مشرکین مکه در دار الندوة دادند، که دسته جمعی آن جناب را به قتل رسانیده، نورش را خاموش کنند. و مقصود از «کلمه خدا» وعده نصرت و اتمام نوری است که به وی داده. و با این حال چطور ممکن است میان بیان و مبین جمله‌ای آورده شود که بیان مبین نباشد، یعنی، بیان راجع به نصرتی باشد که خدای تعالی از آن جناب کرده، و مبین راجع باشد به نصرت غیر او.

طباطبایی، سید محمد حسین (1412هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج9، ص280، ناشر: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، الطبعة: الخامسة، 1417هـ.

در نتیجه، ضمیر «علیه» در «فأنزل سکینته علیه» به رسول خدا صلی الله علیه وآله باز می‌گردد و چون مؤمنی به همراه آن حضرت نبوده است، خداوند تنها رسولش را مشمول عنایت خویش قرار داده، آرامش را بر او نازل و با لشکریان نامرئی تأیید کرده است.

گفتار نهم: خرید مرکب توسط ابوبکر و مشارکت فرزندان وی در امر هجرت:

الوجه الحادي عشر: من الوجوه الدالة على فضل أبي بكر من هذه الآية إطباق الكل على أن أبا بكر هو الذي اشترى الراحلة لرسول الله (ص) وعلى أن عبد الرحمن بن أبي بكر وأسماء بنت أبي بكر هما اللذان كانا يأتينهما بالطعام. روي أنه عليه الصلاة والسلام قال: (لقد كنت أنا وصاحبي في الغار بضعة عشر يوماً وليس لنا طعام إلا التمر) وذكروا أن جبريل أتاه وهو جائع فقال هذه أسماء قد أتت بحيس، ففرح رسول الله (ص) بذلك وأخبر به أبا بكر. ولما أمر الله رسوله بالخروج إلى المدينة أظهره لأبي بكر، فأمر ابنه عبد الرحمن أن يشتري جملين ورحلين وكسوتين، ويفصل أحدهما للرسول عليه الصلاة والسلام.

وجه یازهم از وجوهی که در این آیه دلالت بر فضل و برتری ابوبکر می‌کند، این است که او کسی بود که برای رسول خدا مرکب خرید و عبد الرحمن بن ابی‌بکر و اسماء بنت ابی‌بکر، کسانی بودند که برای آن دو غذا می‌آوردند. روایت شده است که رسول خدا می‌فرمود: «من و صاحبم بیش از ده روز در غار بودیم و غذائی غیر از خرما نداشتیم». و نیز نقل کرده‌اند که جبرئیل پیش آن حضرت آمد در حالی که گرسنه بود؛ پس گفت: این اسماء است که برای شما حیس (غذائی که از خرما، سرشیر و روغن درست می‌شده) آورده است. رسول خدا با شنیدن این خبر خوشحال شد و ابوبکر را نیز از این مسأله با خبر کرد.

زمانی که خداوند به پیامبرش دستور هجرت به سوی مدینه را داد، آن حضرت این امر را با ابوبکر در میان نهاد. پس ابوبکر به پسرش عبدالرحمن دستور داد که برای آن‌ها، دو شتر و دو کجاوه و دو جامه خریده و یکی از آن‌ها را به رسول خدا اهداء نماید.

نقد و بررسی:

خرید مرکب توسط ابوبکر سخنی است که با حقایق تاریخی و دیگر روایات اهل سنت سازگاری ندارد؛ چرا که طبق روایات، ابوبکر صاحب این مرکب‌ها بود و رسول خدا آن را از ابوبکر خرید. بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

قال أبو بكرٍ فخذُ بِأبي أنت يا رسولَ اللهِ إحدَى راحِلَتَيَّ هَاتينِ قال رسول الله (ص) بِالثَمَنِ.

ابوبکر گفت: پدرم به فدایت ای رسول خدا، یکی از دو مرکب مرا بگیر، رسول خدا فرمود: با پرداخت قیمت می‌گیرم.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحیح البخاري، ج 3، ص 1418، ذیل حدیث 3692، کتاب فضائل الصحابة، باب هجرة النبي e وَأَصْحَابِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

پس خریدن مرکب برای رسول خدا در کار نیست؛ بلکه فروختن مرکب به آن جناب است. آیا فروختن مرکب به رسول خدا می‌تواند برای شخصی ارزش محسوب شود؟ آوردن غذا توسط عبد الرحمن و اسماء، نیز اولاً: فضیلتی را برای ابوبکر به اثبات نمی‌رساند، بر فرض صحت، فضیلتی است برای خود آنان؛ ثانیاً: پیش از این ثابت کردیم که عبد الرحمن (عبد العزی) بن ابی بکر از ملحدین و مشرکین بود و تا زمان فتح مکه ایمان نیاورد و در جنگ بدر و احد نیز از سرداران لشکر کفر بوده و قصد اصلی او نیز از شرکت در این جنگ کشتن پدرش ابوبکر بوده است؛ بنابراین عاقلانه نیست که بپذیریم چنین شخصی، خطر افتادن به دست قریشیان خشمگین و زخم خورده را به جان خریده و برای آن‌ها غذا آورده باشد. با شناختی که از عبد الرحمن وجود دارد، تردیدی وجود ندارد که اگر دست او به پدرش و یا رسول خدا می‌رسید، بی‌درنگ قصد جان آنان را می‌کرد و یا مشرکین را از محل اختفاء آنان با خبر می‌ساخت.

آوردن غذا توسط اسماء دختر ابوبکر نیز پذیرفتنی نیست. برای اثبات دروغ بودن این مطلب همین بس که در روایت مورد استدلال فخر رازی، از زبان رسول خدا نقل شده است که آن‌ها بیش از ده روز در غار بودند و غذائی جز خرما نداشتند؛ در حالی که به اتفاق شیعه و سنی، رسول خدا و همراهش فقط سه شب در غار مانده‌اند نه بیش از ده روز.

از طرف دیگر، دانشمندان سنی نقل کرده‌اند که اسماء دختر ابوبکر در آن زمان باردار بوده و مدتی بعد که به مدینه هجرت کرد، عبد الله بن زبیر را در منطقه قبا به دنیا آورد. بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

حدثني زكرياء بن يحيى عن أبي أسامة عن هشام بن عروة عن أبيه عن أسماء رضي الله عنها أنها حملت بعبد الله بن الزبير قالت فخرجت وأنا ميم فأتيت المدينة فنزلت بقباء فولدته بقباء ثم أتيت به النبي صلى الله عليه وسلم فوضعت في حجره ثم دعا بتمر فمضغها ثم تفل في فيه فكان أول شيء دخل جوفه ريق رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حنكه بتمر ثم دعا له وبرك عليه وكان أول مولود في الإسلام.

عروه از پدرش از اسماء نقل کرده است که او به عبد الله بن زبیر باردار شد، اسماء می‌گوید: از مکه خارج شدم؛ در حالی که آخرین روزهای بارداری خود را می‌گذراندم، به طرف مدینه رفتم و در قباء ساکن شدم و او را در قباء به دنیا آوردم. سپس رسول خدا آمد، او را به دامن او گذاشتم، سپس آن حضرت خرمائی خواست، آن را جوید و در دهان عبد الله تف کرد. پس نخستین چیزی که وارد شکم او شد، آب دهان رسول خدا (ص) بود. سپس خرمائی جوید، عبد الله را خواست و برای او تبرک کرد. عبد الله نخستین فرزندی بود که در اسلام (در مدینه) متولد شد.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله (256هـ)، صحیح البخاري، ج 3، ص 1422، ج 3697، کتاب فضائل الصحابة، باب هجره النبي (ص) وأصحابه إلى المدينة، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987. آیا پذیرفتنی است که زنی حامله؛ به ویژه که آخرین ماه‌های بارداری خود را طی می‌کند، بتواند هر روز خود را از مکه تا کوه ثور رسانده، از کوه بالا بیاید و غذا را نیز با خود حمل نماید؟

امیرمؤمنان علیه السلام، مرکب خرید و تجهیزات سفر را آماده کرد:

حقیقت مطلب آن است که امیرمؤمنان علیه السلام تنها کسی بود که از داستان هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله باخبر بود و تنها او می‌دانست که رسول خدا به کدام طرف رفته و در کجا بسر می‌برد.

بنابراین آن حضرت هر روز به صورت مخفیانه به غار می‌آمد و غذای رسول خدا و همراهش را می‌آورد و در روز سوم نیز امیرمؤمنان علیه السلام بود که برای آنان مرکب تهیه و آن را به کوه ثور آورد.

جلال الدین سیوطی در الدر المنثور می‌نویسد:

وأخرج ابن مردويه وأبو نعيم في الدلائل عن ابن عباس رضي الله عنهما... فمكث هو وأبو بكر رضي الله عنه في الغار ثلاثة أيام يختلف إليهم بالطعام عامر بن فهيرة وعلي يجهزهم فاشتروا ثلاثة أباعر من إبل البحرين واستأجر لهم دليلاً فلما كان بعض الليل من الليلة الثالثة أتاهم علي رضي الله عنه بالإبل والدليل فركب رسول الله (ص) راحلته وركب أبو بكر أخرى فتوجهوا نحو المدينة وقد بعثت قريش في طلبه.

ابن مردويه، أبونعيم در دلائل النبوة از ابن عباس نقل کرده‌اند:... رسول خدا (ص) و ابوبکر سه روز در غار ماندند، عامر بن فهیره در آن سه روز غذا می‌آورد. علی (علیه السلام) وسائل سفر را آماده کرد، پس سه شتر از نژاد بحرین خرید و يك راهنما کرایه کرد، سپس در یکی از ساعات شب سوم، علی (علیه السلام) شتر و راهنما را آورد، رسول خدا مرکب خود را و ابوبکر مرکب دیگری را سوار شدند و به طرف مدینه حرکت کردند، و قریشیان به دنبال او راه افتادند.

السيوطي، عبد الرحمن بن أبي بكر جلال الدين (191هـ)، الدر المشهور، ج4، ص196، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1993.

ألوسی نیز همین روایت را نقل و به آن استدلال کرده است:

والمراد بالغار ثقب في أعلى ثور وهو جبل في الجهة اليمنى لمكة على مسير ساعة مكث فيه - كما روي عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما - ثلاثة أيام يختلف إليهما بالطعام عامر بن فهيرة وعلي كرم الله تعالى وجهه يجهزهما فاشترى ثلاثة أباعر من إبل البحرين واستأجر لهما دليلاً فلما كانا في بعض الليل من الليلة الثالثة أتاهم علي كرم الله تعالى وجهه بالإبل والدليل فركبوا وتوجهوا نحو المدينة.

مراد از غار، حفره‌ای است در بالای کوه ثور و اون کوهی است در طرف راست مکه در جهت عقربه ساعت؛ چنانچه از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا (ص) و ابوبکر سه روز در آن غار ماندند، عامر بن فهیره برای آنان غذا می‌آورد و علی (علیه السلام) وسائل سفر را آماده می‌کرد، پس سه شتر از نژاد بحرین خرید.....

الأسوسي البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (1270هـ)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج10، ص96-97، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد:

قال ونا ابن شاهين نا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني نا أحمد بن يوسف نا محمد بن يزيد النخعي نا عبيد الله بن الحسن حدثني معاوية بن عبد الله بن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه عن جده رافع قال عبيد الله بن الحسن وحدثني محمد بن عبيد الله بن علي بن أبي رافع عن أبيه عن جده عن

أبي رافعت قال عبید الله بن الحسن وحدثني محمد بن عبید الله بن علي بن أبي رافع عن أبيه عن جده عن أبي رافع أن عليا كان يجهز النبي صلى الله عليه وسلم حين كان بالغار ويأتيه بالطعام واستأجر له ثلاث رواحل للنبي صلى الله عليه وسلم ولأبي بكر ودليلهم ابن أريقط وخلفه النبي صلى الله عليه وسلم

فخرج إليه أهله فخرج وأمره أن يؤدي عنه أمانته ووصايا من كان يوصي إليه وما كان يؤتمن عليه من مال فأدى أمانته كلها وأمره أن يضطجع على فراشه ليلة خرج وقال إن قريشا لن يفقدني ما رأوك فاضطجع علي على فراشه فكانت قريش تنظر إلى فراش النبي صلى الله عليه وسلم فيرون عليه رجلا يظنونه النبي صلى الله عليه وسلم حتى إذا أصبحوا رأوا عليه عليا فقالوا لو خرج محمد خرج بعلي معه فحبسهم الله عز وجل بذلك عن طلب النبي صلى الله عليه وسلم حين رأوا عليا ولم يفقدوا النبي صلى الله عليه وسلم

وأمر النبي صلى الله عليه وسلم عليا أن يلحقه بالمدينة فخرج علي في طلبه بعدما أخرج إليه أهله يمشي من الليل ويكمن من النهار حتى قدم المدينة فلما بلغ النبي e قدومه قال ادعوا لي عليا عليا قيل يا رسول الله لا يقدر أن يمشي فأتاه النبي e فلما راه النبي e اعنتقه وبكى رحمة لما بقدميه من الورم وكانتا تقطران دما فتفل النبي e في يديه ثم مسح بهما رجله ودعا له بالعافية فلم يشتكهما علي حتى استشهد

أبي رافع نقل شده است که علی (علیه السلام) وسائل سفر رسول خدا (ص) را در آن هنگام که در غار بسر می برد، آماده کرد، غذا برای آن حضرت می آورد، سه مرکب برای آن حضرت و ابوبکر و راهنمای آن ها ابن اريقط اجاره کرد.

رسول خدا، علی (علیهما السلام) را در مکه گذاشته و به او دستور داد که خانواده اش را به مدینه بیاورد، امانت ها و اموال مردم که پیش از آن حضرت بوده را به صاحبانش برگرداند، سفارش هایی که رسول خدا برای افراد داشت، به آن ها برساند. و نیز دستور داد که در شب خروج رسول خدا از مکه در بسترش بخوابد و به او فرمود: تا زمانی که قریشیان تو را می بینند به دنبال من نخواهند گشت. پس علی (علیه السلام) در بستر آن حضرت خوابید، قریشیان به بستر رسول خدا (ص) نگاه می کردند و می دیدند که مردی در آن خوابیده است، فکر کردند که او رسول خدا است. وقتی صبح شد، علی (علیه السلام) را در آن دیدند و گفتند: اگر محمد (ص) خارج شود، علی (علیه

السلام) نیز با او خارج خواهد شد؛ پس علی را زندانی کردند تا پیامبر (ص) را ببیند در آن هنگام که علی (علیه) را دیدند و پیامبر را پیدا نکردند.

همچنین رسول خدا (ص) به علی (علیه السلام) دستور داد که در مدینه به آن حضرت ملحق شود، علی (علیه السلام) بعد از آن خانواده رسول خدا با خود همراه کرد، به دنبال آن حضرت راه افتاد، شب‌ها راه می‌رفت و روزها استراحت می‌کرد تا این که به مدینه رسید. وقتی به رسول خدا (ص) رسید، آن حضرت علی (علیه السلام) را پیش خود خواست. گفتند: علی نمی‌تواند راه برود، پس رسول خدا (ص) پیش علی (علیه السلام) آمد، وقتی او را دید گردن او را در بغل گرفت و برای ورم‌های پای او که از شدت ورم خون می‌چکید، گریه کرد. سپس رسول خدا (ص) آب دهان مبارك خویش را بر پای امیرمؤمنان (علیه السلام) مالید و برای شفای او دعا کرد، بعد از آن علی (علیه السلام) تا هنگام شهادتش از پای خود ننالید.

ابن عساکر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، (571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج 42، ص 68، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995.

در نتیجه خرید مرکب توسط ابوبکر و نیز آوردن غذا توسط فرزندان وی کذب محض است و تنها به منظور انکار فضائل امیرمؤمنان علیه السلام ساخته شده است.

گفتار دهم: ورود رسول خدا و ابوبکر به مدینه:

فخررازي در دوازدهمین دلیل خود می‌نویسد:

الوجه الثاني عشر: أن رسول الله e حين دخل المدينة ما كان معه إلا أبو بكر، والأنصار ما رأوا مع رسول الله (ص) أحداً إلا أبا بكر، وذلك يدل على أنه كان يصطفيه لنفسه من بين أصحابه في السفر والحضر، وأن أصحابنا زادوا عليه وقالوا: لما لم يحضر معه في ذلك السفر أحد إلا أبو بكر، فلو قدرنا أنه توفي رسول الله (ص) في ذلك السفر لزم أن لا يقوم بأمره إلا أبو بكر وأن لا يكون وصيه على أمته إلا أبو بكر، وأن لا يبلغ ما حدث من الوحي والتنزيل في ذلك الطريق إلى أمته إلا أبو بكر، وكل ذلك يدل على الفضائل العالية والدرجات الرفيعة لأبي بكر.

وجه دوازدهم: رسول خدا هنگامی وارد مدینه شدند، تنها ابوبکر را به همراه داشتند و انصار کسی را جز ابوبکر به همراه رسول خدا ندیدند. و این دلالت می‌کند که رسول خدا از میان اصحابش، ابوبکر را برای سفر و حضورش برگزیده است. همفکران ما افزوده و گفته‌اند: از آن جایی که در این سفر فقط ابوبکر به همراه رسول خدا بوده، اگر بفرض رسول خدا در این سفر از دنیا می‌رفتند، لازم می‌آمد که کسی غیر از ابوبکر جانشین او و وصی

بر امتش نباشد. همچنین هر آن چه که در مسیر راه بر آن حضرت وحی شد، کسی جز ابوبکر نمی توانست از آن خبر دهد. همه این ها دلالت بر فضائل عالی و درجات رفیعی برای ابوبکر دارد.

نقد و بررسی:

این استدلال فخررازی نیز همانند دیگر استدلال هایش، سست و بی پایه است؛ چرا که به اتفاق شیعه و سنی رسول خدا به تنهایی به طرف مدینه حرکت نکرده اند؛ بلکه از مکه دو نفر دیگر نیز به همراه آن حضرت بود و در طول مسیر نیز افراد دیگری همچون ابا معبد و ام معبد به آن حضرت ایمان آورده و با ایشان به مدینه هجرت کردند.

پیش از این در پاسخ به سومین ادعای فخررازی « تنها ابوبکر، به همراه رسول خدا (ص) باقی ماند » ثابت کردیم که عامر بن فهیره و عبد الله بن اریقظ نیز به همراه ایشان از مکه خارج و به سوی مدینه حرکت کردند.

بنابراین، ابوبکر تنها کسی نبود که انصار با رسول خدا دیدند. اگر دیده شدن به همراه رسول خدا سبب شود که کسی خلیفه و جانشین بعد از رسول خدا شود، چرا این افتخار نصیب عامر بن فهیره و یا عبد الله اریقظ نشود؟

استدلال به چنین مطالب سستی، حکایت از آن دارد که دستان دانشمندان سنی از دلایل محکم و منطقی برای اثبات مشروعیت خلافت ابوبکر خالی است و گرنه استدلال به چنین مطالب سخیفی دور از شأن يك عالم است.

گفتار یازدهم: بررسی پاسخ های فخررازی به استدلال های شیعه:

فخررازی در پایان، به برخی از جواب های علمای شیعه اشاره و سعی کرده است که از آن ها پاسخ دهد. ما ابتدا جواب او را نقل و سپس به نقد آن ها خواهیم پرداخت.

مقایسه حزن ابوبکر با خوف پیامبران:

واعلم أن الروافض احتجوا بهذه الآية وبهذه الواقعة على الطعن في أبي بكر من وجوه ضعيفة حقيرة جارية مجرى إخفاء الشمس بكف من الطين: فالأول: قالوا إنه عليه الصلاة والسلام قال لأبي بكر: (لا تحزن) فذلك الحزن إن كان حقاً فكيف نهى الرسول عليه الصلاة والسلام عنه ؟ وإن كان خطأ، لزم أن يكون أبو بكر مذنباً وعاصياً في ذلك الحزن.

بدان که رافضی‌ها، به این آیه و این قصه، به منظور خرده‌گیری به ابوبکر با دلایلی ضعیف و حقیر که به پنهان کردن خورشید با کف دست می‌ماند، استدلال می‌کنند. نخستین دلیل آن‌ها این است که می‌گویند: رسول خدا به ابوبکر گفت: «غم مخور»، اگر این حزن حق بود؛ پس چرا رسول خدا ابوبکر را از آن نهی کرد، اگر اشتباه بود، لازم می‌آید که ابوبکر گناه‌کار و عاصی در این حزن باشد.

سپس در جواب می‌گوید:

والجواب عن الأول: أن أبا علي الجبائي لما حكي عنهم تلك الشبهة، قال: فيقال لهم يجب في قوله تعالى لموسى عليه السلام: (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) (طه: 68) أن يدل على أنه كان عاصياً في خوفه، وذلك طعن في الأنبياء، ويجب في قوله تعالى في إبراهيم، حيث قالت الملائكة له: (لَا تَخَفْ) في قصة العجل المشوي مثل ذلك، وفي قولهم للوط: (لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلُكَ) (العنكبوت: 33) مثل ذلك.

فإذا قالوا: إن ذلك الخوف إنما حصل بمقتضى البشرية، وإنما ذكر الله تعالى ذلك في قوله: (لَا تَخَفْ) ليفيد الأمن، وفراغ القلب. قلنا لهم في هذه المسألة كذلك.

فإن قالوا: أليس إنه تعالى قال: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (المائدة: 67) فكيف خاف مع سماع هذه الآية؟ فنقول: هذه الآية إنما نزلت في المدينة، وهذه الواقعة سابقة على نزولها، وأيضاً فهب أنه كان آمناً على عدم القتل، ولكنه ما كان آمناً من الضرب، والجرح والإيلام الشديد. والعجب منهم، فإننا لو قدرنا أن أبا بكر ما كان خائفاً، لقالوا إنه فرح بسبب وقوع الرسول في البلاء، ولما خاف وبكى قالوا: هذا السؤال الركيك، وذلك يدل على أنهم لا يطلبون الحق، وإنما مقصودهم محض الطعنا.

وقتی این شبهه را برای ابوعلی جبائی نقل کردند، گفت: در جواب آن‌ها (شیعیان) بگویند که پس باید طبق

آیه «لا تخف انك انت الاعلى؛ نترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری» ترس حضرت موسی عسیان باشد، و این خرده‌گیری بر انبیاء است. و همچنین لازم می‌آید که حضرت ابراهیم در آن هنگام که ملائکه در قصه گوساله کباب شده به او گفتند «لا تخف؛ نترس» و نیز در آن هنگام که ملائکه خطاب به حضرت لوط گفتند: «لا تخف و لا تحزن إنا منجوك وأهلك؛ نترس و غمگین مباش، ما تو و خانوادهات را نجات خواهیم داد» گناه‌کار باشند.

اگر در جواب گفتند که این ترس به مقضای خصلت بشری اتفاق می‌افتد و خداوند با یادآوری این مطلب به

آن‌ها گفت: «لا تخف؛ نترس» تا امنیت و آرامش قلبی به آن‌ها بازگردد، ما در نیز همین جواب را در باره ابوبکر خواهیم داد.

اگر گفتند: مگر نه این که خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: «والله يعصمك من الناس؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد» با این وجود چگونه امکان دارد که پیامبر با شنیدن این آیه بازهم ترسیده باشد؟

در جواب می‌گوییم: این آیه در مدینه نازل شده و این داستان (غار) پیش از نزول آیه اتفاق افتاده است. همچنین از آیه استفاده می‌شود که رسول خدا از کشتن در امان بوده؛ اما از کتک خوردن، زخمی شدن و آزار و اذیت شدید در امان نبوده است.

عجیب است که وقتی ما می‌گوییم ابوبکر ترسیده بود، می‌گویند که شادی او به خاطر مصیبت‌های بود که بر رسول خدا (ص) وارد شده بود، و اگر می‌گوییم که ابوبکر ترسیده و گریه کرده، این سؤال رکیک را مطرح می‌کنند. این نشانگر آن است که آن‌ها به دنبال یافتن حقیقت نیستند و منظورشان فقط خرده‌گیری است.

پاسخ:

آنچه خوف پیامبران و اولیاء الهی را از حزن و اندوه ابوبکر متمایز می‌سازد، این است که آنان از این فرمان الهی سرپیچی نکردند و با شنیدن تسلائی الهی، قلب‌شان آرام گرفته و خوف و ترس از آن‌ها برای همیشه زایل می‌شد. این مطلب را از تمام آیاتی که در زمینه خوف پیامبران و اولیاء الهی وارد شده، می‌توان استفاده کرد.

اما حزن ابوبکر دائمی بود و با این که پیامبر او را چندین بار از این کار نهی کرد، در عین حال بازهم از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کرد.

تا زمانی که خداوند از عملی نهی نکرده است، آن عمل مباح به حساب می‌آید؛ اما اگر نهی در باره آن وارد شد، حرمت آن قطعی است و سرپیچی از آن گناه و عصیان محسوب می‌شود. از هیچ يك از آیات استفاده نمی‌شود که پیامبران بعد از نهی خداوند دوباره دچار حزن شده باشند؛ اما ثابت کردیم که ابوبکر بعد از این که چندین بار رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از این کار نهی کرد، بازهم دچار حزن و اندوه شد.

در نتیجه حزن پیامبران طعنی بر آن‌ها نیست؛ در حالی که تکرار حزن توسط ابوبکر، طعنی عظیم برای او به شمار آمده، عدم ایمان او را به خدا و رسولش به اثبات می‌رساند.

پیامبر، ابوبکر را به خاطر لو ندادن اخبار هجرت، با خود برد:

والثاني: قالوا يحتمل أن يقال: إنه استخلصه لنفسه لأنه كان يخاف منه أنه لو تركه في مكة أن يدل الكفار عليه، وأن يوقفهم على أسراره ومعانيه، فأخذ مع نفسه دفعاً لهذا الشر.

اشکال دوم: رافضی‌های گفته‌اند: احتمال دارد این که رسول خدا او را برای خودش نگه‌داشته، به این دلیل باشد که از او می‌ترسید که اگر او را در مکه رها کند، جای آن حضرت را به کفار نشان دهد و اسرار پیامبر را فاش سازد؛ پس رسول خدا (ص) ابوبکر را به خاطر دفع شرّ او با خود برد.
سپس در جواب از این مسأله می‌گوید:

والجواب عن الثاني: أن الذي قالوه أخص من شبهات السوفسطائية، فإن أبا بكر لو كان قاصداً له، لصالح بالكفار عند وصولهم إلى باب الغار، وقال لهم نحن ههنا، ولقال ابنه وابنته عبد الرحمن وأسماء للكفار نحن نعرف مكان محمد فندلكم عليه، فنسأل الله العصمة من عصبية تحمل الإنسان على مثل هذا الكلام الركيك.

این گفتار، بی‌ارزش‌تر از شبهات سوفسطائی هاست، اگر ابوبکر چنین قصدی داشت، در همان زمان که کفار به در غار رسیده بودند، این کار را می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت که ما این جا هستیم و یا فرزندان ابوبکر؛ یعنی عبد الرحمن و اسماء به کفار می‌گفتند که ما جای «محمد» را می‌دانیم و به شما نشان می‌دهیم. از خداوند می‌خواهیم که ما را از چنین تعصبی که انسان را به گفتن چنین سخنان رکیکی وامی‌دارد، دورنگه دارد.

پاسخ:

پیش از این ثابت کردیم که ابوبکر به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه خارج نشده بود؛ بلکه به دنبال رسول خدا آمد و در نزدیکی غار به آن حضرت ملحق شد. در چنین وضعیتی رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی‌توانست ابوبکر را با خود همراه نکند؛ چرا که در بازگشت از مسیر غار به دست مشرکان می‌افتاد و با توجه به رقت و نازک‌دلی که اهل سنت برای ابوبکر نقل کرده‌اند، طبیعی بود زیر شکنجه‌های قریش لب بگشاید و تمام اسرار و محل اختفای رسول خدا را به کفار نشان دهد.
از آن جایی که خداوند وعده نجات رسول خدا را داده بود، ابوبکر اگر هم می‌خواست از درون غار فریاد بزند و کفار را مطلع سازد، با قدرت الهی صدایش به گوش قریشیان نمی‌رسید؛ چنانچه صدای گریه‌ها و ناله‌های او نرسید؛ با این که کفار قریش جلوی غار ایستاده بودند و ابوبکر در درون غار زار گریه می‌کرد و ناله می‌زد؛ اما با قدرت الهی صدای او به گوش قریشیان نرسید.
پس این که ابوبکر نتوانسته از درون غار فریاد بزند و کفار را مطلع سازد، دلیل بر این نمی‌شود که رسول خدا او را به خاطر لو ندادن اسرار هجرت با خود نبرده باشد.

مقایسه فضیلت ابوبکر با فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام:

فخررازی در سومین جواب از ادله شیعیان، مقایسه‌ای دارد بین فضیلت خوابیدن امیرمؤمنان در بستر رسول خدا و همراهی ابوبکر در غار و تلاش می‌کند که ثابت نماید که فضیلت ابوبکر بسیار باارزستر و برتر از فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام بوده است:

والثالث: وإن دلت هذه الحالة على فضل أبي بكر إلا أنه أمر علياً بأن يضطجع على فراشه،

ومعلوم أن الاضطجاع على فراش رسول الله (ص) في مثل تلك الليلة الظلماء مع كون الكفار قاصدين قتل رسول الله تعريض النفس للفداء، فهذا العمل من علي، أعلى وأعظم من كون أبي بكر صاحباً للرسول، فهذه جملة ما ذكره في ذلك الباب.

اگر بودن ابوبکر در غار برای وی ارزش محسوب شود؛ از آن طرف رسول خدا (ص) به علی (علیه السلام) دستور داد که در بسترش بخوابد، روشن است که خوابیدن در بستر رسول خدا در چنین شب ظلمانی و با وجود این که کفار قرش قصد کشتن رسول خدا را داشتند، جان فدا کردن است و این عمل علی (علیه السلام) باارزش‌تر و برتر است از بودن ابوبکر به همراه رسول خدا.

این تمام چیزهایی است که آن‌ها در باره این موضوع گفته‌اند.

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (604هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب ، ج 16، ص 51، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1421هـ - 2000م.

و سپس سه دلیل برای اثبات ادعایش می‌آورد که ما هر سه را به صورت جداگانه بررسی و نقد خواهیم کرد.

ابوبکر در خدمت پیامبر حاضر و علی علیه السلام غائب بود:

وی در نخستین دلیل خود می‌گوید:

الأول: أنا لا ننكر أن اضطجاع علي بن أبي طالب في تلك الليلة المظلمة على فراش رسول

الله طاعة عظيمة ومنصب رفيع، إلا أنا ندعي أن أبا بكر بمصاحبته كان حاضراً في خدمة الرسول (ص)، وعلي كان غائباً، والحاضر أعلى حالاً من الغائب.

دلیل اول: ما منکر این نیستیم که خوابیدن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) در چنین شب ظلمانی در بستر رسول خدا اطاعت عظیم و مقام بلندی است؛ اما ما مدعی هستیم که ابوبکر با همراهی رسول خدا در خدمت آن حضرت حاضر بوده است؛ در حالی که علی (علیه السلام) غائب بوده است و فرد حاضر از فرد غائب، برتر است.

پاسخ:

تفاوت اساسی عمل امیرمؤمنان علیه السلام با عمل ابوبکر در این است امیرمؤمنان علیه السلام به وعده رسول خدا ایمان کامل داشت؛ از این رو از سر شب تا صبح با خیال راحت و بدون این که دچار حزن و اندوه شود، در بستر رسول خدا خوابید و با وعده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله داده بود، مطمئن بود که قریشیان نمی‌توانند به او آسیبی برسانند. این مطلب اوج ایمان و یقین وی را به سخنان و وعده‌های رسول خدا ثابت می‌کند؛ اما ابوبکر به خاطر عدم ایمان و اطمینان به سخنان پیامبر خدا و از ترس کفار قریش، دچار حزن و اندوه دائمی شده بود و هر چه رسول خدا او را این کار نهی می‌کرد، در او اثری نداشت و ابوبکر بارها و بارها با بی‌توجهی به فرمان پیامبر خدا این عمل را تکرار کرد؛ پس عمل ابوبکر با رسول خدا، معصیت و همراه با چندین فعل حرام بوده؛ اما عمل امیرمؤمنان علیه السلام سراسر ایمان و اطاعت بوده است.

آیا معصیت و سرپیچی از فرمان پیامبر خدا، با اطاعت محض از آن حضرت و ایمان و یقین به گفته‌های آن حضرت قابل مقایسه است؟

آیا حزن و اندوه دائمی ابوبکر، با شجاعت و دلاوری تك یل رسول خدا، حضرت امیرمؤمنان علیهما السلام قابل مقایسه است؟

بی‌تردید، جزاء و پاداش این دو عمل نیز متفاوت خواهد بود، به امیرالمؤمنان به خاطر انجام فرمان رسول خدا و ایمان قوی به وعده‌های الهی، پاداش عظیمی تعلق خواهد گرفت؛ اما ابوبکر به دلیل عدم توجه به فرامین رسول خدا و عدم اطمینان به وعده‌های آن حضرت، مجازات سنگینی در انتظارش خواهد بود.

تفاوت دیگر میان خوابیدن فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام با فضیلت ابوبکر در این است که امیرمؤمنان علیه السلام به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در بسترش خوابید؛ پس این عمل آن حضرت اطاعت از فرمان پیامبر خدا است؛ در حالی که همراهی ابوبکر با رسول خدا به دستور آن حضرت نبوده و بلکه بدون اجازه آن حضرت بوده است. ما این مطلب را پیش از این ثابت کردیم. بنابراین، حضور و یا عدم حضور در خدمت پیامبر مهم نیست، مهم این است که چه کسی از فرمان رسول خدا اطاعت و چه کسی سرپیچی کرده است.

سختی عمل ابوبکر بیشتر از سختی عمل امیرمؤمنان علیه السلام:

الثاني: أن علياً ما تحمل المحنة إلا في تلك الليلة، أما بعدها لما عرفوا أن محمداً غاب تركوه، ولم يتعرضوا له. أما أبو بكر، فإنه بسبب كونه مع محمد عليه الصلاة والسلام ثلاثة أيام في الغار كان في أشد أسباب المحنة، فكان بلاؤه أشد.

علی (علیه السلام) فقط در آن شب سختی را تحمل کرد؛ اما بعد از آن که قریشیان فهمیدند که پیامبر غائب شده است، علی را رها کردند و مزاحم او نشدند؛ اما ابوبکر به خاطر این که سه روز با رسول خدا (ص) در غار بود، در محنت سخت تری به سر می برد؛ پس مصیب او شدیدتر بوده است.

پاسخ:

محنت و سختی ابوبکر همان چند لحظه ای بود که کفار قریش بعد از تعقیب جای پای رسول خدا (ص) به در غار رسیدند؛ اما وقتی آن ها بعد از دیدن تار عنکبوت مطمئن شدند که رسول خدا (ص) آن جا نیست، دیگر محنت و سختی برای ابوبکر معنی نداشت؛ مگر این که به خداوند و وعده امانی که داده شده بود، اطمینان نکرده باشد.

اما امیرمؤمنان علیه السلام از سر شب تا به صبح در بستر رسول خدا (ص) خوابید؛ در حالی که هر لحظه ممکن بود قریشیان با شمشیر حمله ور شده و او را قطعه قطعه کنند. اگر ابوبکر به سخنان رسول خدا و وعده خداوند اطمینان داشت، هرگز نباید دچار محنت، مصیبت و حزن می شد؛ چرا که پیامبر خدا (ص) در کنار او بود و همواره تلاش می کرد که او را دلداری داده و از محنت و حزن او بکاهد؛ اما امیرمؤمنان علیه السلام وجود نازنین پیامبر خدا (ص) را در کنار خود نداشت؛ اما به وعده ای که آن حضرت به او داده بود، اطمینان کامل داشت و با قلب آرام و مطمئن تا صبح خوابید بدون این که دچار حزن و اندوه شود.

خشم کفار بر ابوبکر بیشتر از خشم آن ها بر علی علیه السلام بود:

الثالث: أن أبا بكر رضي الله عنه كان مشهوراً فيما بين الناس بأنه يرغب الناس في دين محمد عليه الصلاة والسلام ويدعوهم إليه، وشاهدوا منه أنه دعا جمعاً من أكابر الصحابة رضي الله عنهم إلى ذلك الدين، وأنهم إنما قبلوا ذلك الدين بسبب دعوته، وكان يخاصم الكفار بقدر الإمكان، وكان يذب عن الرسول e بالنفس والمال.

ابوبکر در میان مردم مشهور بود که به دین محمد (ص) گرایش پیدا کرده و مردم را به سوی آن دعوت می‌کند و نیز مردم می‌دیدند که او جمعی از بزرگان صحابه را به این دین دعوت کرد و آن‌ها دین اسلام را به خاطر دعوت ابوبکر پذیرفتند. ابوبکر به اندازه امکان با کفار دشمنی و از رسول خدا با جان و مالش دفاع کرد.

وأما علي بن أبي طالب رضي الله عنه، فإنه كان في ذلك الوقت صغير السن، وما ظهر منه دعوة لا بالدليل والحجة، ولا جهاد بالسيف والسنان، لأن محاربتة مع الكفار إنما ظهرت بعد انتقالهم إلى المدينة بمدة مديدة، فحال الهجرة ما ظهر منه شيء من هذه الأحوال، وإذا كان كذلك كان غضب الكفار على أبي بكر لا محالة أشد من غضبهم على علي، ولهذا السبب، فإنهم لما عرفوا أن المضطجع على ذلك الفراش هو علي لم يتعرضوا له ألبتة، ولم يقصدوه بضرب ولا ألم، فعلمنا أن خوف أبي بكر على نفسه في خدمة محمد (ص) أشد من خوف علي كرم الله وجهه فكانت تلك الدرجة أفضل وأكمل.

اما علی بن ابی طالب (علیهما السلام) در این زمان خردسال بود و در آن زمان دعوتی از به اسلام با دلیل و یا برهان سر نزد، همچنین جهاد با شمشیر و نیزه؛ زیرا جنگ‌های او با کفار مدت‌ها بعد و پس از انتقال به مدینه صورت گرفت؛ اما در زمان هجرت این چیزها از علی (علیه السلام) سرنزده بود. وقتی چنین است، بدیهی است که خشم کفار بر ابوبکر بیشتر از خشم آن‌ها بر علی (علیه السلام) باشد. به همین دلیل وقتی فهمیدند که علی (علیه السلام) در بستر خوابیده است، آزاری به او نرساندند، کتکی نزدند و اذیتی نکردند.

بنابراین می‌فهمیم که ترس ابوبکر بر جانش که در خدمت پیامبر بود، شدیدتر از ترس علی (علیه السلام) بود؛ پس این درجه برتر و کامل‌تر است.

پاسخ:

اولاً: این که ایمان آوردن بزرگان صحابه به خاطر دعوت ابوبکر بوده باشد، توهین بزرگی به آن‌ها است؛ زیرا ثابت می‌کند که آن‌ها به حقانیت اسلام ایمان نیاوردند؛ بلکه به خاطر این که ابوبکر از آن‌ها خواسته است که اسلام را بپذیرند، مسلمان شده‌اند.

و نیز ثابت می‌کند که سخنان رسول خدا در آن‌ها تأثیر نگذاشته؛ اما دعوت ابوبکر سبب شده است که آن‌ها به اسلام ایمان بیاورند. و این توهین بزرگی به آن‌ها است.

البته شاید به همین خاطر باشد که آن‌ها بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سفارش‌های آن حضرت را فراموش و بر مبنای درخواست ابوبکر در سقیفه جمع شدند و همان کسی را که به خاطر او اسلام آورده بودند، به عنوان خلیفه انتخاب کردند.

چگونه است که آن‌ها سخنان خاتم پیامبران را قبول نمی‌کنند و وعده بهشت و رضوان الهی در ایمان آوردن آن‌ها تأثیر گذار نیست؛ اما دعوت ابوبکر را می‌پذیرند و اسلام می‌آورند؟! ابوبکر وعده چه چیزی را به آن‌ها داده بود که تردید نکردند و ایمان آوردند؟ ثانیاً: بنی‌هاشم، دشمنان اصلی قریشیان به حساب می‌آمدند و اگر دفاع بنی‌هاشم و به ویژه رئیس آن‌ها؛ یعنی جناب ابوطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود، در همان اوائل دعوت، قبائل قریش کار را یکسره می‌کردند.

به همین خاطر قریشیان کینه آن‌ها بیش از دیگر مسلمانان به دل داشتند. به همین دلیل بود که تصمیم گرفتند عهدنامه‌ای بنویسند و بنی‌هاشم را از مکه اخراج و با آن‌ها هیچ نوع معامله‌ای انجام ندهند. بنی‌هاشم سه سال در شعب ابوطالب زندانی شدند؛ در حالی که بقیه مسلمانان و از جمله ابوبکر در مکه آزادانه زندگی می‌کردند و با مشرکان قریش آزادانه معامله می‌کردند. اگر قریشیان از دست ابوبکر عصبانی بودند، باید او را نیز به همراه بنی‌هاشم از مکه اخراج می‌کردند و عهدنامه را در باره او نیز اجرا می‌کردند.

در تاریخ روایتی نقل نشده است که در این سه سال ابوبکر کمکی به بنی‌هاشم و رسول خدا صلی الله علیه وآله کرده باشد، نه جانش را به خطر انداخت و نه از مالش برای رفع مشکلات رسول خدا صلی الله علیه وآله استفاده کرد.

در حالی که طبق نقل بزرگان اهل سنت، امیرمؤمنان علیه السلام در آن سه سال در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و به خاطر حفظ جان آن حضرت هرشب در بستر او می‌خوابید. بیهقی در دلائل النبوة، شمس الدین ذهبی در تاریخ الاسلام و ابن کثیر سلفی در البداية والنهاية می‌نویسند:

ثم إن المشركين اشتدوا على المسلمين كأشد ما كانوا حتى بلغ المسلمين الجهد واشتد عليهم البلاء واجتمعت قریش في مكرها أن يقتلوا رسول الله علانية فلما رأى أبو طالب عمل القوم جمع بني عبد المطلب وأمرهم أن يدخلوا رسول الله شعبهم ويمنعوه ممن أراد قتله...

واجتمعوا على ذلك اجتمع المشركون من قريش فأجمعوا أمرهم أن لا يجالسوهم ولا يبایعوهم ولا يدخلوا بيوتهم حتى يسلموا رسول الله للقتل وكتبوا في مكرهم صحيفة وعهودا ومواثيق لا يقبلوا من بني هاشم أبدا صلحا ولا تأخذهم به رافة حتى يسلموه للقتل فلبث بنو هاشم في شعبهم بعني ثلاث سنين واشتد عليهم البلاء والجهد وقطعوا عنهم الأسواق...

وكان أبو طالب إذا أخذ الناس مضاجعهم أمر رسول الله فاضطجع على فراشه حتى يرى ذلك من أراد مكرها به واغتياله فإذا نوم الناس أمر أحد بنيه أو إخوته أو بني عمه فاضطجع على فراش رسول الله (ص) وأمر رسول الله أن يأتي بعض فرشهم فينام عليه.

سپس کفار بر مسلمانان سخت گرفتند و آنقدر بر آن شدت بخشیدند تا مسلمین به سختی افتادند و زندگی بر آنها سخت شد و قریش هم پیمان شدند که رسول خدا را به طور علنی به قتل برسانند پس زمانی که ابوطالب تصمیم آنها را دید بنی هاشم را جمع کرد و آنها را امر کرد که رسول خدا را به شعبشان ببرند و از او در برابر کسانی که تصمیم به قتل او دارند محافظت کنند.... قریش تصمیم گرفتند که با بنی هاشم در یک مجلس ننشینند، با آنها معامله نکنند، وارد خانه‌های آنها نشوند تا این که خود آنها رسول خدا را برای کشتن تسلیم قریش نمایند. با حيله و نیرنگ عهدنامه‌ای نوشتند و در آن این نکته را گنجانده که هیچگاه صلح با بنی هاشم را نپذیرند، بر آنها رأفت نداشته باشند؛ تا این که رسول خدا برای کشتن تسلیم نمایند. بنی هاشم سه سال در شعب ماندند، بلاها بر آنها شدید شد، بازارها بر روی آنان بسته شد...

هنگامی که مردم به بسترشان می‌رفتند، رسول خدا را در رختخواب خودش می‌خواباند؛ تا کسانی که قصد ترور او را دارند این قضیه را ببینند؛ اما زمانی که مردم می‌خوابیدند، یکی از فرزندان یا برادرانش را امر می‌کرد تا در بستر رسول خدا بخوابد و رسول خدا را به بستر او می‌برد تا آنجا بخوابد...

البيهقي، أبي بكر أحمد بن الحسين بن علي (458هـ)، دلائل النبوة، ج 2، ص 31؛
الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (748هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج 1 ص 221، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، 1407هـ - 1987م؛
القرشي الدمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (774هـ)، البداية والنهاية، ج 3، ص 84، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.
ابن أبي الحديد معتزلي می‌نویسد:

وكان أبو طالب كثيرا ما يخاف على رسول الله صلى الله عليه وآله البيات إذا عرف مضجعه،
يقيمہ لیلا من منامہ، و یضجع ابنہ علیا مکانہ، فقال لہ علی لیلۃ: یا أبت، إني مقتول، فقال لہ:

اصبرن یا بنی فالصبر أحجی *** کل حی مصیره لشعوب

قدر الله والبلاء شدید *** لفداء الحبيب وابن الحبيب

فداء الأغر ذي الحسب الثاقب *** والباع والكریم النجیب
 إن تصبک المنون فالنبل تبری *** فمصیب منها، و غیر مصیب
 کل حی وإن تملی بعمر *** آخذ من مذاقها بنصیب.

ابوطالب، بسیار می ترسید که دشمنان رسول خدا صلی الله علیه وآله با شناسائی خوابگاه آن حضرت شبانه هجوم آورند، به همین خاطر فرزندش علی را به جای او در بستر می خواباند، علی (ع) شبی فرمود: پدر جان! من کشته می شوم، ابوطالب فرمود:

فرزندم! در این بلا صبر کن، صبر کردن عاقلی است؛ زیرا سرانجام هر زنده ای مرگ است. خداوند بلای شدید برای جانفشانی در راه حبیب پسر حبیب مقدر کرده است. جانفشانی در راه کسی که عزیز، دارای حسب روشن و شرف و کرم و ساحت وسیع باشد. اگر مرگ به سراغت بیاید، علاجی برای آن نیست، هنگامی که تیر را می تراشند، به برخی اصابت می کند و به برخی نمی کند.

هر زنده ای اگر چه مهلتی دهند تا مدتی زنده باشد؛ اما سرانجام از مرگ بی نصیب نمی ماند.
 ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (655 هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 14، ص 36، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى 1418 هـ - 1998 م.

نزول آیه « وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ » در باره امیرمومنان علیه السلام

حتی اگر فرض کنیم که این آیه دلالت بر فضیلت ابوبکر می کند، باز هم نمی تواند با فضیلت آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» و خوابیدن امام علی علیه السلام به نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و به جای آن حضرت در بستر برابری کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی به جای پیامبر و به نام او خوابیده بود که یقین داشت هنگام صبح دلیران و جنگاوران قریش حمله خواهند کرد و احتمال کشته شدن آن حضرت بسیار زیاد بود؛ اما خطر کشته شدن ابوبکر بسیار کم بود و بر فرض که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر گیر هم می افتادند (با توجه به داشتن اقوام زیاد در بین مشرکین) احتمال این که ابوبکر نجات پیدا کند بسیار زیاد بود. طبق روایت صحیح السندی که پیش از این گذشت و بزرگان اهل سنت نیز صحت آن را تأیید کرده اند، ابن عباس با اشاره به همین آیه می گوید:

قال: وشري على نفسه لیس ثوب النبي (ص) ثم نام مكانه.

علی (علیه السلام) همان کسی است که با جانش رضایت خداوند را خرید و با پوشیدن لباس پیامبر در بستر او خوابید.

الشيبياني، أحمد بن حنبل ابو عبد الله (241هـ)، فضائل الصحابة، ج 2، ص 685، ح 3062، تحقيق د. وصي الله محمد عباس، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى 1403هـ - 1983م؛

الشيبياني، أحمد بن حنبل ابو عبد الله (241هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج 1، ص 3053، ح 3062، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛
الطبراني، سليمان بن أحمد بن أيوب ابوالقاسم (360هـ)، المعجم الكبير، ج 12، ص 98، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية 1404هـ - 1983م.

و بسیار دیگر از بزرگان اهل سنت در تفاسیرشان نقل کرده‌اند که این آیه در باره امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است؛ از جمله خود فخررازی در تفسیر خود در ذیل این آیه می‌نویسد:

والرواية الثالثة: نزلت في علي بن أبي طالب بات على فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة خروجه إلى الغار، ويروى أنه لما نام على فراشه قام جبريل عليه السلام عند رأسه، وميكائيل عند رجله، وجبريل ينادي: بخ بخ من مثلك يا ابن أبي طالب يباهي الله بك الملائكة ونزلت الآية. روایت دوم این است که این آیه در باره علی بن ابی طالب نازل شده است، در آن هنگام که بر بستر رسول خدا (ص) در شب خروج به سوی غار، خوابید نازل شده است. روایت شده است که هنگامی که علی در بستر رسول خدا خوابید، جبرئیل بر بالای سر آن حضرت و میکائیل در زیر پای او ایستاده بود، و جبرئیل فریاد زد، مبارک باد بر همانند تو ای پسر ابوطالب، خداوند به خاطر این عمل تو بر ملائکه مباحثات می‌کند. سپس این آیه نازل شد.

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (متوفى 604هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج 5، ص 174، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى 1421هـ - 2000م.

ابوحامد غزالي در کتاب احیاء علوم الدین می‌نویسد:

وبات علي كرم الله وجهه على فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم فأوحى الله تعالى إلى جبريل وميكائيل عليهما السلام إني آخيت بينكما وجعلت عمر أحدكما أطول من عمر الآخر فأيكما يؤثر صاحبه بالحياة فاخترارا كلاهما الحياة وأحباها فأوحى الله عز وجل إليهما أفلا كنتما مثل علي بن أبي طالب آخيت بينه وبين نبيي محمد صلى الله عليه وسلم فبات على فراشه يفديه بنفسه ويؤثره بالحياة اهبطا إلى الأرض فاحفظاه من عدوه فكان جبريل عند رأسه وميكائيل عند رجله وجبريل عليه السلام يقول بخ بخ من مثلك يا ابن أبي طالب والله تعالى يباهي بك الملائكة فأنزل الله تعالى ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله والله رءوف بالعباد.

علي (عليه السلام) بر بستر رسول خدا (ص) خوابید، پس خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد، من بین شما دو نفر برادری قرار داده و عمر یکی از شما را از دیگری طولانی‌تر کردم، حال کدام یک از شما زندگی را به

دیگری ایثار می‌کنید، هر دوي آنها زندگي را انتخاب کردند (هیچ کدام ایثار نکردند). خداوند به هر دوي آنها وحی کرد، آیا نمی‌خواهید همانند علي بن أبي طالب باشید، بین او و محمد (ص) برادري قرار دادم، پس او بر بستر رسول خدا خوابید و جانش را فدای کرد، و زندگي اش به نفع او ایثار کرد، به زمین فرود آید و او را از دشمنش حفظ کنید، پس جبرئیل بر بالای سر او و میکائیل بر زیر پای او ایستادند و جبرئیل گفت: مبارک باد بر مثل تو ای پسر ابوطالب، خداوند به خاطر این عمل تو بر ملائکه مباحثات می‌کند. سپس این آیه نازل شد: « بعضی از مردم (با ایمان و فداکار)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشدند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

الغزالي، محمد بن محمد ابو حامد (متوفای 505هـ) إحياء علوم الدين، ج 3 ص 258، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

همین روایت را ابن اثیر جزري در اسد الغابه، ابو علي تنوجي در المستجد، ثعلبي و ثعلبي در تفسیرشان، عاصمي شافعي در سمط النجوم العوالي، ابو سعید خادمي در بريقة المحمودية و ... نقل کرده‌اند.

التنوخي، أبو علي المحسن بن علي (384هـ)، المستجد من فعلات الأجواد، ج 1، ص 1، طبق برنامه الجامع الكبير؛

الثعلبي النيسابوري ابوالسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم (متوفای 427هـ) الكشف والبيان، ج 2 ص 126، تحقیق: الإمام أبي

محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى 1422هـ 2002م؛

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفای 630هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 4 ص 113، تحقیق

عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ 1996 م؛

الثعلبي، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف (متوفای 875هـ)، الجواهر الحسان في تفسير القرآن، ج 2 ص 126، ناشر: مؤسسة

الأعلمي للمطبوعات - بيروت.

العاصمي المكي الشافعي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك (متوفای 1111هـ)، سمط النجوم العوالي في أبناء الأوائل والتوالي، ج

1 ص 345، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود - علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية؛

الخادمي، أبو سعید محمد بن محمد (متوفای 1156هـ) بريقة محمودية، ج 4 ص 8، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن عساكر در تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد:

عن ابن عباس قال بات علي ليلة خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى المشركين على

فراشه ليعمي على قریش وفيه نزلت هذه الآية «ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله».

از ابن عباس نقل شده است که علي در شبی که رسول خدا از مکه خارج شد، (علیه السلام) بر بستر آن

حضرت خوابید تا قریش به اشتباه بیفتند، و در باره این قضیه بود این آیه نازل شد: و من الناس ...

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله، (متوفای 571هـ)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها

وتسمية من حلها من الأمائل، ج 42، ص 67، تحقیق: محب الدين أبي سعید عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995.

و در روایت دیگر نقل می‌کند:

عن عبد الله بن عباس أنه سمعه يقول أنام رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا على فراشه ليلة انطلق إلى الغار فجاء أبو بكر يطلب رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخبره علي أنه قد انطلق فاتبعه أبو بكر وبات قریش تنظر عليا وجعلوا يدمونه فلما أصبحوا إذا هم بعلي فقالوا أين محمد قال لا علم لي به فقالوا قد أنكرنا تضررك كنا نرمي محمدا فلا يتضرر وأنت تضرر وفيه نزلت هذه الآية «ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله».

از ابن عباس نقل شده است که: رسول خدا (ص) علي (عليه السلام) را در آن شبی که به سوی غار رفت، در بستر خود خواباند. سپس ابوبکر آمد تا رسول خدا را ببیند، علي عليه السلام به او خبر داد که آن حضرت رفته است، ابوبکر به دنبال پیامبر راه افتاد. قریشیان، علي (عليه السلام) را تا صبح زیر نظر داشتند، وقتی صبح شد، دیدند که علي (عليه السلام) در بستر خوابیده است، سؤال کردند، محمد (ص) کجا است؟ گفت: خبری از او ندارم. گفتند: اگر محمد را پیدا کنیم، ضرری به تو نمی‌رسد؛ ولی اگر پیدا نکنیم، تو ضرر خواهی کرد. در باره این قضیه این آیه نازل شد: ومن الناس ...

ابن عساکر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، (متوفاي 571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج 42، ص 67_68، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت 1995.

برخی از علمای اهل سنت که کمی انصاف به خرج داده‌اند، وقتی به این مسأله رسیده‌اند، اعتراف کرده‌اند که مصاحبت ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز نمی‌تواند با خوابیدن امام علی علیه السلام برابری کند و اصلا قابل مقایسه نیست. ابن ابی الحدید معتزلی از قول ابوجعفر اسکافی نقل می‌کند:

قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله قد بينا فضيلة المبيت على الفراش على فضيلة الصحبة في الغار، بما هو واضح لمن أنصف، ونزید هاهنا تأكيدا بما لم نذكره فيما تقدم فنقول إن فضيلة المبيت على الفراش على الصحبة في الغار لوجهين: أحدهما أن عليا عليه السلام قد كان انس بالنبي صلى الله عليه وآله وحصل له بمصاحبته قديما انس عظيم، وألف شديد، فلما فارقه عدم ذلك الانس، وحصل به أبو بكر، فكان ما يجده علي عليه السلام من الوحشة وألم الفرقة موجبا زيادة ثوابه، لان الثواب على قدر المشقة. وثانيهما أن أبا بكر كان يؤثر الخروج من مكة، وقد كان خرج من قبل فردا، فازداد كراهية للمقام، فلما خرج مع رسول الله صلى الله عليه وآله وافق ذلك هوى قلبه،

و محبوب نفسه، فلم يكن له من الفضيلة ما يوازي فضيلة من احتمل المشقة العظيمة، و عرض نفسه لوقع السيوف، لرضخ الحجارة، لأنه على قدر سهولة العبادة يكون نقصان الثواب.

ما قبلا برتری فضیلت خوابیدن در بستر پیغمبر را بر مصاحبت آن حضرت در غار را روشن ساختیم و الآن به عنوان تأکید چیزهایی دیگری را نیز اضافه می‌کنیم و می‌گوییم: برتری خوابیدن در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر همراهی آن حضرت در غار از دو جهت است:

۱. امام علی علیه السلام از قدیم الایام با پیغمبر مأنوس بوده است و انس عظیم و الفت شدیدی با آن حضرت داشته است، و وقتی از آن حضرت جدا شد، این انس معدوم شد؛ در حالی که این ابوبکر به آن دست یافته بود. و این فراق و وحشتی که برای علی علیه السلام پیدا شده بود، ثواب آن را نیز زیادتیر کرده بود؛ زیرا ثواب را به اندازه سختی عمل می‌دهند.

۲. ابوبکر خروج از مکه را دوست داشت و ماندن در مکه برایش خوشایند نبود و وقتی با پیامبر خارج شد، به آن چه که دوست می‌داشت رسید؛ پس این فضیلت ابوبکر هرگز با فضیلتی که احتمال مشقت آن بسیار و در معرض قرار دادن نفس در برابر شمشیر و سنگ‌های مکیان بود، نمی‌تواند برابری کند؛ زیرا به اندازه سهولت عمل، ثواب آن نیز کاهش خواهد یافت.

این أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای 655 هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 13، ص 161-162، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى 1418 هـ - 1998 م.

نتیجه:

اولاً: آیه غار در باره ابوبکر نازل نشده است و او به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار نبوده است؛

ثانثاً: آمدن او با اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است؛

ثالثاً: بر فرض قبول این مطلب که آن شخص همراه رسول خدا، ابوبکر بوده، این آیه، جز این که

ثابت می‌کند ابوبکر در این سفر دائم الحزن بوده و با بی‌تابی، اندوه، گریه و ناله‌های پی در پی، بر

زحمت پیامبر می‌افزود، فضیلتی را برای او به ارمغان نمی‌آورد.